

«حق تعیین سرنوشت»

مردم فلسطین و گشودن مسیر رهایی آن

قبل از هر چیز لازم است که عنایت داشته باشیم که رژیم صهیونیستی و اشغال گر و نژادپرست اسرائیل «رژیمی است که از همان بدو تکوین آن بر پایه اشغال گری و راسیسم یا نژادپرستی به وجود آمده است» زیرا با شکست دولت عثمانی در جنگ جهانی اول و تقسیم مستعمرات اش میان نیروهای پیروز در جنگ، بخش بزرگی از خاورمیانه «از جمله فلسطین تحت قیمومیت دولت بریتانیا قرار گرفت.» در سال ۱۹۱۷ دولت بریتانیا در بیانیه بلفور (نام وزیر خارجه وقت بریتانیا) خودش را متعهد می سازد که کوشش های مجدانه ای به کار برد تا «آژانس یهودیان موفق گردد» که یهودیان را به فلسطین انتقال دهند. لازم به ذکر است که در کنفرانس یهودیان در سال ۱۸۹۷ در شهر بازل سوئیس «مسئله ایجاد دولت یهود» به یکی از مباحث اصلی کنفرانس تبدیل شد. خاورمیانه، روسیه و بعضی از کشورهای آمریکای لاتین و اوگاندا به عنوان سرزمین هایی که می توان «دولت یهود» را در آنجا تشکیل داد نام برده می شوند ولی «بیش از همه بازگشت به فلسطین» با اشاره به روایت مذهبی تورات یعنی امکان یافتن در دامنه کوه صهیون مد نظر قرار می گیرد. به همین دلیل «کلمه صهیونیسم به مفهوم بازگشت به صهیون از همین جا پیدا می شود» و بعد از این کنفرانس است که «آژانس یهودیان تشکیل می گردد که وظیفه این آژانس تهیه امکانات لجستیکی جهت انتقال یهودیان به فلسطین می باشد.»

صفحه ۲

☀ تزهایی برای آگاهی یابی؛ گفتمان سازی ۱۹

☀ دموکراسی و آزادی ۸۹

☀ شریعتی در آئینه اقبال ۹۲

☀ پرسش و پاسخ بیست و یک ۱۹

☀ اقبال «پیام - آوری» است برای عصر ما ۷۹

☀ عاشورا و مکتب حسین ۱۰

☀ تفسیر سوره شوری ۷

☀ فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه ۸

☀ سرمقاله - در انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲، رژیم مطلقه فقهاتی...

☀ سخن روز - افزایش «سن بازنشستگی» مولود ابر بحران...

☀ تیتر اول - درس های تازه ای از خیزش ملی دی ماه ۹۶...

☀ درس هایی از حرکت اعتراضی ۱۴۰۱

☀ مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ۱۰

☀ ما چه می گوئیم؟ ۳۳

☀ جنبش زنان در مسیر رهایی ۲۰

☀ استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی ۱۵

قبل از هر چیز لازم است که عنایت داشته باشیم که رژیم صهیونیستی و اشغال‌گر و نژادپرست اسرائیل «رژیمی است که از همان بدو تکوین آن بر پایه اشغال‌گری و راسیسم یا نژادپرستی به وجود آمده است» زیرا با شکست دولت عثمانی در جنگ جهانی اول و تقسیم مستعمرات‌اش میان نیروهای پیروز در جنگ، بخش بزرگی از خاورمیانه «از جمله فلسطین تحت قیمومیت دولت بریتانیا قرار گرفت.» در سال ۱۹۱۷ دولت بریتانیا در بیانیه بلفور (نام وزیر خارجه وقت بریتانیا) خودش را متعهد می‌سازد که کوشش‌های مجدانه‌ای به کار برد تا «آژانس یهودیان موفق گردد» که یهودیان را به فلسطین انتقال دهند. لازم به ذکر است که در کنفرانس یهودیان در سال ۱۸۹۷ در شهر بازل سوئیس «مسئله ایجاد دولت یهود» به یکی از مباحث اصلی کنفرانس تبدیل شد. خاورمیانه، روسیه و بعضی از کشورهای آمریکای لاتین و اوگاندا به‌عنوان سرزمین‌هایی که می‌توان «دولت یهود» را در آنجا تشکیل داد نام برده می‌شوند ولی «بیش از همه بازگشت به فلسطین» با اشاره به روایت مذهبی تورات یعنی امکان یافتن در دامنه کوه صهیون مد نظر قرار می‌گیرد. به همین دلیل «کلمه صهیونیسم به مفهوم بازگشت به صهیون از همین جا پیدا می‌شود» و بعد از این کنفرانس است که «آژانس یهودیان تشکیل می‌گردد که وظیفه این آژانس تهیه امکانات لجستیکی جهت انتقال یهودیان به فلسطین می‌باشد.»

البته آژانس یهودیان از تمامی امکانات جهت انتقال یهودیان بهره می‌جوید، تبلیغات وسیع جمع‌آوری کمک‌های مالی حتی از مسیحیان که خواهان رها شدن از شر یهودیان بودند، به‌وسیله آژانس یهودیان صورت می‌گیرد. در این روند است که «جریان صهیونیسم به مثابه گرایش اصلی شکل می‌گیرد، جریانی که بنیان‌اش بر ایدئولوژی نژادپرستانه استوار شده‌است» گفته می‌شود که صهیونیست‌ها پس از ورود به فلسطین می‌گفتند «در سرزمینی قرار دارند که فاقد مردم است، مردمی هم که وجود دارند فاقد سرزمین می‌باشند» این جمله «بزرگ‌ترین تقلب تاریخ است که بنیان فکری و مادی انتقال یهودیان به فلسطین را مهیا می‌سازد.»

علی‌ایحال، بدین ترتیب بود که «هنوز کمتر از یک‌سال از زمان زدن نقشه تقسیم سرزمین فلسطین بین یهودیان و فلسطینیان

در سال ۱۹۴۷ توسط سازمان ملل نگذشته بود که با تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به پانصد و یک روستا و هیجده شهر با جمعیتی معادل هشتصد هزار نفر از اهالی فلسطین به‌زور اسلحه از سرزمین‌های‌شان رانده شدند» و بن‌گورین اولین نخست‌وزیر دولت اشغال‌گر اسرائیل در نامه‌ای خطاب به کمیته اجرایی آژانس یهود می‌نویسد: «من موافق تخلیه اجباری ساکنین اینجا هستم و آن را چیزی غیر اخلاق نمی‌بینم» و باز همین بن‌گورین بود که در کنفرانسی که در دسامبر ۱۹۴۷ تشکیل می‌شود تا مقدمات تشکیل دولت اسرائیل را فراهم سازد، می‌گوید: «کشور اسرائیل فقط از یهودیان تشکیل خواهد شد تا دچار هیچ‌گونه مشکلی نشود» و باز در همین رابطه است که گلدامایر نخست‌وزیر اسرائیل می‌گوید: «چیزی به نام مردم فلسطین وجود ندارد و هیچ‌وقت هم وجود نداشته‌است». اضافه کنیم که هر تسلی یکی از بنیان‌گذاران جنبش صهیونیستی در کتاب «دولت یهود» خود خطاب به اروپائیان می‌گوید: «ما به مثابه

چرا بوق‌های امپریالیسم خبری شبانه و روز تبلیغ می‌کنند که این جنگ حماس و رژیم صهیونیستی است، نه جنگ ۷۵ ساله رژیم صهیونیستی اسرائیل با مردم فلسطین؟

رابعاً امروز «امپریالیسم خبری در جهان هر صدای انتقادی علیه سیاست‌های اشغال‌گرایانه و نژادپرستانه دولت صهیونیسم اسرائیل را با برچسب یهودی‌ستیزی از میان بر می‌دارند.»

خامسا همین سرنوشت اشغال‌گرایانه و راسیستی سبب گشته است که «اسرائیل در طول ۷۵ سال گذشته تمام قطعنامه‌های سازمان ملل به اجرا نگذارد» مثل «قطعنامه بازگشت به مرزهای قبل از ۱۹۶۷ و یا قطعنامه بازگشت آوارگان فلسطین و همچنین تمام قراردادهای بین اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، نظیر قرارداد اسلو، کمپ دیوید اول، کمپ دیوید دوم، پیمان قاهره و غیره» حتی با وجود حذف همه بندها از منشور ملی فلسطین که حق موجودیت اسرائیل را نفی می‌کردند از جانب اسرائیل به اجرا در نیامدند.

سادسا همه آن دولت‌های غربی که اکنون در دفاع از اسرائیل گوی سبقت را از یکدیگر می‌ربایند و حتی «گاهی صاحب نظران و فلاسفه غربی مثل هابرماس فیلسوف بزرگ آلمانی در برابر سرکوب یهودیان توسط دولت‌های غربی (که هولناک‌ترین جنایت قرن بیستم توسط نازی‌ها تحت‌عنوان «حل نهایی مسئله یهود») بار سنگینی بر دوش خود احساس می‌کنند، در این میان به این باور رسیده‌اند که این «فلسطینی‌ها هستند که باید تاوان ستم‌گری طولانی را بدهند» یعنی ملتی که هیچ نقشی در این ستم‌گری تاریخی بر علیه یهود نداشته‌است» و اکنون امروز این غرب در مقابل همه نتایج خون بار اشغال‌گری اسرائیل (دولتی که به‌ناحق خود را ورثه تاریخی و خاطره جمعی یهودیان می‌داند) نه تنها کرنش کرده بلکه تمام‌عیار پشت آن ایستاده و جنایت آن را برای جهانیان توجیه علمی و فلسفی و سیاسی

یک دیوار حفاظتی برای اروپا عمل خواهیم کرد، دیواری که وظیفه‌اش حفاظت از فرهنگ اروپایی در مقابل بربریت آسیایی است» و باز همین هرتسل، در نامه به پادشاه عثمان می‌نویسد: «چنانچه عالی‌جناب سلطان فلسطین را در اختیار ما بگذارند، ما به‌عنوان قدردانی مشکلات مالی ترکیه را حل خواهیم کرد.»

مع‌الوصف، از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

اولاً برعکس آنچه «امپریالیسم خبری تبلیغ می‌کند، تاریخ جنگ امروز بین حماس و رژیم صهیونیسم و اشغال‌گر و نژادپرست اسرائیل از هفتم اکتبر با حمله حماس به مناطق مرزی اسرائیل آغاز نشده است، بلکه بیش از یک قرن از اولین کوشش برای ایجاد یک دولت یهود در سرزمین فلسطین با اوره کردن فلسطینی‌ها می‌گذرد.»

ثانیاً فراموش نکنیم که «دولت صهیونیستی اسرائیل امروز از یک طرف خود را نماینده یهودیان جهان و از طرف دیگر قربانی یهودی‌ستیزی اروپا و بالخصوص آلمانی‌های نازی می‌داند» به‌عبارت دیگر رژیم اشغال‌گر و نژادپرست اسرائیل امروز خود را «تنها قربانی تاریخ می‌داند اما کسانی که نقشی در یهودی‌ستیزی نداشته از نظر اسرائیل اکنون باید تاوان یهودی‌ستیزی اروپا را بپردازند.»

ثالثاً «جریان صهیونیستی جریانی است که بنیان‌اش بر ایدئولوژی نژادپرستانه استوار می‌باشد.»

می‌کنند. به‌طوری که دیدیم که در ۱۳ نوامبر ۲۰۲۳ بیانیه‌ای تحت‌عنوان «اصول همبستگی» با امضای یورگن هابرماس فیلسوف سرشناس آلمانی و سه روشنفکر دیگر در باره جنگ غزه انتشار دادند نویسندگان این بیانیه کوتاه با مبنا قرار دادن «اصول کلی و همه شمول مانند همبستگی، کرامت انسانی و قواعد راهنما در جنگ و اقدامات نظامی» نسبت به جنگ غزه اعلام موضع کردند.»

این بیانیه به‌طور آشکار و کاملاً یک‌جانبه از دولت اسرائیل حمایت می‌کند و با محکوم شمردن حمله حماس در ۷ اکتبر «واکنش اسرائیل را به "حق" می‌داند» و مدعی می‌شود که «نسبت دادن نسل‌کشی به اقدامات اسرائیل معیارهای قضاوت را کاملاً از بین می‌برد». این بیانیه «مردم فلسطین را از شمول این اصول کلی یعنی همبستگی و کرامت انسانی خارج می‌کند» و در همان حال از ابعاد واکنش نظامی اسرائیل در غزه از جمله ارتکاب به جنایت جنگی و نسل‌کشی چیزی نمی‌گوید، تنها به بخشی از قوانین بین‌المللی راهنما در جنگ اشاره می‌کند. یادآوری می‌کنیم که یورگن هابرماس و سه روشنفکر دیگر در شرایطی بیانیه «اصول همبستگی» انتشار می‌دهند که، «بحران فلسطین و اسرائیل در سطح جهان کمانه کرده و حتی بلوک دولت‌های غرب و حامیان پر و پا قرص اسرائیل را دچار آشفتگی کرده است چه در خود آمریکا و چه در کانادا و بیش از همه در انگلستان و فرانسه و آمریکا انتقاد دامن زده‌است، به‌طوری که در انگلستان حتی یک نخست‌وزیر راست‌گرا ناگزیر شد وزیر کشور راست‌گرا تر و مرتجع و ضد خارجی را که حتی تحمل رفتار پلیس انگلیس در برابر تظاهرات را نداشت، اخراج کند.»

علی‌هذا در بیانیه هابرماس (شاخص‌ترین چهره

فلسفی معاصر آلمان و سه روشنفکر دیگر) با اشاره به حمله حماس در روز ۷ اکتبر که از نظر نویسندگان بیانیه با نیت محو زندگی یهودیان انجام‌شده، گفته‌می‌شود که عملیات ارتش اسرائیل علیه این اقدامات به‌لحاظ «اصولی» موجه است ولی راهبر این عملیات باید اصل تناسب اجتناب از کشتن غیر نظامیان و پیشبرد جنگ با ملاحظه دستیابی به صلح در آینده باشد. همچنین در بیانیه فوق گفته‌می‌شود که «با وجود تمام نگرانی‌ها نسبت به سرنوشت فلسطینیان در درگیری‌های جاری نسبت دادن "نسل‌کشی" به عملیات اسرائیل معیارهای قضاوت را به نابودی می‌کشد.»

باری اکنون سؤالی که در برابر بیانیه هابرماس و سه روشنفکر برای ما مطرح می‌گردد اینکه «آیا خراب کردن خانه‌های بی‌شماری بر سر ساکنین‌شان، بمباران بیمارستان‌ها و کشتن بیماران و کادر درمان، ویران کردن مساجد و کلیساها، کوچ اجباری ساکنین غزه، قطع آب و برق و اکسیژن بیمارستان‌ها، زجرکش کردن بیماران و شلیک به آمبولانس‌ها و کشتن مجروحان و بنا به گفته دبیر کل سازمان ملل متحد «تبدیل کردن غزه به قبرستان کودکان» تحقق همان جنایت و نسل‌کشی و کوچ اجباری نیستند؟

آیا جنگ ارتجاعی و کشتار نزدیک به ۲۰ هزار نفر، زخمی کردن بیش از ۶۰ هزار نفر، کشتن بیش از ۶ هزار کودک، بیش از چهار هزار زن و بیش از هزار نفر از سالمندان و کشتن بیش از ۹۰ نفر از خبرنگاران یک نسل‌کشی در غزه نیست؟

آیا ویران کلی شدن غزه و اوره شدن بیش از یک میلیون نفر از ساکنان شمال غزه از سرزمین و خانه خود و بدل شدن بیمارستان الشفاء به میدان

می‌خورد.»

چرا در هر فرصتی و به هر بهانه‌ای خانه‌های مردم
در نوار غزه از رهگذر بمباران‌های رژیم اشغال‌گر
اسرائیل بر سرشان خراب می‌شود؟

چرا از زمانی که در سال ۱۹۴۷ قدرت‌های جهانی
مهر تائید بر تقسیم ناعادلانه سرزمین فلسطین
زدند، تاریخ آوارگی و سرکوب فلسطینیان شروع
شده‌است؟

چرا مردمی که می‌خواهند از حق حیات برخوردار
باشند و مردمی که به‌خاطر دفاع از خواست
مشروع داشتن یک کشور مستقل، به مرگ و
نابودی محکوم شده‌اند؟

چرا امروز غزه از زمین و هوا و دریا در محاصره
است و روزانه شاهد آوره‌گی صدها هزار فلسطینی
و کشتار هزاران نفر از ساکنان نوار غزه هستیم؟

چرا حملات مرگ بار ارتش متجاوز اسرائیل
اکنون به مرحله‌ای رسیده است که دیگر بیماران
و بیمارستان‌ها نیز از این یورش وحشیانه سربازان
اسرائیلی در امان نیستند؟

چرا ارتش متجاوز و اشغال‌گر اسرائیل از ساعت
۲ بامداد چهارشنبه ۲۴ آبان با یورش توپ و
تانک به بیمارستان الشفاء بزرگ‌ترین مرکز
پزشکی نوار غزه حمله بردند و وحشی‌گری خود
را به داخل بیمارستان‌ها کشاندند و بیماران را
همانند سربازان اسیر لخت کرده و مورد بازجویی
و تفتیش بدنی قرار دادند و در روزهای چهارشنبه
و پنج‌شنبه ۲۴ و ۲۵ آبان در بیمارستان الشفاء

آیا قطع سوخت و برق حتی بر بیمارستان‌ها که
در این شرایط باعث شده‌است که نوزادان تازه
متولد شده یکی پس از دیگری بمیرند و بیماران
سرطانی در وضعیت وخیم مرگ بار قرار بگیرند،
جنایت علیه بشریت نیست؟

آیا اگر یهودستیزی و یهودکشی نازی‌ها یک
عمل به غایت ضد انسانی و به‌شدت مذموم و
محکوم می‌باشد، اشغال سرزمین‌های فلسطینی‌ها
توسط اسرائیلی‌ها و کشتار و راندن آنها از خانه و
کاشانه‌شان در ۷۵ سال گذشته اعمال جنایت‌کارانه
و ضد انسانی نیستند؟

آیا اگر قوم‌کشی طبق بند ششم قانون کیفری
بین‌المللی که در سی‌ام ژانویه ۲۰۰۳ به تصویب
مجلس آلمان رسید، عبارت است از: «عامدانه
یک گروه ملی، نژادی، دینی یا قومی را به‌طور
کلی یا بعضاً نابود کنند، مشمول حکم قوم‌کشی
می‌شوند»، جنایت اسرائیل در ۷۵ سال گذشته
در سرزمین فلسطینیان مشمول حکم قوم‌کشی
نیست؟

آیا غصب سرزمین‌ها و دارایی‌های فلسطینی‌ها،
قتل، کوچ اجباری، محدودیت شدید رفت و آمد،
خودداری از صدور سند تابعیت برای فلسطینی‌ها
نشان جنایت علیه بشریت نیست؟

چرا در اروپا بیش از همه این دولت امپریالیستی
آلمان است که برای به فراموشی سپردن کشتار
یهودیان، همواره چشم‌های‌شان را بر جنایت‌های
رژیم آپارتاید اسرائیل می‌بندند؟ یادمان باشد
که در آلمان «هر انتقادی به سیاست‌های رژیم
اسرائیل حتی از جانب نیروهای پیشرو یهودی
بدون لحظه‌ای درنگ، مهر یهودی‌ستیزی

به جای نجوای آرام‌بخش کادر درمان و پرستاران، صدای گلنگدن و بوی باروت در فضای بیمارستان طنین‌انداز شده بود؟

آیا ملت فلسطین در طول ۷۵ سال گذشته مجبور به توان دادن یهودستیزی غرب در قرن بیستم می‌باشد؟

آیا این جنگ مانند همه جنگ‌های ارتجاعی دیگر دارای پیام روشن «مرگ انسانیت» نیست؟ چرا در این جنگ ارتجاعی و ویران‌گر دولت‌های مدعی حقوق بشر نسبت به قتل عام مردم فلسطین یا حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل می‌کنند و یا سکوت و بی‌طرفی انتخاب کرده‌اند؟

آیا بمباران شبانه روزی ساختمان‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس، قطع آب و برق و سوخت، حتی بمباران حرکت آوارگان به سمت جنوب و گذرگاه مرزی فتح در جنوب همه و همه در خدمت پاک‌سازی قومی توسط ارتش اشغال‌گر صهیونیستی نیست؟

چرا امپریالیسم خبری شب و روز تبلیغ می‌کنند که گویا تاریخ این مناقشه میان مردم فلسطین و رژیم صهیونیسم اسرائیل از هفتم اکتبر با حمله حماس به مناطق مرزی اسرائیل و گروگان‌گیری ۲۴۰ نفر و کشته شدن هزار و دویست نفر از اهالی اسرائیل آغاز شده‌است؟

چرا جنایت علیه بشریت در غزه توسط ارتش اشغال‌گر صهیونیستی در شرایطی انجام می‌گیرد که «وجدان انسان‌های بیدار در سطح جهانی بر علیه رژیم اشغال‌گر و صهیونیستی و آپارتاید اسرائیل به حرکت در آمده است؟

چرا بوق‌های امپریالیسم خبری شبانه و روز تبلیغ می‌کنند که این جنگ حماس و رژیم صهیونیستی است، نه جنگ ۷۵ ساله رژیم صهیونیستی اسرائیل با مردم فلسطین؟

چرا از ۷ اکتبر روز یورش حماس به مرزهای اسرائیل مقامات اسرائیل بلافاصله «تمام مجوزهای کار کارگران غزه در اسرائیل را لغو کردند و آنها از هر گونه حق قانونی محروم شدند؟ یعنی نه اجازه اقامت دارند و نه امکان بازگشت و پلیس اسرائیل تا هفدهم اکتبر بیش از ۵ هزار نفر از این کارگران را بازداشت کرده است؟ ●

آیا رژیم صهیونیستی و نژادپرست و اشغال‌گر اسرائیل آن چنانکه خود مدعی است «نماینده تمام یهودیان جهان و قربانی یهودستیزی در خاورمیانه می‌باشد؟

تمام

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دنبال چیست؟

اعتبار و مشروطیت آن همچنان پابرجاست.»

باری اگرچه انتخابات از زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نهادینه شده است «هیچ‌گاه آزاد نبوده است» ولی رژیم مطلقه فقهاتی هر بار «با ترفندهای مختلفی تلاش می‌کند تا با ایجاد رقابت بین جناح‌های درونی حکومت از امید مردم به تغییری در اوضاع و بهبود شرایط اسفبار زندگی‌شان و گاهاً توسل بین بد و بدتر استفاده کند و بخشی از جامعه را به پای صندوق رأی بکشاند» که البته از بعد از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و طرح شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا» توسط کنش‌گران و به‌خصوص از بعد از خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و سرکوب هولناک کنش‌گران آن توسط حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش شده است که به جای بازی «رقابت» بین جناح‌های درون قدرت «پروژه یکدست کردن قدرت را جایگزین» کنند. اما با پایان یافتن ترفند رقابت بین جناح‌های درون حکومت و

قرار است که در اسفند ماه ۱۴۰۲ «انتخابات دوره سیزدهم مجلس و دوره ششم خبرگان رهبری توسط رژیم مطلقه فقهاتی انجام گیرد. ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بر پایه جایگاه و رای قانونی مقام ولی فقیه که دارد» «نهادهای انتخاباتی» در کنار «نهادهای انتصابی» تنها تدارکاتچی تصمیمات ولی فقیه هستند و «افراد نهادهای انتخاباتی و انتصابی چه به‌صورت فردی و چه به‌صورت جمعی هیچ‌گونه اراده مستقلی در برابر اراده و رای قانونی ولی فقیه ندارند». لہذا به همین دلیل است که در طول ۴۴ سال گذشته پیوسته و علی‌الدوام «تلاش شده است که این انتخابات به‌صورت صد در صد مهندسی انجام گیرد» بنابراین آن چنانکه در دوره اول انتخابات مجلس و ریاست جمهوری شاهد بودیم، به‌خاطر اینکه بنی صدر و اقلیت مجلس اول بله قربان‌گوی ولایت فقیه نبودند و دارای اراده مستقلی در برابر خمینی و حواریون‌اش بودند همین امر باعث گردید که «بنی صدر و اقلیت مجلس اول در حداقل زمان ممکن توسط خمینی و حواریون‌اش از بازی قدرت خارج بشوند». علی‌ایحال به همین دلیل بوده است که در طول ۴۴ سال گذشته سیاست هسته سخت رژیم در خصوص انتخابات بر دو پایه استوار بوده است:

الف - انتخابات برای کسب مشروعیت رژیم توسط مشارکت پر شور مردمی مثل انتخابات ۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸.

ب - انتخابات برای انتخاب فرد یا افراد مورد نظر در نهادهای اصلی دو قوه مجریه و مقننه مثل انتخابات ریاست جمهوری سیزدهم در خرداد ۱۴۰۰ که ولی فقیه در آن انتخابات تنها به دنبال انتخاب ابراهیم رئیسی به‌عنوان رئیس‌جمهور بود نه چیزی دیگر.

لذا به همین دلیل در خصوص انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ عباسعلی کدخدایی سخنگوی شورای نگهبان روز شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۰ در مصاحبه با خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: «مشارکت اجتماعی پایین در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ هیچ مشکل حقوقی ایجاد نخواهد کرد و

جایگزین شدن پروژه یکدست کردن قدرت در دست خامنه‌ای «جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران موضوع پروژه جنبش نافرمانی مدنی در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دستور کار خود جهت بایکوت صندوق‌های رأی کاملاً مهندسی شده قرار دادند.»

زیرا مردم ایران به‌خوبی دریافتند که در صورتی که در جامعه «حق رأی آزاد برای همه آنها وجود نداشته‌باشد در چنین زمانی "رأی ندادن" حق هر ایرانی آزاد می‌باشد» که البته به‌صورت کاملاً مشخص و گسترده «موضوع جنبش نافرمانی مدنی مردم ایران در عرصه عدم مشارکت صندوق‌های رأی مهندسی شده از اسفند ماه ۱۳۹۸ یعنی نزدیک چهار ماه پس از سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۱۳۹۸ (در جریان انتخابات مجلس پادگانی یازدهم و انتخابات شورای خبرگان رهبری پنجم) توسط جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران عملیاتی شد که طبق گفته وزیر کشور دولت روحانی «تعداد آرا مشمولین حق رأی برای اولین بار در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کمتر از ۴۰ درصد مشمولین حق رأی رسید» که البته خود این آمار مهندسی شده وزیر کشور روحانی برای خامنه‌ای به‌معنای به‌چالش کشیده شدن مطلق مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود. زیرا در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ ریاست جمهوری ابراهیم رئیسی حتی عدم مشارکت مردم نسبت به انتخابات اسفند ۹۸ به‌شدت کاهش پیدا کرده بود.

یادآوری می‌کنیم که گرچه در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت فیلترینگ و مهندسی کردن انتخابات مهم‌ترین اهرم در دست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شورای نگهبان دست‌ساز ولی‌فقیه بوده است ولی خامنه‌ای جهت مهندسی کردن انتخابات اسفند ماه ۱۴۰۲ (یعنی انتخابات مجلس دوازدهم و شورای نگهبان ششم) «مکانیزم جدیدی در کنار

مکانیزم شورای نگهبان قبلی برای فیلترینگ هرچه بیشتر نمایندگان به کار گرفت» که البته خود این امر «حساسیت بیشتر خامنه‌ای نسبت به این انتخابات را می‌رساند» چراکه آن چنانکه شیخ حسن روحانی در زمان ثبت‌نام به‌صورت تلویحی مطرح کرد «این انتخابات ممکن است به فوت خامنه‌ای و انتخاب رهبری آینده وصل بشود». لهذا به همین دلیل است که از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد.

باری مکانیزمی که خامنه‌ای در کنار مکانیزم شورای نگهبان جهت فیلترینگ بیشتر انتخاب نمایندگان برای اولین بار در این انتخابات به کار گرفته است تحت‌عنوان «خالص‌سازی» و «پیش‌ثبت‌نام» مطرح شده‌است که پروژه دوم (یعنی خالص‌سازی و پیش‌ثبت‌نام) از شهریور و مهرماه ۱۴۰۲ در رابطه با انتخابات اسفند ماه ۱۴۰۲ عملیاتی شده‌است. مطابق مهندسی دو مرحله جدید خامنه‌ای در انتخابات اسفند ماه ۱۴۰۲ او بیش از هر چیز جهت عبور رژیم از بحران‌های سخت پیش رو به‌دنبال «حذف حداکثری» جهت تثبیت هر چه بیشتر پروژه یکدست کردن قدرت در دست خودش می‌باشد. علی‌هذا در این رابطه است که اولین موج «رد صلاحیت‌ها» که شامل اعضای کنونی مجلس پادگانی دوازدهم می‌باشد باعث گردید که امید اصلاح‌طلبان حکومتی که در مرحله اول ثبت‌نام کرده‌بودند به یأس کامل برسد. چراکه «اصلاح‌طلبان حکومتی از بعد از اعتلای ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به این خیال بودند که خامنه‌ای دیگر پروژه یکدست کردن قدرت در دست خود را کنار می‌گذارد و لذا شرایط برای ورود دو باره اصلاح‌طلبان حکومتی در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت فراهم می‌گردد.»

یادمان باشد که در بیانیه‌ای که سید محمد خاتمی در ۱۶ بهمن ماه ۱۴۰۱ در رد بیانیه میر حسین موسوی

مکانیزمی که خامنه‌ای در کنار مکانیزم شورای نگهبان جهت فیلترینگ بیشتر انتخاب نمایندگان برای اولین بار در این انتخابات به کار گرفته است تحت‌عنوان «خالص‌سازی» و «پیش‌ثبت‌نام» مطرح شده‌است که پروژه دوم (یعنی خالص‌سازی و پیش‌ثبت‌نام) از شهریور و مهرماه ۱۴۰۲ در رابطه با انتخابات اسفند ماه ۱۴۰۲ عملیاتی شده‌است

داد علاوه بر اینکه سید محمد خاتمی در بیانیه خود پروژه عبور از قانون اساسی و شورای نگهبان و ولایت‌فقیه میر حسین موسوی را رد کرد در آن بیانیه به‌صورت غیر مستقیم از خامنه‌ای خواست که تنها راه تضمین رژیم مطلقه فقهتی حاکم باز کردن شرایط جهت ورود جناح اصلاح‌طلبان حکومتی می‌باشد.

باری در این رابطه است که «از بعد از اعتلای عظیم‌ترین خیزش ملی ضد استبدادی مردم ایران در پاییز ۱۴۰۱ و از طرف دیگر به‌علت شکست و بن‌بست دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در حل مشکلات معیشتی مردم ایران و عدم مشارکت عظیم مردم ایران در دو انتخابات اسفند ۹۸ و خرداد ۱۴۰۰ نظریه‌پردازان اصلاح‌طلبان حکومتی بر این می‌اندیشیدند که در انتخابات اسفند ۱۴۰۲ خامنه‌ای با عقب‌نشینی از پروژه یکدست کردن قدرت در دست خودش شرایط برای ورود جناح رقیب اصلاح‌طلبان حکومتی (به‌خصوص در جهت به محاق کشانیدن هژمونی میرحسن موسوی و پروژه عبور از رژیم مطلقه فقهتی و قانون اساسی و شورای خبرگان رهبری رژیم) فراهم نماید». از اینجا بود که وقتی که اصلاح‌طلبان حکومتی در اولین موج «رد صلاحیت‌ها» (در پروژه پیش‌ثبت‌نام و خالص‌سازی خامنه‌ای) دیدند که این رد صلاحیت شامل چند تن از نمایندگان مجلس پادگانی دوازدهم هم شده‌است، امید اصلاح‌طلبان حکومتی در مشارکت در قدرت توسط انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ به یأس

مطلق رسید، بنابراین از اینجا بود که اصلاح‌طلبان در گروه‌های مختلف در نفی و نقد انتخابات اسفند ۱۴۰۲ به اشکال مختلف زبان انتقاد گشادند که در این رابطه اول آنها فائزه هاشمی رفسنجانی (دختر اکبر هاشم رفسنجانی) از حزب کارگزاران بود که از زندان اوین در رابطه با انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ پیامی فرستاد برای حزب کارگزاران که «سلاح ما (در انتخابات) امتناع ما (در مشارکت انتخابات) است» و با این پیام، او درخواست عدم مشارکت حزب کارگزاران در انتخابات اسفند ۱۴۰۲ کرد. از بعد از فرستادن این پیام فائزه هاشمی از زندان اوین بود که دبیر کل حزب کارگزاران (یعنی حسین مرعشی دایی فائزه هاشمی) در ۲۷ تیر ماه ۱۴۰۲ در مصاحبه با ایلنا در پاسخ به درخواست فائزه هاشمی نسبت به عدم شرکت در انتخابات اسفند ماه ۱۴۰۲ گفت: «قاعدتاً خانم هاشمی باید صبر می‌کردند تا حزب به جمع‌بندی روشنی برسند ایشان هم حزبی و هم فرا حزبی هستند. خانم هاشمی نا‌عادلانه در زندان هستند و دسترسی ندارند ما در بررسی خودمان نظرات ایشان را بررسی می‌کنیم.»

نگاهی به پاسخ حسین مرعشی دبیر کل حزب کارگران که یکی از شاخه‌های جناح اصلاح‌طلبان می‌باشند خود به روشنی نشان می‌دهد که «تا ۲۷ تیرماه ۱۴۰۲ اصلاح‌طلبان هنوز چشم امید به بازگشایی پنجره در انتخابات توسط خامنه‌ای برای اصلاح‌طلبان بودند و به همین دلیل در مردادماه ۱۴۰۲ حزب کارگزاران اعلام آمادگی برای شرکت در انتخاب اسفندماه ۱۴۰۲ کردند». علی‌ایحال از اینجا بود که «فائزه هاشمی رفسنجانی در پاسخ به موضع حزب کارگزاران جهت مشارکت در انتخابات و در پاسخ به مصاحبه حسین مرعشی با ایلنا (در خصوص فائزه هاشمی رفسنجانی) بود که در مرداد ۱۴۰۲ نامه‌ای از زندان اوین به حسین مرعشی دبیر کل حزب کارگزاران فرستاد که

مطالب مهم آن را می‌توانیم این‌چنین مطرح کنیم:

اولاً در این نامه فائزه هاشمی «از مرگ پدرش با عنوان "شهادت" یاد کرد که در این شرایط می‌تواند حائز اهمیت فراوانی باشد.»

ثانیاً در این نامه او علت محو شدن اصلاح‌طلبان حکومتی در نظام سیاسی معلول این امور می‌داند:

الف - پشت کردن آنها به مطالبات عمومی و وعده‌های قبلی خودشان به مردم.

ب - قرار گرفتن آنها در کنار حکومت.

ج - اعلام‌نظر دو پهلو نسبت به اعتراضات عمومی مردم در گذشته اعلام می‌کند.

ثالثاً در این نامه فائزه هاشمی در پاسخ به مصاحبه حسین مرعشی که در تاریخ ۲۸ تیرماه با روزنامه اعتماد کرده بود و در آن مصاحبه او برای مشروع دانستن شرکت در انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ «انتخابات مجلس پنجم که خود اکبر هاشمی مشارکت در آن را مشروع دانسته‌بود، با انتخابات مجلس سیزدهم در اسفند ماه ۱۴۰۲ را شبیه می‌داند» لذا فائزه هاشمی در نامه خود می‌نویسد که: «مقایسه شرایط انتخابات مجلس پنجم و مجلس سیزدهم مع الفارق است. چراکه موضوعاتی مثل قدرت مطلق آقای خامنه‌ای تسلط کامل سپاه در همه حوزه‌ها سیاست خارجی تهاجمی وضعیت اسفبار اقتصادی بی‌قانونی دروغ و ریا و عوام‌فریبی بی‌توجهی به منافع ملت و مطالبات عمومی و حقوق مردم نبودن نگاه ملی سیطره نگاه امنیتی بر تمامی امور فقدان عقل و تدبیر در اداره کشور فساد و تباهی گسترده و سیستمی سرکوب شدید هر گونه نقد و اعتراض و محکومیت‌های ناعادلانه قضائی ناامیدی و نفرت عمومی از حکومت و... که امروزه در اوج خود در طول سال‌های پس از انقلاب قرار دارد قابل مقایسه با

دوران و زمانه انتخابات مجلس پنجم نیست.»

رابعاً در این نامه فائزه هاشمی خطاب به حسین مرعشی دبیرکل حزب کارگزاران در خصوص عبور جامعه ایران از اصلاح‌طلبان می‌گوید: «اگر جناب‌عالی به‌تازگی از سیاسیون قطع امید کرده‌اید و در جلسات جبهه اصلاحات شرکت نمی‌کنید این مردم به‌درستی از دی‌ماه ۱۳۹۶ از اصلاح‌طلبان عبور کردند و آرای خود را به صندوقی نریختند تا از آن سوء استفاده و به‌ناحق اعتبار و آبروی نظام تلقی شود.»

خامساً او در این نامه در خصوص جنبش «زن، زندگی، آزادی» پاییز ۱۴۰۱ می‌گوید: «اگر اپوزیسیون خارج از کشور در جنبش "زن، زندگی، آزادی" برجسته و محور شدند به‌دلیل کناره گرفتن عمده اصلاح‌طلبان از این اعتراضات بوده است. در این میدان جا زدیم مردم را تنها رها کردیم با دست خود اصلاحات را به بن بست رساندیم و عملاً به‌همراه حاکمان جامعه را به فضای رادیکال هدایت کردیم.»

سادساً او در نامه در باره وضعیت جامعه ایران در شرایط فعلی خطاب به حسین مرعشی می‌نویسد: «مردم مد نظر شما سال‌هاست که با تجمعات تحصنات اعتراضات مقابله با حجاب اجباری و سیاست‌های تحمیلی انتخاب سبک زندگی فعالیت در فضای مجازی شرکت نکردن در انتخابات‌ها و هرگونه فراخوان حکومتی صدور بیانیه‌ها حضور در جنبش سبز و در جنبش "زن، زندگی، آزادی" و... بر بدن سیاستمداران شلاق زده برای آنها هزینه ایجاد کرده و خود هزینه داده‌اند تا زندگی‌شان را درست کنند. مردم نه‌تنها صحنه را ترک نکرده‌اند بلکه روز به‌روز مقاوم‌تر و مبتکر تر حاکمان را به چالش کشیده‌اند.»

سابعاً او در این نامه راه حل مردم در برخورد با حاکمیت به این ترتیب تبیین می‌کند: «راه حل مردم

"انجام نافرمانی‌های مدنی" بی‌اعتنایی به حاکمان در انجام خواسته‌های خود افزایش فشار بر حکومت و به تنگ آوردن آنهاست.

ثامناً او در خصوص تحریم کردن انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ می‌گوید: «در دورانی که هر روز قانونی می‌نویسند تا بی‌عدالتی و فساد را قانونی کنند چه چشم اندازی برای رقابتی بودن انتخابات سلامت انتخابات آزادی عمل منتخبین در تحقق وعده‌ها و مهمتر از همه وجود اراده‌ای در منتخبین برای انجام شعارها وجود دارد؟ لذا سلاح ما امتناع ماست و آزموده را آزمودن خطاست.»

باری آنچه از نامه فائزه هاشمی برای ما قابل فهم است اینک:

الف - از نظر او مقایسه انتخابات مجلس پنجم با انتخابات مجلس امروز رژیم مطلق فقهاتی حاکم مع الفارق است چراکه مجلس پنجم در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی انجام گرفته و حزب کارگزاران هم در آن زمان دوران خدایی‌شان بوده است بنابراین شرکت در انتخابات مجلس پنجم از نظر فائزه هاشمی کاری درست بوده است اما شرکت در انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ کار غلط است.

ب - آنچه که باعث گردیده که امروز جامعه و انتخابات و اقتصاد ایران به فلاکت و استبداد کشیده شود «به‌علت قدرت مطلق خامنه‌ای است و گرنه قدرت مطلق خمینی در دهه ۶۰ جامعه ایران را بدل به جامعه گل و بلبل کرده بود.»

ج - تسلط کامل سپاه بر همه حوزه‌ها و سیاست تهاجمی و وضعیت اسفبار اقتصادی و دروغ و ریا و عوام فریبی همه و همه مربوط به این زمان حاکمیت و رهبری خامنه‌ای می‌باشد و گرنه در زمان خمینی در دهه ۶۰ و زمان قدرت هاشمی رفسنجانی هیچ‌کدام از

امور سیاست تهاجمی و تسلط سپاه و وضعیت اسفبار اقتصادی و دروغ و ریا وجود نداشته اگر هاشمی رفسنجانی رهبر می‌شد و اگر عمر خمینی دوام پیدا می‌کرد تا امروز دیگر این همه فساد جنایت عوام فریبی و بی‌قانونی و غیره وجود پیدا نمی‌کرد.

د - «قدرت مطلقه خامنه‌ای که مولود ولایت مطلقه است، خود خامنه‌ای خلق نکرده است این نظریه استبدادساز ولایت‌فقیه خمینی بود که استبداد را به‌صورت مطلق در قانون اساسی ولایت‌محور رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نهادینه کرده است و ولایت مطلقه امروز خامنه‌ای تنها میوه‌ای از شجره ولایت مطلقه‌ای است که خمینی در متمم قانون اساسی تعریف کرده است.»

یادمان باشد که خمینی در تعریف قدرت ولی‌فقیه در قانون اساسی گفت: «این "حداقل قدرت" ولی‌فقیه است که در قانون اساسی تعریف شده است» و در نشست با مجاهدین انقلاب اسلامی خمینی گفت: «ولی‌فقیه "قدرت خدا" دارد». لازم به ذکر است که خمینی در کتاب ولایت‌فقیه، «ولایت‌فقیه را در چارچوب ولایت نبی تعریف می‌کند و ختم نبوت پیامبر اسلام را شامل ختم ولایت پیامبر اسلام نمی‌داند» او بر این باور بود که «با ختم نبوت پیامبر اسلام ختم ولایت پیامبر صورت نگرفته است مع هذا از نظر او ولایت از طریق امامت به روحانیت منتقل شده است و ولی‌فقیه در قدرت ولایت همان پتانسیل پیامبر و امامان شیعه دارد». البته از بعد از اینکه خمینی توانست بر مسند قدرت سوار بشود و خود را در مقام ولی‌فقیه قرار بدهد و نظریه استبدادساز ولایت‌فقیه خود را در قانون اساسی نهادینه بکند و بدل به قانون سازد رفته رفته حتی از «نظریه ولایت‌فقیه خود هم عبور کرد» و به «نظریه مصلحت نظام رسید» و حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را «اوجب الواجبات دانست» و «قدرت

ولی فقیه را تا قدرت خدا بالا برد» و در بازسازی قانون اساسی یا به عبارت دیگر در متمم قانون اساسی برای اولین بار «قدرت مطلق ولی فقیه را بدل به قانون کرد» و با قانونی کردن قدرت مطلق ولی فقیه «استبداد در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به صورت توتالیتراریسم یا استبداد مطلق در تاریخ درآورد و ولی فقیه را در جایگاه قدرت مطلق ورای قانون نشانند». بنابراین اینکه فائزه هاشمی در نامه خود عامل و ریشه همه فساد جامعه ایران را «قدرت مطلق خامنه‌ای می‌داند حرف درستی است» ولی «اشتباه او در اینجاست که او فکر می‌کند مطلقه شدن قدرت خامنه‌ای از بعد سال ۱۳۹۲ به خاطر کشتن هاشمی رفسنجانی می‌باشد» و باز او بر این باور است که «در دهه شصت و هفتاد و هشتاد و در دوران ۸ ساله رئیس جمهوری هاشمی رفسنجانی جامعه ایران از دموکراسی و آزادی و رفاه و قانون برخوردار بوده و مردم از حق انتقاد و برخورد با فساد جامعه برخوردار بوده‌اند و همه فساد امروز جامعه ایران همگی تازه‌گی دارد و در زمان خامنه‌ای و ابراهیم رئیسی ایجاد شده و قتل‌های زنجیره‌ای که به قول سعید امامی تماماً توسط اکبر هاشمی و وزیر اطلاعات او علی فلاحیان انجام می‌گرفت، همه به خاطر عدالت و آزادی بوده است و کشتار و اختناق و سیاست تهاجمی و وضعیت اسفبار اقتصادی و بی‌قانونی و دروغ و ریا و عوام فریبی همه و همه در دهه ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ وجود نداشته و آن سه دهه در تاریخ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سه دهه طلایی بوده است.

و - در این نامه فائزه هاشمی می‌گوید: «از بعد از "شهادت" هاشمی رفسنجانی مردم انتخابات‌ها را بایکوت کرده‌اند و گرنه تا قبل از ۱۳۹۲ تمامی انتخابات به خاطر وجود اکبر هاشمی رفسنجانی آزاد و دموکراتیک و با رقابت انجام می‌گرفت برای اینکه جامعه امروز ایران از وضعیت اسفبار اقتصادی فعلی و

بی‌قانونی فعلی و عوام فریبی فعلی نجات پیدا کند باید جامعه بر گردد به دوران خمینی و هاشمی رفسنجانی چراکه خامنه‌ای به صورت فی‌نفسه و بالبداهه توانسته است جامعه ایران را به فساد بی‌قانونی و استبداد مطلق و غیره بکشانند.»

ز - او در این نامه می‌گوید: «اگر اپوزیسیون خارج از کشور در سال گذشته در جریان جنبش "زن، زندگی، آزادی" برجسته و محور شدند، به خاطر ضعف حرکت خیزشی فوق‌اعم از عدم سازماندهی و آگاهی‌یابی و فقدان رهبری درون‌زای تکوین یافته از پایین نبوده بلکه فقط و فقط به خاطر آن بوده که اصلاح‌طلبان حکومتی از اعتراضات مردم کناره گرفتند.»

باری در خصوص موضع‌گیری اصلاح‌طلبان حکومتی نسبت به انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ به غیر از فائزه هاشمی، سعید حجاریان از نظریه‌پردازان اصلاح‌طلبان حکومتی در مصاحبه با سایت دیده‌بان ایران مطالبی مطرح کرده است که محورهای آن را می‌توانیم به این صورت آرایش بدهیم:

۱ - او در خصوص انتخابات اسفند ماه ۱۴۰۲ و جایگاه و موضع اصلاح‌طلبان در این رابطه می‌گوید که «انتخابات همیشه از بحث‌های سیاسی جناح اصلاح‌طلبان حکومتی خواهد بود». لازم به ذکر است که قبل از سعید حجاریان، بهزاد نبوی یکی دیگر از نظریه‌پردازان اصلاح‌طلبان حکومتی در این رابطه گفته بود که «ما غیر از انتخابات و صندوق‌های رأی، راهی دیگر بلد نیستیم هر کس که بلد است به ما بگوید.»

۲ - حجاریان در مصاحبه خود در خصوص پیوند اصلاح‌طلبان با انتخابات و صندوق‌های رأی می‌گوید: «دلیل این امر آن است که اصلاح‌طلبان همگی مولود دوم خرداد ۷۶ و انتخابات و صندوق‌های رأی

هستند» بنابراین «پیشینه‌ی همه آنها به انتخابات گره خورده‌است» یعنی رخداد دوم خرداد برآمده از انتخابات است و این را نمی‌توان نادیده گرفت.

۳ - از نظر سعید حجاریان در این مصاحبه «تفاوت اصولی بین اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان حکومتی بر سر موضوع انتخابات و صندوق‌های رأی است.»

۴ - او در خصوص انتخابات در شرایط فعلی می‌گوید: «دست کم دو انتخابات ۱۳۹۸ و ۱۴۰۰ نشان داده است که نظام سیاسی ما چندان در قید و بند نسبت انتخابات و مشروعیت نیستند». البته زمانی که گفتارهای سیاسی مسئولان دولتی و حکومتی را می‌بینیم برای ما محرز می‌شود که «حداقل برای حفظ ظاهر پرونده انتخابات را نبسته‌اند و مدام به آمار و ارقام پیش‌ثبت‌نام انتخابات ارجاع می‌دهند.»

۵ - حجاریان در خصوص تأثیر ابرحرکت ملی ضد استبدادی پاییز ۱۴۰۱ در انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ می‌گوید: «سال گذشته سیاست کشور "خیابانی" بود. به مدت چند ماه شمار زیادی از خانواده‌ها عزادار شدند، پرونده‌های زیادی تشکیل شده و در یک کلام هزینه زیادی به جامعه تحمیل شد. آیا نظام سیاسی ما با نگاه به این شرایط از "خیابان" به "انتخاب آزاد" رسیده است؟ خیر، نظام راه خودش را می‌رود یعنی به این نتیجه رسیده است که میان "خیابان" و "انتخابات آزاد" کوچه و پس‌کوچه‌هایی وجود دارد که می‌تواند فعلاً در آنها فعالیت کند. شما ببینید عقل سلیم حکم می‌کند یک نظام سیاسی زمانی که در چندین بعد مشکلاتی دارد برای خود مساله جدید خلق نکند اما می‌بینیم به راحتی جامعه را با مسائلی از قبیل "صیانت"، "حجاب و عفاف" و باقی مسائل ایدئولوژیک تحریک می‌کنند.»

۶ - او در این مصاحبه در خصوص مشارکت در

انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ می‌گوید: «من مدافع "مشارکت مشروط" در انتخابات هستم و در باره آن بارها صحبت کرده‌ام. من از صندوق رأی استاندارد غیر استصوابی و آزاد دفاع می‌کنم حتی اگر یک اصلاح‌طلب انتخاب نشود. از سوی دیگر تأسف می‌خورم که ما سال‌هاست به جای اینکه "دغدغه توسعه کشور را داشته باشیم" گرفتار آفت‌زدایی از انتخابات شده‌ایم.»

باری نگاهی هرچند اجمالی و کپسولی به گفته‌های فوق سعید حجاریان نظریه‌پرداز اصلاح‌طلبان در خصوص مشارکت اصلاح‌طلبان در انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به وضوح نشان می‌دهد که او هم مانند فائزه هاشمی «معتقد به عدم مشارکت در انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ مجلس دوازده و شورای خبرگان رهبری ششم است ولی جرئت طرح مستقیم موضوع را ندارد». می‌خواهد از طریق اصطلاح «من مدافع مشارکت مشروط هستم» نظریه عدم مشارکت در انتخابات اسفند ۱۴۰۲ تئوریزه کند. زیرا با تعریف از مشارکت مشروط «تکیه بر صندوق رأی استاندارد می‌کند» که این صندوق رأی استاندارد از نظر او عبارت است از «انتخابات غیر استصوابی و آزاد.»

البته سؤالی که در اینجا برای ما می‌ماند تا از سعید حجاریان بکنیم اینکه «آیا از زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نهادینه شده تاکنون این انتخابات آزاد وجود داشته است؟» اگر وجود داشته است او آدرس آنها را به ما یاد بدهد. یادآوری می‌کنیم که «انتخابات‌های سال‌های ۵۸ و ۵۹ مربوط به زمانی است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هنوز نهادینه نشده بود.» ●

پایان

افزایش «سن بازنشستگی»

مولود ابر بحران ۱۷ صندوق بازنشستگی است

باری مطابق معیار جهانی و همچنین تجربه‌ی شرکت‌های بیمه به‌ازای اشتغال «هر ۸ نفر پرداخت به‌موقع بیمه آنها می‌تواند مستمری یک نفر بازنشسته را تأمین نماید» اما از آنجایی که در حال حاضر طبق گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «در کشور ایران حدود ۲۶ میلیون نفر شاغل و بیش از پنج میلیون نفر هم بازنشسته وجود دارد» معنای این آمار آن است که «به‌ازای هر مستمری‌بگیر بازنشسته در کشور ایران تنها ۳/۵ نفر حق بیمه می‌پردازند.»

قابل‌ذکر است که در دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد به‌خاطر طرح‌های غیر علمی و غیر کارشناسانه او «افراد با ۱۵ سال سابقه کار پیش از موعد

مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در روز یکشنبه ۲۸ آبان‌ماه ۱۴۰۲ در جریان بررسی گزارش کمیسیون تلفیق لایحه برنامه هفتم توسعه «سن بازنشستگی برای مردان به ۶۲ سال و برای زنان ۵۵ سال افزایش داد.» مطابق این مصوبه مجلس (اگر مورد تصویب شورای نگهبان نیز قرار بگیرد) از «سال ۱۴۰۳ هر کارگری باید ۴۲ سال ۶ ماه کار کند که بتواند بازنشست بشود و حقوق کامل بازنشستگی دریافت نماید». البته بر اساس مصوبه مجلس «بیمه‌پردازان که اکنون ۲۸ تا ۳۰ سال سابقه خدمت دارند به سنوات اشتغال آنها برای بازنشستگی اضافه نمی‌گردد» ولی بیمه‌پردازان که «۲۵ تا ۲۸ سال سابقه خدمت دارند به سنوات اشتغال آنان به‌ازای هر سال تا زمان بازنشستگی دو ماه اضافه می‌گردد» و الی‌آخر. عنایت داشته‌باشیم که افزایش سن بازنشستگی توسط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم برای آن است که به نسبت افزایش سن بازنشستگی «کارگر یا کارمند باید مبالغ بیشتری به‌عنوان حق بیمه سنوات بازنشستگی پرداخت کند.»

قابل‌ذکر است که در شرایط فعلی طبق ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی «هر شاغل به کار اعم از کارگر و کارمند ماهانه ۳۰ درصد از حقوق و مزایای قانونی (من‌های حق اولاد و حق مأموریت و...) به‌حساب سازمان تأمین اجتماعی واریز نماید که از این ۳۰ درصد مبلغ حقوق و مزایا ۷ درصد آن خود کارگر و یا کارمند می‌پردازد و ۲۳ درصد الباقی توسط کارفرما پرداخت می‌گردد». توجه داشته‌باشیم که «طبق همین قانون از ۲۳ درصد الباقی ۳ درصد آن باید دولت بپردازد و تنها ۲۰ درصد الباقی باید کارفرما بپردازد ولی به‌خاطر اینکه دولت توان اقتصادی پرداخت ۳ درصد خود را ندارد، تمامی ۲۳ درصد باقی مانده کارفرما می‌پردازد.»

یادمان باشد که با استناد بر آمار بانک مرکزی و وزارت اقتصاد و دارایی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، «طلب صندوق‌های بازنشستگی کشور از دولت بالای ۱۶۵ هزار میلیارد تومان می‌باشد که سالانه ۲۰ هزار میلیارد تومان بر این بدهی دولت از صندوق‌های بازنشستگی کشور افزوده می‌شود.»

«یکی از عوامل بحران صندوق‌های بازنشستگی

بدهکاری نجومی چندین ساله دولت‌های گذشته در رژیم

مطلقه فقاهتی حاکم از این صندوق‌ها می‌باشد»

می‌توانستند بازنشسته شوند». به همین علت این امر باعث گردید تا «تعداد مستمری‌بگیران در دولت احمدی‌نژاد از سال ۸۲ تا سال ۹۲ یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر به مستمری‌بگیران بازنشسته اضافه شدند». با نگاهی آماری به این تعداد و مقایسه با گذشته می‌توانیم داوری کنیم که «در هشت سال عمر دولت محمود احمدی‌نژاد تعداد بازنشستگان برابر بوده است با تعداد بازنشستگان ۳۰ سال گذشته و این افزایش به معنای ایجاد بحران و زلزله و یا سونامی در صندوق بازنشستگان کشور می‌باشد». علی‌ایحال بر اساس گزارش نهادهای دولتی «در این شرایط نزدیک به ۵۷ میلیون نفر از جمعیت کشور تحت پوشش صندوق‌های بیمه‌ای قرار دارند که خود این موضوع نشان دهنده آن است که گسل‌های بزرگی در جامعه بزرگ و رنگین‌گمان ایران وجود دارد که با زلزله‌های عمیق آن باعث آتشفشان حرکت‌های همه‌جانبه جنبشی و خیزشی ۵۷ میلیون نفر در آینده نزدیک می‌شود.»

با افزایش سن بازنشستگی این امر باعث می‌گردد که کارگران و کارمندان شاغل در همان حال که مبلغ بیشتری برای بیمه و سنوات بازنشستگی می‌پردازند، در واقع همین کارگران و کارمندان با افزایش سن بازنشستگی دیرتر وارد مرحله بازنشستگی می‌شوند و کمتر از حقوق مستمری و بازنشستگی برخوردار می‌گردند، بدون تردید «یکی از عوامل بحران صندوق‌های بازنشستگی بدهکاری نجومی چندین ساله دولت‌های گذشته در رژیم مطلقه فقهتی حاکم از این صندوق‌ها می‌باشد». برای مثال آن چنانکه فوقاً هم اشاره کردیم «از ۳۰ درصد حق بیمه موضوع ماده ۲۸ تأمین اجتماعی که ۷ درصد آن خود کارگر و کارمند می‌پردازند الباقی آنکه ۲۳ درصد می‌باشد طبق قانون تأمین اجتماعی ۳ درصد آن باید دولت بپردازد و ۲۰ درصد آن باید کارفرما بپردازد» اما در

با افزایش سن بازنشستگی این امر باعث می‌گردد که

کارگران و کارمندان شاغل در همان حال که مبلغ بیشتری برای بیمه و سنوات بازنشستگی می‌پردازند، در واقع همین کارگران و کارمندان با افزایش سن بازنشستگی دیرتر وارد مرحله بازنشستگی می‌شوند و کمتر از حقوق مستمری و بازنشستگی برخوردار می‌گردند

مدت دهه‌های گذشته دولت‌های رژیم مطلقه فقهتی حاکم از پرداختن این ۳ درصد سهم خودداری کرده‌اند و این امر باعث گردیده که علاوه بر افزایش بدهی دولت به صورت غیر قانونی بخشی از این ۳ درصدی که دولت باید بپردازد بر کارفرماهای بخش خصوصی تحمیل کرده‌اند در نتیجه کارفرمایان ماهانه بابت بیمه پرسنل خود به جای ۲۰ درصد باید ۲۳ درصد بپردازند که طبعاً آنها این فشار اقتصادی را به توده‌ها منتقل می‌کنند. لازم است بدانیم که «بدهی دولت تنها محدود به صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی نمی‌شود بلکه ۱۸ صندوق بازنشستگی که در کشور وجود دارد رژیم مطلقه فقهتی حاکم به صندوق‌های ۱۸ گانه بازنشستگی کشور بدهکار است.»

برای مثال دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در این شرایط تنها ۸۵۰ هزار میلیارد تومان بدهکار صندوق سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد، بنابراین با یک نگاه کلی معنای مصوبه مجلس پادگانی یازدهم در خصوص افزایش سن بازنشستگی «جز تشدید استثمار نیروهای کار جامعه بزرگ و رنگین‌گمان ایران اعم از کارگری و کارمندی چیزی دیگر نیست». یادمان باشد که بانک رفاه کارگران، بیمارستان‌های سازمان تأمین

«بدهی دولت تنها محدود به صندوق بازنشستگی

تأمین اجتماعی نمی‌شود بلکه ۱۸ صندوق بازنشستگی که در کشور وجود دارد رژیم مطلقه فقهتی حاکم به صندوق‌های ۱۸ گانه بازنشستگی کشور بدهکار است.»

اجتماعی در کشور شرکت‌های عظیم سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی مثل شستا همه حاصل پرداخت حق بیمه از سوی کارگران و کارمندان بیمه شده تأمین اجتماعی برای تضمین منافع مالی درمان رایگان و مقرری دوران بیکاری و دریافت مستمری شایسته در دوران بازنشستگی می‌باشد. علی‌ایحال از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «بحران کنونی صندوق بازنشستگی سازمان تأمین اجتماعی معلول گماردن کارگزاران فاسد رژیم به‌عنوان مدیران سازمان تأمین اجتماعی (امثال سعید مرتضوی دوره محمود احمدی‌نژاد) و مدیران شستا در اعضای هیئت مدیره شرکت‌ها و خارج کردن میلیون‌ها کارگر از شمول قانون کار و قانون تأمین اجتماعی و معافیت‌های متنوع برای سهم بیمه کارفرمان خصولتی و نیز عدم پرداخت (۳ درصد) سهم دولت از حق بیمه کارگران می‌باشد». همچنین به همین دلیل است که روزنامه هم‌میهن در ۱۵ مهر ۱۴۰۲ نوشت: «جامعه ایران با چندین ابر چالش مواجه است که گذشت زمان ابعاد آنها را بزرگ‌تر و امکانات حل آنها را محدودتر می‌کند. ابر چالش‌هایی همچون وضعیت نظام بانکی، وضعیت آب و منابع طبیعی محیط‌زیست، بیکاری و نیز از همه مهم‌تر ابر بحران صندوق‌های بازنشستگی کشور است» که به‌قول سعید لیلان کارشناس اقتصادی اصلاح‌طلبان حکومتی «بحران صندوق‌های بازنشستگی، بحران غارت سازمان یافته‌است. بحرانی که به‌طور نظام‌مند و سازمان‌یافته آنچه در صندوق‌ها بوده دزدیده شده یا به‌صورت سازمان‌یافته از بین رفته‌اند.»

باز در این رابطه است که روزنامه اعتماد در ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۲ در خصوص ابر بحران صندوق‌های بازنشستگی نوشت: «دولت در مجموع ۵۰۱ هزار میلیارد تومان به صندوق‌های بازنشستگی بدهی دارد حتی در صورت بازگشت همه درآمدهای نفتی به

کشور، امکان پرداخت اصل و فرع این بدهی‌ها به‌سادگی میسر نیست». همچنین سایت خبر آنلاین در ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۲ با تیتراژ درشت نوشت: «صندوق‌های بازنشستگی به حیات خلوت مقامات سیاسی تبدیل شده‌است» و سایت فرارو در ۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۲ نوشت: مدیر کل معزول بیمه‌های اجتماعی وزارت کار آب پاکی روی دست بازنشستگان ریخت و گفت: «حتی اگر ۳ میلیون بشکه نفت بدون تحریم بفروشیم و پولش را کامل بگیریم باز هم نمی‌توانیم بحران بازنشستگان را حل کنیم ممکن است به جایی برسیم که قشم و کیش را بفروشیم تا حقوق بازنشستگان را بدهیم». باز روزنامه هم‌میهن در ۱۵ مهر ۱۴۰۲ نوشت: «هیچ‌کدام از ابر چالش‌های ایران از جمله ابر چالش صندوق‌های بازنشستگی را نمی‌توان حل کرد به‌عبارت دیگر این ابر چالش‌ها به‌نحوی در یکدیگر تنیده‌اند و فراتر از روش‌های کارشناسی حل هر کدام نیازمند یک راه حل جامع سیاسی و فراگیر هستند بدون چنین راه‌حلی بحران‌ها عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌شوند و راه حل آنها نیز محدودتر و ناکارآمدتر خواهند شد.»

فراموش نکنیم که «صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی یک سازمان غیر دولتی است که منابع

تنها راه حل اینکه بتوانند پیوند افقی آنها با گروه‌های

مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی در سطح جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشند تجمع‌های اعتراضی یکپارچه سراسری بازنشستگان تأمین اجتماعی و کشوری و لشکری است که در این شرایط می‌تواند نقش اساسی و بسیار پراهمیت در تقویت و ارتقای سطح رزمندگی جنبش‌های خودجوش و خود سازنده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پایین در شاخه‌های مختلف بازنشستگان معلمان، کارگران، زنان و غیره داشته‌باشد.

«صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی يك سازمان

غير دولتی است که منابع مدیریت و مالکیت آن مستقل از دولت می‌باشد وارد شدن دولت و اعمال فشار به مدیران صندوق بازنشستگی غير قانونی است». همچنین یادمان باشد که «از ۱۸ صندوق موجود بازنشستگی ۱۷ صندوق آن ورشکسته شده و در وضعیت قرمز قرار گرفته‌اند»

مدیریت و مالکیت آن مستقل از دولت می‌باشد وارد شدن دولت و اعمال فشار به مدیران صندوق بازنشستگی غير قانونی است». همچنین یادمان باشد که «از ۱۸ صندوق موجود بازنشستگی ۱۷ صندوق آن ورشکسته شده و در وضعیت قرمز قرار گرفته‌اند» لازم است که عنایت داشته باشیم که «از سال ۹۴ صندوق‌های بازنشستگی با بحران‌های جدی روبه‌رو شده‌اند و ورشکستگی این صندوق‌ها یکی از عوامل فروپاشی اقتصاد ایران است». کار بحران صندوق‌های بازنشستگی آن‌چنان شور شده که حتی سر و صدای آشپزها به خاطر این شوری بالا رفته‌است. به طوری که بنابر آمار بانک مرکزی وزارت اقتصاد و دارایی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «صندوق‌های بازنشستگی ایران حدود ۲۵۰ هزار میلیارد تومان دارایی دارند و ۱۶۵ هزار میلیارد تومان هم از دولت طلبکارند و سالانه ۲۰ هزار میلیارد تومان بر این بدهی دولت به صندوق‌های بازنشستگی افزوده می‌شود از اینجاست که باید بگوییم تنها طلب صندوق‌های بازنشستگی کشوری از دولت بالای هفت هزار میلیارد تومان می‌باشد». بر این مطلب بیافزاییم که «صندوق بازنشستگی کشوری در حال حاضر بالغ بر یک میلیون و ۷۰۰ هزار بازنشسته و حقوق‌بگیر و حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر هم بیمه‌گر تحت پوشش صندوق کشوری هستند».

باری از آنجایی که بنا بر تجربه جهانی در هر کشور نسبت تعداد افراد شاغل به جمعیت بازنشسته باید

حداقل ۸ نفر باشند، یعنی ۸ نفر شاغل که بیمه بپردازند می‌تواند یک نفر بازنشسته را تأمین نماید اگر این نسبت به هم بریزد صندوق‌ها دچار بحران و فروپاشی می‌شوند. طبق آمار اعلام شده مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حال حاضر در ایران «حدود ۲۶ میلیون شاغل و بیش از پنج میلیون نفر بازنشسته وجود دارد یعنی در ایران به‌ازای هر مستمری‌بگیر تنها ۵/۲۹ نفر حق بیمه می‌پردازند برای مثبت شدن این تراز باید دست کم به‌ازای هر مستمری‌بگیر ۶/۳۷ نفر حق بیمه بپردازد». همچنین بر اساس آمارهای رسمی حکومتی «بیکاری در جامعه ایران از رقم حدود دو میلیون نفر گذشته و به سه میلیون و ۱۴۱ هزار نفر رسیده است که با فرض قبول این آمار حکومتی نشان می‌دهد که ورودی به سیستم بیمه به نسبت بازنشسته‌ها افزایش مناسبی نداشته‌است» لذا به همین دلیل است که در طول سه دهه حیات حرکت‌های خیزشی و جنبشی «گروه بازنشستگان یکی از گروه‌های جامعه ایران بوده که پیوسته پایه ثابتی در حرکت‌های اجتماعی جنبشی و خیزش مطالبه‌محور داشته‌اند» شعارهای بازنشستگان در حرکت‌های مطالبه‌محور اجتماعی اعم از صنفی و مدنی و سیاسی به‌خصوص در ساله‌های ۹۵ تا ۱۴۰۲ عبارت بوده‌اند از: «حقوق بازنشستگان اصلاح باید گردد»، «تنها کف خیابون - به‌دست می‌آید حقمون»، «معیشت، منزلت - حق مسلم ماست»، «حقوق بازنشسته همسان باید گردد»، «بازنشسته بیدار است از تبعیض بیزار است»، «مجلس ارتجاعی حیا کن - بازنشسته را رها کن»، «بازنشسته بیدار است - از حق کشی بیزار است»، «شاغل و بازنشسته، تجمع مشترک - بر پا باید گردد»، «اجرای همسان‌سازی خواسته فوری ماست»، «کو مهار تورم - ای دشمنان مردم»، «ایجاد رعب وحشت - کار جدید دولت»، «اجرای همسان‌سازی - بدون حقه‌بازی»، «ما همه هم‌بسته‌ایم

با تصویب افزایش سن بازنشستگی توسط تصویب برنامه هفتم توسعه به وسیله مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهتی حاکم می‌خواهد با این افزایش «بار بحران صندوق‌های بازنشستگی را به‌دوش کارگران و کارمندان بیندازد.»

- از وعده‌ها خسته‌ایم»، «دولت خیانت می‌کند - مجلس حمایت می‌کند»، «عدالتی ندیدیم - ما دیگر رأی نمی‌دیم.»

ماحصل آنچه که از آغاز تا اینجا مطرح کردیم اینکه:

این شرایط می‌تواند نقش اساسی و بسیار پراهمیت در تقویت و ارتقای سطح رزمندگی جنبش‌های خودجوش و خود سازنده و خود رهبر و مستقل تکوین یافته از پایین در شاخه‌های مختلف بازنشستگان معلمان، کارگران، زنان و غیره داشته‌باشد.

۹ - دولت پادگانی ابراهیم رئیسی و مجلس پادگانی یازدهم علت بالا بردن سن بازنشستگی به‌خاطر افزایش «امید به زندگی» تعریف می‌کنند. بدون تردید افزایش امید به زندگی تابع تغییر در سبک‌زندگی بهبود شرایط بهداشتی، افزایش سطح آموزش همگانی در مورد نحوه زندگی، کاهش نرخ مرگ و میر در میان مادران و نوزادان می‌باشد.

۱۰ - با تصویب افزایش سن بازنشستگی توسط تصویب برنامه هفتم توسعه به‌وسیله مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهتی حاکم می‌خواهد با این افزایش «بار بحران صندوق‌های بازنشستگی را به‌دوش کارگران و کارمندان بیندازد.» ●

پایان

۱ - جنبش بازنشستگان بر پایه مبارزه سه مؤلفه‌ای (صنفی - مدنی - سیاسی) در طول سال‌های گذشته حرکت فراگیری داشته‌اند و توان جذب گروه‌های دیگر اجتماعی نیز داشته‌اند.

۲ - جنبش بازنشستگان در طول مبارزات مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای خودش به‌خوبی دریافته‌است که تنها با «پیوند افقی و عمودی» با دیگر حرکت‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی می‌تواند فراگیر و سیاسی بشود.

۴ - جنبش بازنشستگان در طول مبارزات سال‌های گذشته خود به‌خوبی دریافته تنها «با طرح مطالبات خود در سطح جامعه می‌توانند سراسری بشوند.»

۵ - در شرایط فعلی جنبش بازنشستگان یک «جنبش مطالبه‌محور با پایه خودش و مستقل و دینامیک می‌باشد.»

۶ - خانواده‌ی بازنشستگان شامل سه‌شاخه «کشوری، لشکری و تأمین اجتماعی» می‌باشند.

۷ - مجموعه خانواده بازنشستگان تأمین اجتماعی شامل دو دسته بزرگ می‌باشند «کارگری و کارمندی.»

۸ - تنها راه حل اینکه بتوانند پیوند افقی آنها با گروه‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی در سطح جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشند تجمع‌های اعتراضی یکپارچه سراسری بازنشستگان تأمین اجتماعی و کشوری و لشکری است که در

از فرایند خیزش ملی دی‌ماه ۹۶

امروز چه درس‌های تازه‌ای می‌توانیم بیاموزیم؟

فقاہتی حاکم گردید. علی ایحال گرچه این ابر خیزش ملی تنها برای مدت ۹ روز دوام آورد و پس از ۹ روز توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای به‌صورت هولناکی سرکوب گردید و با سرکوب آن ده‌ها تن کشته و صدها تن دستگیر و بیش از سه‌هزار نفر هم دستگیر گردیدند با همه این احوال خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ کمترین دستاوردی که در جامعه ایران داشت اینک، «حرکت محلی و شهری و گروهی جنبشی و خیزشی ۲۵ ساله جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم مطلقه فقاہتی حاکم (از نهم خرداد ۷۱ تا هفتم دی‌ماه ۹۶) وارد فرایند ملی در عرصه حرکت‌های اعتراضی سیاسی بر علیه رژیم مطلقه فقاہتی

آن چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم خیزش ملی‌ماه ۹۶ «نخستین خیزشی بود که در "سطح ملی" در کشور ایران در پروسه ۲۵ ساله حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی بر علیه رژیم مطلقه فقاہتی حاکم شکل گرفت». لازم به ذکر است که «پروسه حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی توده‌ای بر علیه رژیم مطلقه فقاہتی حاکم از نهم خرداد ۱۳۷۱ (با اعتلای خیزش مردم کوی طلاب مشهد) شروع گردید و اگرچه این پروسه در مرحله جنبش سبز ۸۸ در شهر تهران بدل به یک جنبش عظیم و سراسری شد (به‌طوری‌که در ۲۵ خرداد ۸۸ تنها بیش از چهار میلیون نفر در جنبش عظیم بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای در خیابان آزادی شرکت داشتند) اما از آنجایی که جنبش سبز در تحلیل نهایی در چارچوب خود رژیم مطلقه فقاہتی و تنها بر علیه هسته سخت آن توسط جناحی دیگری از حاکمیت و محدود به شهر تهران و چند دانشگاه شهرهای دیگر بود آن جنبش نتوانست به یک "جنبش ملی" (مانند مشروطیت اول و دوم تبدیل بشود) لذا در دی‌ماه ۹۶ بود که نخستین "حرکت اعتراضی ملی" بر علیه رژیم مطلقه فقاہتی توسط توده‌های اعماق جامعه ایران صورت گرفت.»

در این رابطه بود که از صبح روز پنج شنبه هفتم دی‌ماه ۹۶ در منطقه حاشیه‌نشینان شهر مشهد با تحریک باند علم‌الهدی بر علیه دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی در انتقام‌گیری نسبت به شکست ابراهیم رئیسی (داماد علم‌الهدی در مرحله انتخابات ریاست‌جمهوری) شروع شد. ولی «این آشوب تحریک شده توسط باند علم‌الهدی در اندک مدتی از هدایت‌گری آنها خارج شد و به‌صورت جرقه‌ای در انبار باروت شرایط عینی متراکم فقر و فلاکت و گرسنگی و بیکاری جامعه بزرگ ایران در سال ۹۶ افتاد» بنابراین به همین

دلیل «در حداقل زمان ممکن از محدود ضد دولت روحانی خارج شد و کل رژیم مطلقه فقاہتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای با شعار "مرگ بر استبداد و خامنه‌ای" به چالش کشیدند» و در حقیقت بدل به «خیزشی ملی» بر علیه هسته سخت رژیم مطلقه

خیزش ملی‌ماه ۹۶ «نخستین خیزشی بود که در سطح ملی در کشور ایران در پروسه ۲۵ ساله حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی بر علیه رژیم مطلقه فقاہتی حاکم شکل گرفت».

و صنفی از تابستان سال ۹۶ رشد اعتلا پیدا کنند که البته جلودار همه اینها «جنبش مالباختگان» بود که توسط اعلام ورشکستگی صوری یا واقعی مؤسسه‌های مالی وابسته به هسته سخت رژیم و سپاه بخش بزرگی از توده‌های جامعه بزرگ ایران (از طبقه متوسط شهری تا اعماق جامعه ایران) بدین ترتیب اندک سرمایه‌ای که در عمر خود اندوخته بودند بر باد رفته می‌دیدند و لذا همین امر باعث گردید تا «جنبش مالباختگان در تابستان ۹۶ به صورت سراسری به حرکت درآیند و در اندک مدتی کل نظام و حاکمیت و دولت را به چالش بکشند» به طوری که این جنبش به حدی رادیکال و سراسری و فراگیر شد که برای اولین بار هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در برابر کنش‌گران مالباختگان تن به عقب‌نشینی داد و با چاپ بیش از سی هزار میلیارد تومان اسکناس (به دستور هسته سخت رژیم) از جیب مردم ایران مطالبات آنها را پرداخت کردند.

مهم‌ترین دستاوردی که جنبش مالباختگان در جامعه ایران و در ادامه آن حرکت‌های جنبشی و خیزشی گروه‌های مختلف مردم ایران ایجاد کردند «ریزش ترس مردم و به چالش کشیدن دو مطلق حاکم بر ذهنیت مردم ایران یکی مطلق قدرت رژیم مطلقه فقاهتی بود و دیگر مطلق نادیده گرفتن قدرت عظیم خود توده‌ها بود». در نتیجه همین «به چالش کشیدن دو مطلق فوق توسط جنبش مالباختگان و دیگر حرکت‌های مطالبه‌گر جامعه و همین پتانسیل کنش‌گران جنبش مالباختگان در جهت وادار کردن رژیم به عقب‌نشینی در برابر خواسته و مطالبات‌شان همه و همه باعث گردید که حتی با فروکش کردن جنبش مالباختگان جنبش‌های مطالبه‌گر گروه‌های مختلف جامعه ایران و در رأس آنها جنبش معلمان، جنبش کامیون‌داران و جنبش کارگران روند رو به اعتلایی پیدا کنند که «حاصل سنتز اعتلای این

باری در همین رابطه است که «در تحلیل فرایندی حرکت اعتراضی در سطح ملی بر علیه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم» مجبوریم که «دو خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ را هم در تحلیل نهایی به‌عنوان سنتز دیالکتیکی خیزش دی‌ماه ۹۶ بدانیم» به بیان دیگر «هرگز بدون فهم و شناخت دیالکتیکی خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ ما نمی‌توانیم به فهم دیالکتیکی خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ دست پیدا کنیم». البته معنای دیگر این حرف آن است که «تحلیل منفرد و مکانیکی و جدا از هم سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ امری غیر ممکن می‌باشد». پس اگر سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ در پیوند دیالکتیکی همدیگر بدانیم و هر کدام را سنتز جدیدی از خیزش ملی قبلی تعریف بکنیم «قطعاً در این رابطه مجبوریم که خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ آبشخور اولیه این سه حرکت اعتراض ملی بدانیم». هر چند که موضوع و ماهیت سه خیزش صورت یکسانی نداشته‌است، بنابراین قبل از همه باید عنایت داشته‌باشیم که «خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ هرگز رعد در آسمان بی‌ابر ایران نبوده است» بلکه آنچنانکه خود خیزش‌های ملی آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ «سنتزهای متکامل خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ بوده‌اند خود خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ هم سنتزی از فرایند حرکت‌های خیزشی و جنبشی ۲۵ سال ماقبل خود بوده است» که در این رابطه باید بیش از همه به «فرایند تکوین حرکت‌های اعتراضی جنبشی تابستان ۹۶ تا دی‌ماه ۹۶ عنایت داشته‌باشیم» زیرا از بعد از پیروزی شیخ حسن روحانی در انتخابات دولت دوازدهم (در اردیبهشت ۱۳۹۶) و «عدم توانایی او در اجرای وعده و عیدهای تبلیغات انتخاباتی‌اش که به مردم ایران داده‌بود همه و همه باعث گردید تا جنبش‌های اعتراضی در سه مؤلفه سیاسی و مدنی

جنبش‌ها و حرکت‌های اعتراضی و مطالبه‌گر صنفی و مدنی و سیاسی در سال ۹۶ شرایط ذهنی برای خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ از دل حاشیه‌نشینان شهری بر علیه شرایط عینی فقر، گرانی، بیکاری، اختلاس و فساد سیستمی و ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی را فراهم کرد». تا آنجا که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «در سال ۹۶ بدون اعتلای جنبش‌های مطالبه‌گر اعتراضی، مدنی، صنفی و سیاسی که در رأس آنها "جنبش مال‌باختگان" قرار داشتند هرگز و هرگز امکان اعتلای خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ وجود پیدا نمی‌کرد» و اگر هم «زیر فشار شرایط عینی فقر و فلاکت و بیکاری و فساد و غیره مانند خیزش‌های خرداد ۷۱ تا ۷۴ در دی‌ماه ۹۶ هم بدون شرایط ذهنی جنبش‌ها خیزش خودبه‌خودی و متمیزه صورت می‌گرفت، قطعاً آن خیزش دی‌ماه ۹۶ هم خیزشی محدود و منطقه‌ای می‌شد و هرگز امکان شکل‌گیری خیزش دی‌ماه ۹۶ به‌صورت ملی به وجود نمی‌آمد» بنابراین از اینجا است که می‌توانیم:

درس اول از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ را بدین ترتیب تئوریزه و فرموله نماییم که «در غیبت شرایط ذهنی در جامعه، خود جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی می‌تواند (در زمانی که شرایط عینی برای حرکت‌های خیزشی و جنبشی فراهم باشد) شرایط ذهنی حتی برای اعتلای خیزش‌های در سطح ملی (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶) فراهم نمایند.»

«هرگز بدون فهم و شناخت دیالکتیکی خیزش ملی

دی‌ماه ۹۶ ما نمی‌توانیم به فهم دیالکتیکی خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ دست پیدا کنیم». البته معنای دیگر این حرف آن است که «تحلیل منفرد و مکانیکی و جدا از هم سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ امری غیر ممکن می‌باشد».

یادمان باشد که به‌علت وجود همین جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی و اعتراضی بود که در واپسین روزهای اعتلای خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ جنبش دانشجویان دانشگاه تهران با پیوستن به خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و طرح شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» برای خیزش متمیزه و خودبه‌خودی و بدون رهبری برون‌ی و درونی فردی و جمعی دی‌ماه ۹۶ توانستند با این شعار (اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا) هم به این خیزش بدون شعار و گفتمان و هدف، شعار و گفتمان و هدف بیخشند و هم توانستند فصلی نو در حرکت‌های اجتماعی مردم ایران اعم از جنبشی و خیزشی از دی‌ماه ۹۶ ایجاد نمایند و پایان دو دهه حیات گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی و جنگ گرگ‌ها بر سر تقسیم باز تقسیم قدرت اعلام کنند و توانستند پروژه یکدست کردن قدرت در دست حزب پادگانی خامنه‌ای برای نجات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر حرکت‌های فراگیر جنبشی و خیزشی مطالبه‌محور و اعتراضی و سیاسی در دستور کار خامنه‌ای قرار دهند، که البته «ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ سترون بودن پروژه یکدست کردن قدرت در دست خامنه‌ای جهت سرکوب هر چه بیشتر کنش‌گران جنبشی و خیزشی را نشان داد.»

باری در این رابطه است که باید بگوییم «پایان حیات ۹ روزه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ (که از صبح روز پنج‌شنبه هفتم دی‌ماه ۹۶ آغاز شد و تا پایان روز جمعه ۱۶ دی‌ماه ۹۶ ادامه داشت) اعلام پایان گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی و اعلام پایان جنگ گرگ‌ها در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت برای بسترسازی مشارکت اجتماعی بخشی از طبقه متوسط شهری در انتخابات و اعلام پایان مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده توسط شورای نگهبان دست‌ساز خامنه‌ای بوده است». مع‌الوصف از این روی

است که «اگر خیزش خودبه‌خودی و متمیزه و بی‌سر در ۱۶ دی‌ماه ۹۶ به‌صورت هولناکی توسط نیروهای چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب گردید اما از فردای سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ شرایط برای اعتلای جمعی جنبش‌های مطالبه‌گر و اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه ایران بیشتر از پیش فراهم گردید» و دلیل این امر هم آن است که «گروه‌های مختلف جامعه ایران با سرکوب هولناک خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ به‌درستی دریافتند که رژیم مطلقه فقهاتی سازمان‌یافته و تا بن دندان مسلح را با حرکت‌های خیزشی خودبه‌خودی و متمیزه و بی‌سر هر قدر هم که گسترده و فراگیر باشند در برابر خواسته و مطالبات خودشان نمی‌توانند این رژیم را وادار به عقب‌نشینی کنند» به‌عبارت دیگر:

درس دومی که کنش‌گران اجتماعی و سیاسی و صنفی و مدنی جامعه بزرگ ایران از سرکوب هولناک خیزش دی‌ماه ۹۶ (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) گرفتند این بود که «تنها و تنها توسط جنبش‌های سازمان‌یافته و خودجوش و دارای رهبری درون‌زای جمعی تکوین یافته از پایین است که می‌توان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی و تسلیم کرد.»

«بی‌شک پیوند افقی و عمودی جنبش‌های اجتماعی در مبارزه مدنی و سیاسی و حتی صنفی با رژیم مطلقه فقهاتی شرط کافی برای موفقیت شرط اصلی اولی مطرح شده فوق می‌باشد» بی‌تردید «هر گونه مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جز از کانال جنبش‌های فراگیر دینامیک جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه برابری طلبانه اردوگاه عظیم نیروهای کار جامعه بزرگ ایران اعم از کارگری و کارمندی محکوم به شکست خواهد بود.»
پر روشن است که در این رابطه تنها «امکان پیوند دو

شکل مبارزه "خیابان" و "اعتصاب کارگری" به وجود می‌آید». زیرا:

درس دیگری که خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ به ما آموختند اینکه «هرگز و هرگز تنها با مبارزه "خیابان" هر قدر هم که گسترده باشد نمی‌توان توازن قوا در عرصه میدانی در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به سود پایینی‌های قدرت تغییر داد» آن‌چنان‌که «با "مبارزه تنهای اعتصابی" بدون "مبارزه خیابانی" امکان تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پایینی‌های قدرت وجود ندارد». البته «یکی از عوامل اصلی شکست تمامی حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی در سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) همین تک مؤلفه‌ای بودن مبارزه اجتماعی کنش‌گران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است.»

فراموش نکنیم که «آفت بزرگ دیگری که در طول سه دهه گذشته این مبارزه تک مؤلفه‌ای با رژیم مطلقه فقهاتی در برداشته است اینکه تمامی حرکت‌های اجتماعی خیزشی و جنبشی در طول سه دهه گذشته جامعه بزرگ ایران "تنها بر محور مبارزه خیابان" حرکت کرده‌اند و برای نمونه در طول سه دهه گذشته حتی یک حرکت اعتصابی تک مؤلفه‌ای یا دو مؤلفه‌ای در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی شکل نگرفته است و لهذا همین امر باعث گردیده که در تحلیل نهایی در سه دهه گذشته چه حرکت‌های جنبشی تک مؤلفه‌ای و چه حرکت خیزشی تک مؤلفه‌ای توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب بشوند» و این:

درس دیگری است که «خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ به ما می‌آموزد که نه‌تنها خیزش‌های تک مؤلفه‌ای فراگیر ملی در سطح دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ نمی‌توانند توازن قوا در عرصه میدانی به سود پایینی‌های قدرت تغییر بدهند بلکه جنبش‌های

گذشته و حال و آینده سیاسی و اجتماعی و مدنی و حتی صنفی هم تا زمانی که نتوانند به صورت دو مؤلفه‌ای "خیابان" و "اعتصاب" در پیوند دو مؤلفه‌ای افقی و عمودی با یکدیگر قرار بگیرند هرگز نخواهند توانست با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود حرکت‌های اجتماعی جنبشی و خیزشی وارد فاز انقلابی بکنند» چنانکه در این رابطه شاهد بودیم که ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با اینکه بیش از سه ماه در عرصه میدانی و خیابان به صورت گسترده با دستگاه‌های سرکوب گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مبارزه کردند ولی به علت اینکه نتوانستند جنبش فراگیر اعتصاب کارگری و کارمندی

درس اول از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ را بدین ترتیب تئوریزه و فرموله نماییم که «در غیبت شرایط ذهنی در جامعه، خود جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی می‌تواند (در زمانی که شرایط عینی برای حرکت‌های خیزشی و جنبشی فراهم باشد) شرایط ذهنی حتی برای اعتلای خیزش‌های در سطح ملی (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶) فراهم نمایند.»

را به حرکت درآوردند و با آن پیوند پیدا کنند در نتیجه نتوانستند توازن قوا در عرصه میدانی را به سود خود تغییر بدهند و وارد فاز انقلابی بشوند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در برابر مطالبات خود وادار به عقب‌نشینی کنند. علی‌ایحال بدین ترتیب بود که حرکت عظیم آنها تنها به صورت اعتراضی باقی ماند و به صورت عکس‌العملی وارد فاز خشونت با نیروهای سرکوب گر رژیم مطلقه فقهاتی شدند. لذا همین امر عامل اصلی شکست آنها گردید.

یادمان باشد که «خشونت‌گرایی در مبارزه در شرایطی که رژیم برتری توازن قوا دارد یکی از آفت‌های حرکت تک مؤلفه‌ای خیابانی می‌باشد». زیرا «در مبارزه

خیابان زمانی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هیچ‌گونه حق و حقوقی برای کنش‌گران جهت انجام اعتراضات خود قائل نیستند و زمانی که دستگاه‌ها سرکوب گر رژیم مطلقه فقهاتی با تمام قوا جهت سرکوب آماده می‌شوند، لهذا خشونت‌گرایی امری تحمیلی از سوی رژیم بر کنش‌گران جهت سرکوب حرکت اعتراضی غیر خشونت‌آمیز آنها می‌شود» البته در هر «حرکت خیابانی هرچه حرکت کنش‌گران صورت خودبه‌خودی و اتمیزه داشته‌باشد امکان خشونت‌گرایی عکس‌العملی در آنها بیشتر می‌شود». طبیعی است که معنای این حرف آن نیست که «در حرکت‌های سازمان‌یافته و دارای رهبری در عرصه مبارزه خیابانی امکان خشونت‌گرایی نیست، زیرا در حرکت اعتراضی جنبش عظیم سبز در ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ با اینکه در آغاز کنش‌گران جنبش سبز شکلی کاملاً غیر خشونت‌آمیز داشتند ولی با تهاجم دستگاه‌های سرکوب گر رژیم مطلقه فقهاتی در آخرین ساعات روز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ این خشونت‌گرایی به صورت یک‌طرفه از طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر کنش‌گران جنبش سبز تحمیل گردید و شرایط برای سرکوب هولناک کنش‌گران جنبش سبز فراهم ساخت» آن چنانکه در این رابطه شاهد بودیم که این خشونت‌گرایی عکس‌العملی در کنش‌گران جنبش سبز تا آنجا پیش رفت که در تابستان ۸۸ و به‌خصوص در عاشورای ۸۸ جنبش دانشجویی تنها با خشونت به جنگ خشونت رژیم مطلقه فقهاتی رفت و همین امر بستری برای دستگاه‌های امنیتی و سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی شد تا جنبش سبز را در فرایند پسا عاشورای ۸۸ یا تمام قوا سرکوب نمایند. رکود ۸ ساله‌ای (۸۸ تا ۹۶) که بر حرکت‌های اجتماعی اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی حاصل گردید معلول همین سرکوب هولناک کنش‌گران جنبش سبز توسط حزب پادگانی خامنه‌ای بود.

سؤال مهمی که در اینجا قابل طرح است اینکه «چرا بعد از سرکوب خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ خیزش ملی بعدی به‌جای اینکه به رکود کشیده شود، داری حرکت حلزونی شد؟»

قابل ذکر است که خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ نسبت به خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ در مقایسه با زمان حرکت‌های خیزشی ۲۵ سال قبل از (از خرداد ۱۳۷۱ تا دی‌ماه ۹۶) صورت حلزونی پیدا کرد و اما در خصوص رابطه حرکتی خیزش پاییز ۱۴۰۱ با دو خیزش آبان‌ماه ۹۸ و دی‌ماه ۹۶ لازم است که توجه داشته‌باشیم که مدت سه سال (از دی‌ماه ۹۸ تا تابستان ۱۴۰۱) به‌علت فضای کرونایی در جامعه ایران تمامی حرکت‌های اعتراضی درون کشور اعم از خیزشی و جنبشی تحت‌تأثیر فضای کرونایی حالت رکود پیدا کردند

درس دومی که کنش‌گران اجتماعی و سیاسی و صنفی و مدنی جامعه بزرگ ایران از سرکوب هولناک خیزش دی‌ماه ۹۶ (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) گرفتند این بود که «تنها و تنها توسط جنبش‌های سازمان‌یافته و خودجوش و دارای رهبری درون‌زای جمعی تکوین یافته از پایین است که می‌توان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی و تسلیم کرد.»

اما از سال ۱۴۰۱ با پایان یافتن فضای کرونایی در جامعه ایران دوباره تمامی حرکت‌های اعتراضی اعم از جنبشی و خیزشی روند رو به اعتلا پیدا کردند که خیزش پاییز ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در نقطه اعتلای همه حرکت‌های اعتراضی سه دهه گذشته جامعه بزرگ ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار گرفتند. حال پس از طرح این مقدمه در اینجا می‌توانیم به پاسخ سؤال فوق

(که چرا از بعد از سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای حرکت‌های خیزشی بعدی به‌جای رکود صورت حلزونی پیدا کردند) بپردازیم، زیرا «مهم‌ترین عاملی که در حرکت‌های اجتماعی اعتراضی خیزش‌های متمیزه خودبه‌خودی و بی‌سر می‌توانند رشد و اعتلا پیدا کنند غیبت جامعه مدنی جنبشی در جامعه می‌باشد» به‌عبارت دیگر از آنجایی که در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) که حرکت‌های اجتماعی اعتراضی و مطالبه‌گر صنفی و مدنی و سیاسی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شکل گرفته‌اند همه این حرکت‌های اجتماعی خیزشی و جنبشی در خلأ «جامعه مدنی جنبشی» در جامعه ایران انجام گرفته‌اند، در نتیجه همین غیبت جامعه مدنی جنبشی باعث گردیده است که تقریباً تمامی حرکت‌های اجتماعی سه دهه گذشته اعم از جنبشی و خیزشی صورت خودبه‌خودی و غیر سازمان‌یافته و بدون رهبری جمعی دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پایین باشند. مع‌هذا به همین دلیل از بعد از سرکوب خیزش هولناک دی‌ماه ۹۶ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای حرکت‌های اعتراضی جامعه ایران نتوانستند به آسیب‌شناسی و حرکت نظری و عملی در جهت مقابله با آن آسیب‌ها بپردازند. شاید بهتر باشد که موضوع را این‌چنین فرموله کنیم که «در غیبت شرایط ذهنی و جامعه مدنی جنبشی از آنجایی که تنها شرایط عینی جامعه موتور حرکت کنش‌گران اعتراضی می‌گردد همین امر به‌علت تشدید شرایط عینی از بعد از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ باعث گردید که خیزش‌ها صورت حلزونی در حرکت پیدا کنند.»

البته در اینجا می‌توانیم به سؤال دیگری هم پاسخ بدهیم و آنکه «تنها راه مقابله با پیدایش حرکت‌های خودبه‌خود و متمیزه و بی‌سر در جامعه بزرگ ایران در آینده دستیابی به جامعه مدنی جنبشی به‌عنوان عامل اصلی شرایط ذهنی می‌باشد تا در پیوند

دیالکتیکی با شرایط عینی امکان سازماندهی و آگاهی‌یابی و رهبری درون‌زای جمعی تکوین یافته از پایین فراهم بشود». پر پیداست که در اینجا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «بزرگ‌ترین مسئولیت کنش‌گران جنبش پیشگامان تلاش در جهت دستیابی و تکوین جامعه مدنی جنبشی به‌عنوان پایه اساسی شرایط ذهنی جامعه جنبشی ایران می‌باشد». تکیه بر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۷ سال گذشته «بیش از همه در راستای دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمان‌ده و دارای رهبری درون‌زای جمعی تکوین یافته از پایین می‌باشد» البته معنای دیگر این حرف این است که «در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۷ سال گذشته این رویکرد پیوسته حاکم بوده است که در غیبت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی تکوین یافته از پایین هرگز و هرگز حرکت‌های اعتراضی چه خیزشی و چه جنبشی هرگز و هرگز نخواهند توانست به سازمان‌یابی و آگاهی‌یابی و تئوری و برنامه و تاکتیک و استراتژی برای مبارزه درازمدت دموکراتیک دست پیدا کنند».

موضوع مهم دیگر که در مقایسه بین خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ با خیزش‌های ملی آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ قابل توجه می‌باشد، «خاستگاه کنش‌گران خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ می‌باشد که اکثریت قریب به اتفاق کنش‌گران خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ خاستگاه حاشیه‌نشینی شهرها داشتند» و این برعکس کنش‌گران خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ می‌باشند که «اکثریت کنش‌گران آنها ارتش بیکاران و جوانان تحصیل کرده بیکار شهری از طبقه متوسط تا اردوگاه کار و زحمت ایران بودند». در نتیجه از آنجایی که «کنش‌گران برخاسته از حاشیه‌های شهری هم به‌لحاظ ذهنی در سطح

پایینی می‌باشند و هم به‌صورت متمایز و تصادفی و بدون هدف مشترک و تنها به‌خاطر مبارزه با زندگی فقر و فلاکت حرکت می‌کردند. اما کنش‌گران شهری دو خیزش آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ از آنجایی که اکثریت آنها ارتش بیکاران جامعه و طبقه متوسط شهری بودند و با عنایت به اینکه اکثریت ارتش بیکاران تحصیل‌کردگان و حتی دارای تحصیلات عالی بودند در نتیجه همین امر باعث گردید که علاوه بر اینکه کنش‌گران خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ بیشتر در شهرها بودند از آغاز شروع مبارزه با خشونت هرچه تمام‌تر به مبارزه بی‌هدف و متمایز و بدون تاکتیک و استراتژیک خود می‌پرداختند».

باری درسی که در این رابطه می‌توان از خیزش دی‌ماه ۹۶ آموخت اینکه «هرچه خاستگاه کنش‌گران مبارزه خیزشی از سطح حاشیه‌نشینان شهری به سطح طبقه متوسط شهری سوق پیدا کنند به‌لحاظ آموزشی و رشد شرایط ذهنی در عرصه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی دارای قابلیت و استعداد بیشتری می‌باشند». مع هذا باز در همین رابطه است که می‌توان نتیجه گرفت که آن چنانکه در خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و خیزش‌های خودبه‌خود و متمایز و بی‌سر از کوی طلاب مشهد در نهم خرداد ۱۳۷۱ تا سال ۱۳۷۴ شاهد بودیم «خیزش‌های که خاستگاه حاشیه‌نشین شهری داشته‌باشند در تحلیل نهایی یک آفت برای مبارزه اجتماعی می‌باشند». چراکه:

اولاً به‌سرعت وارد حرکت خشونت‌زایی می‌شوند.

ثانیاً حرکت خشونت‌زایی آنها صورت عکس‌العملی شدیدی نسبت به سرکوب حاکمیت دارد.

ثالثاً کنش‌گران آنها کاملاً بی‌هدف و بی‌برنامه می‌باشند و به‌صورت تصادفی در خیزش در کنار هم قرار می‌گیرند.

رابعاً تنها شرایط مادی فقر و فلاکت موتور حرکت آنها می‌باشد نه شرایط ذهنی.

خامساً هیچ‌گونه پیوند افقی و عمودی با حرکت‌های اجتماعی جنبشی و خیزشی طبقه متوسط شهری و اردوگاه عظیم کار و زحمت ندارند.

سادساً شرایط برای ورود رهبری فرصت‌طلب بیرونی که به دنبال کسب قدرت سیاسی برای خود می‌باشند و یارگیری از کنش‌گران خیزش‌ها وسیله‌ای موفقیت آمیزی برای آنها در رقابت با حاکمیت می‌باشد.

سابعاً حاشیه‌نشینان بستر مناسب جهت رشد رویکرد پوپولیسم در جامعه می‌باشند.

ثامناً گستردگی خشونت‌گرایی آنها همراه با صورت متمیزه و عدم رهبری درون‌زای باعث می‌گردد که این خیزش‌ها در حداقل زمان ممکن توسط رژیم به صورت هولناکی سرکوب بشوند.

باری از دیگر دستاورد خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ «پولاریزاسیون یا قطبی کردن جامعه ایران بین رژیم مطلقه فقه‌گرای حاکم و حواریون‌اش از یک‌طرف و جامعه ایران از سوی دیگر می‌باشد» که البته این امر مولود آن است که «خیزش دی‌ماه ۹۶ یک "خیزش ملی" بود برعکس خیزش‌ها و جنبش‌ها بیش از دو دهه قبل از آنکه صورت محله‌ای و شهری و گروهی مشخص داشتند». علی‌هذا همین فراگیری و «ملی» بودن خیزش ۹۶ باعث گردید که «جامعه ایران که تا پیش از آن صورت سردرگمی نسبت به حاکمیت قرار داشتند و به‌خصوص بخش‌های مهمی از طبقه متوسط شهری که از دوم خرداد ۱۳۷۶ در حمایت از جناح اصلاح‌طلبان حکومتی وارد جنگ قدرت جناح‌های درونی حکومت شده بودند، این بار به سبب خودآگاهی که در عرصه عمل و نظر و شیوه سرکوب هولناک خیزش دی‌ماه ۹۶ توسط حاکمیت به‌دست

آوردند کاملاً در عرصه مبارزه جنبش نافرمانی مدنی در کنار اردوگاه عظیم نیروی کار و زحمت‌کشان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌گرای و به‌صورت قطب رویاروی با حاکمیت قرار گرفتند.»

بر این مطلب بیافزاییم که «پولاریزاسیون یا قطبی شدن حاکمیت با جامعه که پس از سرکوب هولناک خیزش دی‌ماه ۹۶ صورت گرفت در دو خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ این قطبی شدن جامعه ایران یا پولاریزاسیون صورت آگران‌دیسمانی پیدا کرد» مع‌هذا در همین رابطه بود که همین پولاریزاسیون یا قطبی شدن جامعه ایران در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ صورت گسترده و فراگیری پیدا کرد و باعث گردید که مشارکت اجتماعی در انتخابات مجلس پادگانی دوازدهم در اسفند ۹۸ به حداقل خود در طول عمر رژیم مطلقه فقه‌گرای برسد، به‌طوری‌که طبق آمارهای مهندسی شده خود رژیم مطلقه فقه‌گرای هم که از طرف وزیر کشور دولت روحانی مطرح گردید مشارکت اجتماعی در انتخابات مجلس دوازدهم در اسفند ۹۸ به‌خاطر سرکوب هولناک خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸

درس دیگری است که «خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ به ما

می‌آموزد که نه‌تنها خیزش‌های تك مؤلفه‌ای فراگیر ملی در سطح دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ نمی‌توانند توازن قوا در عرصه میدانی به سود پایینی‌های قدرت تغییر بدهند بلکه جنبش‌های گذشته و حال و آینده سیاسی و اجتماعی و مدنی و حتی صنفی هم تا زمانی که نتوانند به‌صورت دو مؤلفه‌ای «خیابان» و «اعتصاب» در پیوند دو مؤلفه‌ای افقی و عمودی با یکدیگر قرار بگیرند هرگز نخواهند توانست با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود حرکت‌های اجتماعی جنبشی و خیزشی وارد فاز انقلابی بکنند»

برای اولین بار به ۴۰ درصد مشمولین حق رأی رسید. البته در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی که در چارچوب پروژه یکدست کردن قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای صورت گرفت این جنبش نافرمانی مدنی در بستر قطبی شدن جامعه بیشتر خود را آفتابی کرد. مع هذا از اینجاست که می‌توانیم داوری کنیم که «پولاریزاسیون یا قطبی شدن پس از سرکوب هولناک خیزش‌های ملی (اعم خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و ابر حرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱) بزرگ‌ترین ضربه بر رژیم مطلقه فقهاتی وارد کرده است زیرا این امر باعث گردید که مشروعیت و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت کلی به چالش کشیده شود» و باز این امر باعث گردید که «شکاف و اختلاف درون خود حاکمیت تشدید بشود و باعث ریزش نیروها از قطب حاکمیت به طرف قطب جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشود که بزرگ‌ترین نمونه آن پلتفرم سه ماده‌ای میرحسین موسوی در ۱۵ بهمن ۱۴۰۱ بود که برای اولین بار از درون حکومت بخش‌های بزرگی تحت هژمونی میرحسین موسوی حرکت آلترناتیوی در برابر ولایت مطلقه فقهاتی و شورای نگهبان و قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اعلام کردند». مع الوصف از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که خیزش‌های ملی متمایز و خودبه‌خود و بی‌سر در تحلیل نهایی می‌توانند سه فونکسیون بزرگ در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران داشته باشند:

الف - تشدید نارضایتی گسترده مردم در مخالفت با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

ب - عمیق‌تر شدن شکاف داخل حکومت.

ج - بن‌بست در انکشاف رابطه رژیم مطلقه فقهاتی با جامعه جهانی که البته در این خصوص ابر حرکت

اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ (در مقایسه با دو خیزش ملی دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان‌ماه ۱۳۹۸) دارای فونکسیون بیشتری بوده است زیرا ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱:

اولاً به‌خاطر گستردگی دامنه حرکت اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه ایران از طبقه متوسط شهری تا اردوگاه عظیم نیروی کار و زحمت جامعه بزرگ ایران اعم از کارمندان و کارگران برای اولین بار در طول ۴۳ عمر رژیم مطلقه فقهاتی تمامی گروه‌های جامعه ایران اعم از زن و مرد و معلم و دانشجو و دانش‌آموز کارگر و کارمند هنرمندان و حقوق دانان و غیره به‌شکلی مخالفت خود در عمل و نظر با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را نشان دادند.

ثانیاً در طول ۴۳ عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای اولین بار در عرصه بین‌المللی مخالفت با رژیم مطلقه فقهاتی صورت جهانی پیدا کرد.

ثالثاً در عرصه شعار و گفتمان شعار و گفتمان «زن، زندگی، آزادی» چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی صورتی مسلط پیدا کرد.

رابعاً در عرصه پولاریزاسیون یا قطبی‌بندی بین جامعه ایران و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای اولین بار خندق پر نشدنی از طبقه متوسط شهری تا اعماق جامعه ایران شکل گرفت.

خامساً در طول ۴۳ سال گذشته برای اولین بار تمامی لایه‌های طبقه متوسط شهری در گروه مخالف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار گرفتند.

سادساً برای اولین بار در طول ۴۳ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شکاف داخلی درون حکومت به مرز آلترناتیو فراگیر رسید. برای فهم بیشتر موضوع لازم است که عنایت داشته‌باشیم که اگر چه در سال

۶۸ با «مخالفت حسینعلی منتظری و خمینی شکاف درون حاکمیت تا اعماق رژیم و رهبری و ولایت فقیه رسوخ کرد اما به خاطر عدم ارائه آلترناتیو جدید توسط منتظری در برابر ولایت مطلقه فقیه و خمینی آن شکاف عمیق نتوانست صورت آلترناتیو برون‌ی فراگیر با خمینی و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم پیدا کند» چنانچه برعکس در پروسه ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پاییز ۱۴۰۱ با ارائه «آلترناتیو ایجابی و سلبی میر حسین موسوی در ۱۵ بهمن ۱۴۰۱ بر علیه ولایت مطلقه فقیه و شورای نگهبان و قانون اساسی برای اولین مرتبه این شکاف درونی رژیم به مرز آلترناتیو برون‌ی فراگیر رسید.»

سابقاً از آنجایی که در ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ برای اولین بار در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم سیستم آپارتاید سه لایه‌ای (جنسیتی، قومیتی و مذهبی) از طرف گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران اعم از جامعه زنان تا جامعه اقلیت‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی همه این مؤلفه‌های مختلف باعث گردید که در ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ عمق نارضایتی مردم و پولاریزاسیون یا قطبی شدن جامعه و ایجاد شکاف درون حکومت و ایجاد بن بست در انکشاف رابطه رژیم مطلقه فقه‌ای با جامع جهانی بسیار بزرگ‌تر و عظیم‌تر از دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ بشود.

اجتماعی مردم ایران در انتخابات اسفندماه ۹۸ می‌باشد» علی‌ایحال نکته‌ای که بیش از همه در این رابطه حائز اهمیت است اینکه «رژیم مطلقه فقه‌ای که امروز به لحاظ موجودیت و مشروعیت مردمی در این وضع اسفبار قرار دارد همان رژیمی است که در بهمن ماه سال ۵۷ از دل عظیم‌ترین انقلاب توده‌ای بر علیه رژیم کودتایی و مستبد پهلوی به‌عنوان یک سنتز جدید بیرون آمده می‌باشد». البته در خصوص این سنتز جدید رژیم قبل از زایش و آغاز زایش آن تحت رهبری خمینی به‌دنبال آن بود که اگر به‌صورت صوری هم شده مشروعیت خود را توسط انتخابات مهندسی شده به‌دست بیاورد هرچند که به‌لحاظ فکری و فقه‌ای خمینی و حواریون او از آغاز تا اکنون بر این باور بودند که مشروعیت واقعی رژیم از طریق آسمان تعیین می‌شود و انتخابات مهندسی شده تنها در جهت آرایش صوری می‌باشد» بنابراین با همه این موارد این «رژیم از انتخابات اولش در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ تا آخرین انتخاباتش یعنی انتخابات خرداد ۱۴۰۰ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی حرکتی از به‌علاوه بی‌نهایت تا من‌های بی‌نهایت طی کرده است که بدون تردید انتخابات اسفند ۱۴۰۲ مهر تأیید جدیدی بر این بی‌هویتی و بی‌مشروعیتی رژیم مطلقه فقه‌ای خواهد گذاشت». مع ذلک این همه باعث شده است که در طول ۴۴ سال گذشته «آنچه تداوم و بقای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را تأمین می‌نماید

باری به همین دلیل است که «رژیم مطلقه فقه‌ای منتظر پس لرزه عمیق جنبش عظیم ملی پاییز ۱۴۰۱ در جنبش نافرمانی مدنی یا عدم مشارکت اجتماعی عظیم جامعه بزرگ ایران در انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ می‌باشد که بدون تردید پس لرزه عدم مشارکت اجتماعی مردم ایران در انتخابات اسفند ۱۴۰۲ بسیار عظیم‌تر از عدم مشارکت

درس دیگری که خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه

۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ به ما آموختند اینکه «هرگز و هرگز تنها با مبارزه خیابان هر قدر هم که گسترده باشد نمی‌توان توازن قوا در عرصه میدانی در مبارزه با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به سود پایینی‌های قدرت تغییر داد» آن‌چنان‌که «با مبارزه تنهای اعتصابی بدون مبارزه خیابانی امکان تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پایینی‌های قدرت وجود ندارد»

از یک طرف کوبیدن بر اسلام دگماتیسم و ارتجاعی فقهاتی، زیارتی، ولایتی و مداحی‌گری می‌باشد و از سوی دیگر پایبندی به سرنیزه و سرکوب و بسیج و سپاه و نیروهای نظامی و انتظامی‌اش می‌باشد.»

در نتیجه در این رابطه است که در طول ۴۴ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته و علی‌الدوام «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت کسب موجودیت خودش در چارچوب مشروعیت‌اش پیوسته بر سرکوب، سرنیزه، اختناق، تیغ و داغ و درفش، ترور و اعدام و کشتار جمعی تکیه نماید». ماحصل اینکه:

۱- اگر چه ریشه تمامی حرکت‌های خیزشی از جمله خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ اعتراض به فقر و فلاکت و محرومیت و تبعیض می‌باشد، ولی مبارزه کنش‌گران خیزشی برعکس مبارزه کنش‌گران جنبشی محدود به صورت صرف مطالبه‌گری صنفی و مدنی نمی‌ماند و در حداقل زمان تکوین حرکت اعتراضی کنش‌گران خیزشی من جمله خیزش دی‌ماه ۹۶ بدل به حرکت سیاسی ضد رژیم می‌شود.

۲- در حرکت‌های خیزشی از جمله خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ کنش‌گران آن داری منافع مشترک طبقاتی نمی‌باشند، در نتیجه این امر باعث می‌شود که «حرکت‌های خیزشی از جمله خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ ماهیت طبقاتی نداشته‌اند.»

۳- موضوع عدم رهبری فردی یا جمعی و درونی یا برون‌ی در حرکت‌های خیزشی از جمله خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ باعث گردد تا شرایط برای نفوذ جریان‌های سیاسی فرصت‌طلب داخل و خارج از کشور جهت یارگیری در راستای پیشبرد اهداف قدرت‌طلبانه خودشان فراهم شود.

۴- از آنجایی که در حرکت‌های خودبه‌خودی و

اتمیزه و بی‌سر خیزشی (من جمله خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱) کنش‌گران یکدست نمی‌باشند و صورت پراکنده دارد، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا به موازات درازمدت شدت حرکت خیزشی (مثل خیزش پاییز ۱۴۰۱) تفرقه و تشتت جانشین یکدستی در میان کنش‌گران حرکت خیزش بشود البته این امر برعکس حرکت جنبشی اعم از جنبش‌های صنفی و مدنی و سیاسی چراکه کنش‌گران حرکت‌های جنبشی دارای خواسته مشترک صنفی یا مدنی و سیاسی می‌باشد، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که با درازمدت شدن مبارزه جنبشی یکدستی و پیوند و وحدت در میان آنها بیشتر بشود بر این مطلب بیافزاییم که «حرکت‌های جنبشی قابلیت درازمدت شدن مبارزه آنها وجود دارد و دلیل آن هم به خاطر همین وحدت و یکدستی در خواسته کنش‌گران می‌باشد و این کاملاً برعکس حرکت‌های خیزشی می‌باشد چراکه حرکت‌های خیزشی به علت پراکندگی در خواست‌های کنش‌گران امکان وحدت درازمدت بین کنش‌گران وجود ندارد» به عبارت دیگر «در حرکت‌های خیزشی به علت عدم وحدت در خواست‌های کنش‌گران به‌مرور زمان از قدرت مبارزه کاسته می‌شود» و باز به همین دلیل است که «در حرکت‌های خیزشی امکان وحدت عمودی و افقی با حرکت‌های دیگر اجتماعی جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.»

۵- در حرکت‌های خیزشی به علت خودبه‌خودی و اتمیزه و بی‌سر بودن حرکت «عاملی که باعث فراخوانی و تجمع آنها می‌گردد تلفن‌های همراه و اینترنت شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌های خارج از کشور می‌باشد علی‌ایحال به همین دلیل است که دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت سرکوب هرچه زودتر حرکت‌های خیزشی در اولین مرحله سعی می‌کند که وسایل ارتباطی آنها

شعار: «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا»
شعار محوری کنش‌گران خیزش دی‌ماه ۹۶ در تهران شد.

۷ - مهم‌ترین تأثیری که خیزش دی‌ماه ۹۶ ایجاد کرد این بود که حرکت اعتراضی خیزشی «مارپیچی» که از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا دی‌ماه ۱۳۹۶ داشتند در خیزش دی‌ماه ۹۶ این حرکت مارپیچی بدل به حرکت «حلزونی» شد.

فراموش نکنیم که اگرچه «حرکت خیزشی ملی آبان‌ماه ۹۸ نسبت به حرکت خیزشی دی‌ماه ۹۶ صورت حلزونی داشت ولی با فراگیر شدن بیماری کشنده کرونا از دی‌ماه ۹۸ تا فروردین ۱۴۰۱ مسیر حرکت حلزونی خیزش‌های ملی برای مدت سه سال دچار تأخیر گردید» مع هذا به این ترتیب بود که از اردیبهشت ۱۴۰۱ با شروع پروژه حذف یارانه‌ها توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی صنفی، مدنی و سیاسی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از سر گرفته شد که از ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ با قتل حکومتی مهسا امینی و با بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها شرایط برای بازتولید حرکت ملی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ بر علیه سیستم آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی فراهم گردید. ●

پایان

اعم از تلفن همراه و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و غیره را قطع نمایند». لهنذا به همین دلیل بود که در خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ عوامل رژیم جهت پراکنده کردن کنش‌گران این خیزش‌های ملی قبل از هر چیز به قطع تلفن‌های همراه و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی پرداختند البته در «حرکت‌های جنبشی به‌خاطر وجود سازماندهی و رهبری درون‌زای تکوین یافته از پایین امکان سرکوب حرکت‌های جنبشی توسط قطع تلفن‌های همراه و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و غیره وجود ندارد.»

۶ - ویژگی‌های خیزش دی‌ماه ۹۶ عبارتند از:

الف - فاقد رهبری بود، چه رهبری درونی و چه رهبری برون‌ی، چه رهبری جمعی و چه رهبری فردی.

ب - گستردگی فراگیر و رشد بی‌در پیکر داشت.

ج - در حداقل زمان ممکن کنش‌گران آن به‌صورت عکس‌العملی به خشونت کشیده شدند.

د - خاستگاه اصلی کنش‌گران آن حاشیه‌نشینان فقیر و بیکار شهرها بود.

ه - به‌لحاظ هدف «می‌دانستند چه نمی‌خواهند، اما نمی‌دانستند چه می‌خواهند.»

و - فاقد شعار منسجم و فاقد حرکت سازمان‌یافته بودند.

ز - بخش فقیر ستیز کنش‌گران آن در اکثریت مطلق قرار داشتند شعارهای آنها در ۸ روز اول حرکت به‌خاطر خودبه‌خودی بودن حرکت و تمیزه بودن آن جنبه متفرقه داشت به‌طوری‌که گاهاً حتی شعارهایی هم در حمایت رضا خان میرپنج می‌دادند اما در روز نهم با پیوستن جنبش دانشجویان دانشگاه تهران

امینی) که حرکت خیابان با حرکت اعتصاب بازار و کارخانه و مدرسه و دانشگاه در این روز در پیوند با هم قرار گرفته بود نه تنها نتوانستند تغییر قوا در عرصه میدانی به نفع خود تغییر بدهند بلکه برعکس با افزودن خشونت‌گرایی و آناگونیسم و بالا بردن هزینه مشارکت مردم در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کار به آنجا رسانیدند که از فردای چهارم آبان ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ روند افولی پیدا کرد. به طوری که از «نیمه دوم آذر ماه ۱۴۰۱ مبارزه کنش‌گران تنها محدود به قبرستان‌ها و انجام مراسم برای کشته‌ها شده بود»؛ و این در شرایطی بود که دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی با شناسایی گسترده کنش‌گران از طریق گوشی‌های موبایل آنها «تمامی زندان‌های اصلی و فرعی رژیم را پر ساخته بودند و بیش از ۵۰ هزار نفر از کنش‌گران میدانی و غیر میدانی دستگیر کرده

باری در یک جمع بست کلی در باب ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باید بگوئیم اکنون که یک سال از آن ابرحرکت اعتراضی می‌گذرد دیگر حتی همه آن جریان‌های خارج‌نشین راست و چپ که این ابرحرکت اعتراضی را با عنوان «انقلاب ژینا» هم تعریف می‌کردند «قبول کرده‌اند که کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در طول بیش از سه ماه مبارزه بی‌امان هرگز نتوانستند توازن قوا با دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به سود خود تغییر بدهند» و «قبول کرده‌اند که آن ابرحرکت اعتراضی هرگز نتوانست به صورت گسترده با جنبش اعتصابی و حرکت‌های اعتصابی پیوند پیدا کند» و «قبول کرده‌اند که آن ابرحرکت اعتراضی هرگز نتوانست به اعماق جامعه ایران نفوذ کند و حرکت را توده‌ای نمایند» و «قبول کرده‌اند که آن ابرحرکت اعتراضی نتوانست به صورت گسترده و فراگیر به رهبری جمعی در و رأی تکوین یافته از پائین و دینامیک دست پیدا کند» و قبول کرده‌اند که کنش‌گران آن ابرحرکت «نتوانستند به شعارهای برابری‌خواهانه و فقرستیزانه دست پیدا کنند»؛ و حداکثر با شعارهای «آزادی‌خواهانه و آپارتایدستیز جنسی و قومیتی و ضد حجاب اجباری می‌خواستند به بسیج فراگیر اجتماعی دست پیدا کنند که شکست خوردند»؛ و «نتوانستند حتی با جنبش‌های دینامیک اجتماعی اعم از جنبش کارگری و معلمان و غیره پیوند تنگاتنگ همه جانبه پیدا کنند»؛ و «نتوانستند با کنش‌گران با سابقه مجرب سیاسی و تشکیلاتی در گروه‌های مختلف جامعه دست پیدا کنند» و «نتوانستند با دموکراتیک کردن شکل مبارزه خشونت‌پرهیز و کاهش هزینه مشارکت و توده‌ای کردن دامنه مبارزه از سرکوب همه جانبه آن حرکت اعتراضی جلوگیری نمایند».

علی‌هذا این همه باعث گردید که «ابرحرکت اعتراضی ۱۴۰۱ در اوج اعتلای خود یعنی در چهارم آبان ۱۴۰۱ (چهل‌مهمسا

بودند و تحت فشارهای هولناک جسمی و روحی اکثریت آنها را وادار به تسلیم و توبه‌نویسی کرده بودند» که بالاخره در بهمن ماه ۱۴۰۱ با افول ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ خامنه‌ای با چهره صوری دیگر خودش وارد میدان شد و «فرمان عفو ده‌ها هزار نفر از دستگیرشدگان را صادر کرد و تنها کسانی را در زندان‌ها نگه داشتند که یا کنش‌گری بزرگ میدانی داشتند و یا اینکه حاضر به نوشتن توبه نامه نشده بودند».

درس چهارم از سلسله درس‌های تازه‌ای که از بازشناسی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی دستگیر ما شده است «موضوع تغییر گفتمان حاکم توسط ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بود». در طول سه دهه گذشته حیات حرکت‌های اعتراضی و مطالبه‌گری خیزشی و جنبشی (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) «یکی از دستاوردها حرکت‌های خیزشی و جنبشی اعتراضی و مطالبه‌گری در جامعه بزرگ ایران (به خصوص در زمانی که آن حرکت اعتراضی و مطالبه‌گری صورت فراگیر پیدا کند) "ایجاد و تولید گفتمان جدید" در جامعه است» که در یک نگاه کلی می‌توانیم گفتمان‌های ایجاد شده در جامعه بزرگ ایران در طول سه دهه (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) به دو گفتمان «برابری و آزادی» تقسیم کنیم. هر چند که «دو گفتمان آزادی و

برابری در حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی همیشه با هم نبوده‌اند». برای مثال عملکرد گفتمانی جنبش سبز (سال ۸۸) برای جامعه ایران «گفتمان آزادی تنها بدون گفتمان برابری بود» و در عوض عملکرد جنبش‌های مطالبه‌گری که از تابستان ۹۶ الی الان ادامه دارد «گفتمان برابری بدون گفتمان آزادی است» اما آنچه در باب عملکرد گفتمانی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ قابل توجه است اینکه این ابرحرکت در چارچوب «مبارزه ضد آپارتایدی سه گانه خود» (آپارتاید جنسیتی، آپارتاید قومیتی، آپارتاید مذهبی و فرهنگی) «فصل جدیدی در کتاب گفتمان‌سازی حرکت‌های اعتراضی در سه دهه گذشته ایجاد کرده است»؛ و آن فصل «گفتمان رهائی در کنار گفتمان آزادی بدون در نظر گرفتن گفتمان برابری است.»

توضیح آنکه در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) که حرکت‌های اعتراضی و مطالبه‌گر اقتصادی و سیاسی و مدنی به صورت‌های مختلف در دو شکل «خیزشی و جنبشی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران جاری و ساری شدند (هر چند دو گفتمان «آزادی و برابری» به صورت جداگانه در شعارهای متنوع کنش‌گران حرکت‌های خیزشی و جنبشی مطرح می‌شد) ولی در تحلیل نهائی رویکرد نظریه‌سازان این حرکت‌های اعتراضی بر این امر قرار داشت که «مسیر رهائی جامعه ایران در گرو دستیابی به دو موضوع آزادی و برابری هست» و بدون یکی از این دو با وجود دیگری امکان رهائی برای جامعه ایران وجود ندارد.

«هدف و شعارهای مبارزه کنش‌گران بیش از همه در این ابرحرکت اعتراضی مبارزه با سیستم تو در توی آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی و بعد آپارتاید قومیتی، آپارتاید مذهبی و فرهنگی قرار دارند»

آپارتاید جنسیتی و قومیت‌های ایرانی از اسارت قومی و اقلیت‌های مذهبی از اسارت مذهبی حاکم است». در این گفتمان «مبارزه رهایی‌بخش مقدمه مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه است». در رویکرد این نظریه‌پردازان «گفتمان مبارزه رهایی‌بخش جنسیتی و رهایی‌بخش قومیتی و رهایی‌بخش فرهنگی و مذهبی مقدم بر مبارزه طبقاتی است و لذا هرگز نمی‌توانیم مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی و فرهنگی در چارچوب مبارزه طبقاتی تحلیل بکنیم.»

باری در این رابطه است که در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ خود «شعار "زن، زندگی، آزادی" بدل به گفتمان این ابرحرکت شد». برعکس حرکت‌های گذشته مطالبه‌گر و اعتراضی که «این گفتمان‌های آن‌ها بود که برای آنها ایجاد شعار می‌کردند» مثل جنبش سبز در سال ۸۸ که گفتمان آن جنبش گفتمان اصلاح‌طلبی حکومتی از بالا بود در نتیجه همین گفتمان بود که باعث گردید که شعار محوری کنش‌گران آن «رأی من کو؟» بشود اما در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ برعکس حرکت‌های جنبشی و خیزشی گذشته این شعار آنها بود (زن، زندگی، آزادی) که برای آنها ایجاد گفتمان می‌کرد لذا به همین دلیل است که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم در ابرحرکت اعتراض ضد استبدادی ۱۴۰۱ خود شعار «زن، زندگی، آزادی» مانیفست کنش‌گران آن ابرحرکت بود.

درس پنجم از سلسله درس‌های تازه‌ای که از بازشناسی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ برای ما قابل فهم است اینکه برعکس حرکت‌های

در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی فصل جدیدی به این کتاب اضافه شد و آن اینکه از آنجائیکه «هدف و شعارهای مبارزه کنش‌گران بیش از همه در این ابرحرکت اعتراضی مبارزه با سیستم تو در توی آپارتاید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی و بعد آپارتاید قومیتی، آپارتاید مذهبی و فرهنگی قرار دارند مع الوصف همین عمده شدن مبارزه ضد آپارتایدی برای کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باعث گردید که گفتمان ایجاد‌ی توسط ابرحرکت ۱۴۰۱ در مقایسه با گفتمان حرکت‌های جنبشی و خیزشی سه دهه گذشته جامعه بزرگ ایران از خودویژگی خاصی برخوردار بشود» که این خودویژگی خاص این است که «این گفتمان یک گفتمان رهایی‌بخش می‌باشد». رهایی جامعه ایران از آپارتاید جنسیتی، آپارتاید قومیتی، آپارتاید فرهنگی و مذهبی و غیره در گفتمان جدید بنای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر سیستم تو در توی آپارتایدی استوار می‌باشد و بر پایه این گفتمان و تا زمانی که این سیستم تو در توی آپارتایدی حاکم باشد نه تنها زن ایرانی نمی‌تواند به رهایی برسد و نه تنها اقلیت‌های قومی و مذهبی در جامعه ایران نمی‌توانند به رهایی برسند، از همه مهمتر اینکه جامعه ایران نمی‌تواند از شر استبداد حاکم رهایی پیدا کند و نمی‌توانند به «آزادی و برابری» مورد نیاز خود دست پیدا کند.

نظریه‌پردازان این گفتمان بر این باورند که «شرط رسیدن به دموکراسی و آزادی و برابری و سوسیالیسم در جامعه ایران رهایی زن ایرانی از

در حرکت‌های اعتراضی و مطالبه‌گری سه دهه گذشته کنش‌گران آنها تنها هژمونی نظامی و هژمونی سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش می‌کشیدند اما در ابرحرکت ۱۰۴۱ همزمان هژمونی نظامی و هژمونی سیاسی و هژمونی ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول بیش از سه ماه مبارزه کنش‌گران آنها به چالش کشیده شد.

ایدئولوژیک بوده است که توانسته است مشروعیت رژیم را نه از طریق انتخاب مردم بلکه از طریق آسمان تعیین و تعریف نماید. لهذا به همین دلیل است که «از آنجائیکه موجودیت هر رژیمی بر پایه مشروعیت آن رژیم مادیت پیدا می‌کند، می‌توانیم نتیجه‌گیری نمائیم که هژمونی ایدئولوژیکی رژیم عامل تعیین کننده در موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و باز توسط همین «هژمونی ایدئولوژیکی بوده است که در طول ۴۴ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است با آن (توسط جایگاه اسلام فقهاتی، روایتی، زیارتی و مداحی‌گری) در توده‌های جامعه ایران پایگاه اجتماعی خود را نگاه دارد». البته جمعیت پایگاه اجتماعی رژیم توسط ولایت فقیه و هژمونی ایدئولوژیکی در طول ۴۴ سال گذشته از ۸۰ درصد اولیه امروز به ۵ درصد رسیده است؛ و باز توسط همین هژمونی ایدئولوژیکی است که رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۴ سال گذشته به دنبال آن بوده و هست تا توسط آن بتواند هژمونی بر هلال شیعیه در منطقه خاورمیانه را هم حاصل نماید. ●

ادامه دارد

خیزشی و جنبشی اعتراضی و مطالبه‌گری سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) که کنش‌گران آن در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هژمونی نظامی و هژمونی سیاسی یا اقتدار رژیم را به چالش می‌کشیدند «در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ علاوه بر هژمونی نظامی و هژمونی سیاسی، هژمونی ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم به چالش کشیده شد» به بیان دیگر در حرکت‌های اعتراضی و مطالبه‌گری سه دهه گذشته کنش‌گران آنها تنها هژمونی نظامی و هژمونی سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش می‌کشیدند اما در ابرحرکت ۱۴۰۱ همزمان هژمونی نظامی و هژمونی سیاسی و هژمونی ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول بیش از سه ماه مبارزه کنش‌گران آنها به چالش کشیده شد. لازم به ذکر است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این زمان برعکس دیگر رژیم‌های حکومتی کشورهای دیگر (که از دو مؤلفه هژمونی سیاسی و نظامی برخوردار می‌باشند) از سه نوع هژمونی برخوردارند که عبارت است از:

۱ - هژمونی ایدئولوژیک.

۲ - هژمونی سیاسی.

۳ - هژمونی نظامی، البته نکته مهمی که در این رابطه باید به آن عنایت ویژه‌ای بکنیم اینکه در میان «سه مؤلفه هژمونی ایدئولوژیکی و هژمونی سیاسی و هژمونی نظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هژمونی ایدئولوژیکی از بقیه برای رژیم مهمتر است». چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته در چارچوب همین هژمونی

مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته در دو فرایند «حیات درونی و برونی آن»

(چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران)

الف - بی توجهی به جامعه،

ب - شناختن جامعه.

۶ - اوج انحطاط تئوری سیاسی دولت محور خارج نشینان ایرانی امروز در آنجا به نمایش در می آید که «معتقدند با کمک دولت های خارجی رژیم مطلقه فقاقت حاکم را سرنگون کنیم تا خودمان را به عنوان آلترناتیو آن رژیم جایگزین رژیم مطلقه فقاقت حاکم بکنیم.»

۷ - «پوپولیسم هم یک شکل دیگر انحرافی تئوری سیاسی دولت محور است»؛ زیرا در پوپولیسم:

یک - «جریان های

از مبانی دیگر گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته جایگاه تئوری سیاسی در منظومه معرفتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می باشد که عبارت است از:

۱ - تئوری سیاسی در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تئوری جامعه محور است» که در برابر تئوری سیاسی «دولت محور» قرار دارد.

۲ - در تئوری سیاسی جامعه محور جنبش پیشگامان مستضعفین ایران حرکت از جامعه و تحول جامعه شروع می شود نه از دولت و کسب قدرت سیاسی.

۳ - در تئوری سیاسی جامعه محور جنبش پیشگامان مستضعفین ایران علاوه بر اینکه «بر تقدم تحول اجتماعی نسبت به تحول سیاسی تکیه می شود، بر تحول فرهنگی در راستای تحول اجتماعی نیز تکیه می گردد.»

۴ - در تئوری سیاسی جامعه محور جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تحول انقلابی جامعه سنتز حرکت خودآگاه جامعه است.»

۵ - در تئوری سیاسی دولت محور برعکس تئوری سیاسی جامعه محور، نه تنها «تمامی جریان های جامعه غایب هستند بلکه جامعه تنها در شرایطی مطرح می شود که به عنوان ابزاری توسط آن بتوانیم با آن قدرت سیاسی حاکم را سرنگون کنیم» بنابراین می توانیم مبانی تئوری سیاسی دولت محور را این چنین تئوریزه یا فرموله نماییم:

پیشگامان باید بدانند که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به دنبال یافتن «اصول مقدس» برای نجات بشریت نیستند، بلکه برعکس به دنبال «آگاهی یابی، ساماندهی، سازمان گیری، هماهنگی حرکت های مطالبه گری و اعتراضی و سیاسی، هدایت امواج اعتراضات در داخل کشور و جهت دهی به شعارها، تدوین نقشه راه، شکل یابی راهبری (نه رهبری) سیاسی و گفتمان سازی و ایجاد شرایط ذهنی بر پایه شرایط عینی جامعه هستیم.»

نه - پوپولیسم یک نوع «دوپینگ سیاسی است.»

۸ - وجه مشترک تئوری سیاسی تمام طرفداران پارادایم سرنگون طلب و یا مشارکت در قدرت سیاسی و یا اصلاح طلبان حکومتی اینکه همه آنها بر این باورند که «اشکال جامعه در حکومت حاکم می باشد و با سرنگونی و تغییر رژیم حاکم تمامی مشکلات جامعه حل می شود». مع الوصف بدین ترتیب است که «اصلاح طلبان حکومتی می گویند با اصلاح حکومت همه چیز درست می شود اما سرنگون طلبان می گویند با سرنگونی حکومت و جایگزین شدن ما همه چیز درست می شود.»

۹ - «همه جریان هایی که به پارادایم سرنگونی و کسب قدرت سیاسی از بالا می اندیشند، حتی مارکسیسم و کارل مارکس که در تئوری به کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا می اندیشند دارای تئوری سیاسی دولت محور می باشند نه جامعه محور». از مبانی دیگر گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته جایگاه «خود پیشگام» در این گفتمان می باشد که عبارتند از اینکه:

الف - برخوردهای پیشگامان در طول ۴۷ سال گذشته برخوردهای گفتمانی بوده است نه برخوردهای آلترناتیوی.

ب - یکی از وظایف پیشگامان در طول ۴۷ سال گذشته پیوسته و علی الدوام این بوده است که «با گفتمان سازی زمانه خودمان را به صورت کنکرت و مشخص به اندیشه و

قدرت گرای دولتی به دنبال رأی های مردم جهت به قدرت رسیدن سیاسی هستند.»

دو - در پوپولیسم «به خاطر طلب رأی برای کسب قدرت سیاسی به مردم تقدس می دهند.»

سه - پوپولیسم در راستای کسب قدرت سیاسی «توده های مردم را در برابر نخبگان قرار می دهند.»

چهار - «پوپولیسم با دُزهای متفاوت تقریباً در تمامی جریان های دولت محور جهت کسب قدرت سیاسی وجود دارد» به طوری که در دموکراسی های نهادینه شده کشورهای متروپل سرمایه داری غربی هم پوپولیسم به عنوان یک ابزار وجود دارد. هیولای ترامپ در کشور آمریکا نمایش همین رویکرد پوپولیسم می باشد. همچنین هیولای قدرت خمینی در پوپولیسم بودنش بود، چراکه «خمینی توسط پوپولیسم بود که قدرت ارتباط با مردم را پیدا کرد نه توسط فقه و حوزه و روحانی بودنش.»

پنج - یادمان باشد که «در پوپولیسم خرد نقاد وجود ندارد». لهذا به خاطر اینکه «خرد نقاد وجود ندارد، مردم مقدس می شوند.»

شش - پوپولیسم یک نحوه «سیاست ورزی» است.

هفت - پوپولیسم «عوام گرایی و عوام فریبی» است.

هشت - «پوپولیسم با دموکراسی هم پوشانی دارد.»

اوج انحطاط تئوری سیاسی دولت‌محور خارج‌نشینان ایرانی امروز در آنجا به نمایش در می‌آید که «معتقدند با کمک دولت‌های خارجی رژیم مطلقه فقاقت حاکم را سرنگون کنیم تا خودمان را به‌عنوان آلترناتیو آن رژیم جایگزین رژیم مطلقه فقاقت حاکم بکنیم.»

تئوری درآوریم.»

ج - «ایدئولوژی برای پیشگامان پیوسته و علی‌المدوم مجموعه‌ای از عقاید است که معطوف به کنش اجتماعی باشد نه معطوف به قدرت حکومتی.»

د - پیشگامان باید بدانند که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به‌دنبال یافتن «اصول مقدس» برای نجات بشریت نیستند، بلکه برعکس به‌دنبال «آگاهی‌یابی، ساماندهی، سازمان‌گری، هماهنگی حرکت‌های مطالبه‌گری و اعتراضی و سیاسی، هدایت امواج اعتراضات در داخل کشور و جهت‌دهی به شعارها، تدوین نقشه راه، شکل‌یابی راهبری (نه رهبری) سیاسی و گفتمان‌سازی و ایجاد شرایط ذهنی بر پایه شرایط عینی جامعه هستیم.»

ه - پیشگامان باید عنایت داشته‌باشند که «ما نباید حکومت را ایدئولوژیک بکنیم.» «مبارزه ایدئولوژیک، غیر از ایدئولوژیک کردن حکومت است.»

و - پیشگامان باید بدانند که «همیشه تحت آگاهی و خودآگاهی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی است که گروه‌های اجتماعی ایران می‌توانند در عرصه پراکسیس‌های جنبشی و خیزشی مطالبه‌محور (صنفی، مدنی و

سیاسی) و اعتراضی انرژی عظیم خودشان را آزاد کنند.»

ز - برای پیشگامان «استبداد دینی از استبداد سیاسی و استبداد مدنی خطرناک‌تر است» زیرا «در استبداد سیاسی و استبداد مدنی به‌زور مردم را مطیع خود می‌کنند، اما در استبداد دینی مردم با اعتقاد تسلیم رژیم مطلقه فقاقت حاکم می‌شوند» و از اینجا است که باید داوری کنیم که «قطعاً استبداد دینی به استبداد مدنی و استبداد سیاسی می‌انجامد». لذا از اینجا بود که خمینی و حواریون‌اش (در سال‌های ۵۷ - ۵۸ به‌بعد) پروسه تکوین رژیم مطلقه فقاقت حاکم در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران را از استبداد دینی شروع کردند و در ادامه و به موازات آن بود که توانستند استبداد سیاسی و استبداد مدنی خود را نهادینه و تثبیت نمایند. علی‌هذا، برای پیشگامان «رژیم مطلقه فقاقت حاکم، خطرناک‌تر از رژیم کودتایی و مستبد پهلوی می‌باشد.»

یادمان باشد در استبداد دینی، استبداد سه آزادی مختلف مردم ایران را به چالش می‌کشد:

اول - آزادی‌های سیاسی،

دوم - آزادی‌های اجتماعی،

سوم - آزادی‌های دینی، اما در استبداد سیاسی رژیم کودتایی پهلوی تنها آزادی‌های سیاسی مردم ایران به چالش کشیده می‌شد. ●

ادامه دارد

ط - از نظر شریعتی، در حکومت روحانیت، از آنجائیکه روحانیت خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین و جامعه تعریف می‌نمایند، در هیچگونه ستم و تجاوز و تعدی بر مردم و مخالفین خود تردیدی به خود راه نمی‌دهند.

ن - از نظر شریعتی «در حکومت روحانیت از آنجائیکه همه برده رهبر فقهی تعریف می‌شوند، فردپرستی به صورت مذهب و دین تعریف می‌شود و فردپرستی مشروعیت آسمانی پیدا می‌کند و بر مردم تزریق می‌شوند تا عکس رهبر را در ماه ببینند و یا ریش رهبر را در داخل قرآن‌های خود جستجو می‌کنند» (م. آ. ج ۲ - ص ۷۳).

ع - از نظر شریعتی «در حکومت روحانیت آزادی فکری و تحمل اندیشه دیگران و تنوع مذهب و فکر به عنوان یک فاجعه تعریف می‌گردد» (م. آ. ج ۲ - ص ۱۴۹).

ص - از نظر شریعتی، «در حکومت روحانیت تبعیض جنسیتی، تبعیض سیاسی، تبعیض اجتماعی، تبعیض قومیتی، تبعیض مذهبی و فرهنگی به عنوان مذهب و فقه و دین تعریف می‌شود».

ف - از نظر شریعتی، آنچنانکه در عبارات فوق به وضوح آشکار

ط - از نظر شریعتی، در حکومت روحانیت، از آنجائیکه روحانیت خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین و جامعه تعریف می‌نمایند، در هیچگونه ستم و تجاوز و تعدی بر مردم و مخالفین خود تردیدی به خود راه نمی‌دهند.

ی - از نظر شریعتی علت و دلیل عادی شدن تجاوز و تعدی و جنایت و کشتار و نسل‌کشی و قتل و عام و شکنجه و غیره در حکومت روحانیت، در این است که روحانیت رضای خدا در هر گونه جنایت و عملکرد خود تعریف می‌نماید، نه برعکس.

ک - از نظر شریعتی، اوج فاجعه در استبداد و دیکتاتوری حکومت روحانیت بر جامعه در آنجا می‌باشد که روحانیت با تعریف مشروعیت آسمانی خود ساخته برای خود و همراه با نفی هر گونه حق تعیین سرنوشت برای شهروندان جامعه و نفی حقوق شهروندی برای افراد جامعه، برای پیروان مذاهب دیگر نه تنها هیچگونه حق تعیین سرنوشت قائل نیستند بلکه حق حیات آنها را هم به چالش می‌کشند و در چارچوب اسلام فقه‌ای و اسلام روایتی خود آنها را نجس و مغضوب خدا و گمراه و دشمن راه دین و حق می‌شمارند.

ل - از نظر شریعتی، اوج فساد حکومت روحانیت یا حکومت آخوندیسم از آنجا شکل می‌گیرد که روحانیت خود را به عنوان بندگان برتر خدا نسبت به دیگران تعریف می‌کنند و غیر از کاست خود تمامی مردم جامعه و دیگر جوامع بشری را آدم درجه دوم به حساب می‌آورند؛ و البته تعریف دین و مذهب در حکومت دینی آخوندیسم، اطاعت از حکومت می‌باشد و اوجب الواجبات هم در حکومت دینی حفظ همین حکومت می‌باشد و در راستای حفظ این حکومت نه تنها نماز و روزه و حج مردم دینی قابل تعطیل می‌دانند، بلکه آنچنانکه آذری قمی هم می‌گفت، ولی مطلقه فقه‌ای حاکم حتی می‌تواند توحید را هم تعطیل کند.

م - از نظر شریعتی «استبداد روحانیت سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع

است «رأی و تصویب جمهور مردم بی‌معنی می‌شود» و آنچنانکه محمد تقی مصباح یزدی می‌گفت: «اگر همه در برابر رأی و اعتبار آسمانی روحانیت مطرح بشود، جنبه صوری و کاذب دارد و برای کسب مشروعیت بین‌المللی و راضی کردن مردم است و نه به عنوان یک واقعیت جهت تعیین سرنوشت مردم به دست خود مردم و نه برای حاصل شدن مشروعیت بالائی‌های قدرت به دست مردم است.»

ق - از نظر شریعتی «از آنجائیکه در حکومت روحانیت قدرت و ثروت و اطلاعات جامعه در دست روحانیت قرار می‌گیرد و حاکمیت هم در حکومت روحانیت به صورت سلسله مراتبی تعیین می‌شوند و این سلسله مراتب قدرت در حکومت روحانیت بدل به یک سلسله مراتب ثابت و بوروکراتیک بر پایه سرنیزه تبدیل می‌گردد، استبداد و دیکتاتوری بدل به یک ساختار سراسری و فراگیر در جامعه می‌شود و روحانیت به صورت یک باند همیشه حاکم سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر و تمرکز یافته در یکجا در می‌آید» (م. آ. ج ۲ - ص ۲۷۴).

ر - از نظر شریعتی، در حکومت روحانیت از آنجائیکه حاکمیت خود را نماینده خدا در زمین می‌دانند و جز برای کاست خود هیچگونه حق و حقوقی انسانی برای دیگر گروه‌های اجتماعی قائل نیستند و تمامی حقوق دیگر گروه‌های غیر از روحانیت تنفیذ شده و مشروعیت یافته توسط روحانیت تعریف می‌کنند، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا که تمام قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر (که در دیگر رژیم‌های استبدادی و دیکتاتوری صورت جدا از هم دارند) در حکومت آخوندیسم در یک نقطه و حتی در یک فرد متمرکز بشود و با تمرکز آن شرایط برای تحقق ولایت

مطلقه فقیه بر تمامی مؤلفه‌های قدرت فراهم بشود. ش - از نظر شریعتی، از آنجائیکه «تمرکز قدرت فساد می‌آورد و تمرکز مطلقه قدرت فساد مطلق می‌آورد، حکومت روحانیت و آخوندیسم فاسدترین حکومت‌ها در تاریخ بشر می‌باشند.»

عاشرا در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته عمر خود (از خرداد سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران «کنش‌گران پیشگامان مستضعفین ایران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات، به عنوان جنبش یا برنامه هرگز نباید حزبی جدای از جنبش‌های افقی دموکراتیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین تشکیل بدهند». همچنین کنش‌گران پیشگامان مستضعفین ایران در این چارچوب، «جز منافع جامعه یا منافع مستضعفین بالنده (چه در جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی و یا منافع کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت) منفعی دیگر ندارند و نمی‌توانند اصول فرقه‌ای خاصی برای خودشان تعریف بکنند». به بیان دیگر خودویژگی کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «تکیه بر منافع مشترک کل جامعه و گروه‌های مختلف جامعه ایران اعم از اقشار میانی و اردوگاه عظیم کار و زحمت می‌باشد و در مراحل اعتلای جنبش‌های دموکراتیک (اعم از جنبش کارگران، جنبش معلمان، جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش‌های اقلیت‌های قومی و ملی و مذهبی

و غیره) کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش خود باید راهبر (نه رهبر) و آگاهی‌گر و سازمان‌یاب و گفتمان‌ساز کنش‌گران جنبش‌های دینامیک دموکراتیک صنفی و سیاسی و مدنی باشند» بنا براین، در این رابطه است که ما می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران برعکس دیگر جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور نمی‌خواهند، پرچم فرقه‌ای خاص یا طبقه‌ای خاص و یا حزبی خاص و یا جریانی خاص و یا فرد خاصی را برافروزند»؛ و باز در همین رابطه است که «کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز مدعی آن نیستند که توسط دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان جنبش و یا رویکرد و یا برنامه، نسخه‌ای حاضر و آماده برای درمان همه دردهای جامعه امروز ایران دارند». مهم‌ترین ادعای کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این است که آنها بر این باورند که «نیروی واقعی و عامل و تغییر دهنده جامعه ایران خود همین مستضعفین بالنده ایران در دو جبهه عظیم آزادی‌خواهانه اقشار میانی و یا اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران می‌باشد که در چارچوب دموکراسی مستقیم و دموکراسی شورائی یا دموکراسی مشارکتی بر پایه شوراهای فراگیر و همگانی و سراسر در جامعه بزرگ ایران می‌توانند با در دست گرفتن دموکراتیک قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات شرایط برای استقرار و تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران فراهم نمایند».

بر این مطلب بیافزائیم که آنچه که باعث گردیده که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال

گذشته (از خرداد سال ۵۵ الی الان) تلاش وافر و همه‌جانبه‌ای در راستای ارتقاء سطح انسجام نظریه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) داشته باشند و پیوسته و علی‌الدوام تلاش کرده و تلاش می‌کند تا رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای خود را در سیاست‌ها و تاکتیک‌ها و استراتژی خودشان انعکاس همه‌جانبه بدهند، این بوده که کنش‌گران جنبش پیشگامان پیوسته و علی‌الدوام به دنبال اصلاحات عمیق انقلابی و یا انقلاب عمیق اصلاحاتی در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برای جامعه بزرگ ایران بوده‌اند.

ما می‌گوئیم در روند گذار جامعه بزرگ ایران به سمت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای سه عامل اهمیت اساسی دارند که عبارتند از:

۱ - میزان مداخله مردم در اداره عمومی جامعه توسط دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی بر پایه شوراهای فراگیر و همگانی و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین.

۲ - توزیع عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات.

۳ - خود حکومتی دموکراتیک مردم یا گروه‌های مختلف جامعه ایران (از اقشار میانی تا اعماق جامعه بزرگ ایران توسط شوراهای دموکراتیک فراگیر و سراسری و همگانی تشکیل شده توسط همه شهروندان جامعه)

در سه قوه مقننه و قضائیه و مجریه. ●

ادامه دارد

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از ترم جنبش‌های زنان ایران استفاده کرد.

از اینجا است که باید بگوئیم که «عنوان جنبش زنان در راستای تعریف حرکت‌های اعتراضی جامعه زنان ایران (در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) ظرفی است که تمامی حرکت‌های بخش‌های مختلف ساختار طبقاتی جامعه ایران را می‌تواند مضمون خود قرار بدهد» یعنی از طبقه برخوردار تا اقشار میانی و تا اردوگاه کار و زحمت شهر و روستا و حاشیه‌نشینان شهری می‌توانند خود را در این شهر فرنگ از همه رنگ، خود را تعریف کنند؛ که البته خود این «یک آفت بزرگ می‌باشد که اولین فونکسیون این آفت، آچمز بودن کنش‌گران جامعه زنان در عرصه حرکت و برنامه‌ریزی و اتخاذ تاکتیک و استراتژی و سازماندهی و فراگیر شدن جنبش در جامعه بزرگ زنان ایران می‌باشد تا آنجا که در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که حتی یک

۳۵ - یادمان باشد که «هیچ عرصه‌ای از زندگی زنان ایران در این شرایط از دست‌اندازی و تهاجم سازمان‌یافته فرهنگی و پلیسی دستگاه‌های بیست و چند گانه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مصون نمانده است». این تهاجم پلیسی - فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خانه، خیابان، مدرسه، دانشگاه، اداره، کارخانه، محیط‌های ورزشی و هنری و فرهنگی را در گرفته است بدون تردید ابربحران اجتماعی جامعه بزرگ ایران در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، همین به انقیاد کشیدن نیمی از جمعیت کشور، توسط قوانین زن‌ستیزانه و مردسالارانه می‌باشد. لذا در این رابطه است که اگر بخواهیم در باب بیش از چهار دهه جنبش زنان ایران به کالبد شکافی و آسیب‌شناسی بپردازیم، باید بگوئیم که:

اولاً - مهم‌ترین آفت جنبش زنان ایران در طول ۴۲ سال گذشته (از ۱۷ اسفند ماه ۱۳۵۷ یعنی روز جهانی زن)، کمتر از یک ماه بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ که جنبش زنان ایران با شعار: «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» در اعتراض به حجاب تحمیلی اعلام شده توسط خمینی و روحانیت حوزه‌های فقهی، به عنوان نخستین جنبش اجتماعی جامعه بزرگ ایران، جنبش اعتراضی خود را شروع کردند (و تا به امروز ادامه دارد) «آفت، عدم سازمان‌یابی و تشکل جنبش زنان ایران می‌باشد» که البته این عدم سازمان‌یابی و تشکل جامعه و جنبش زنان ایران معلول علل و دلایل مختلفی می‌باشد که از جمله آنها اینکه «جامعه زنان ایران به لحاظ ساختاری و خاستگاه طبقاتی یک جامعه یک دستی نمی‌باشد و لذا همین بافت لایه‌بندی خاستگاه طبقاتی این گروه عظیم اجتماعی ایران (که بیش از نیمی از جمعیت ایران را در برمی‌گیرند) باعث گردیده که کنش‌گران جامعه زنان ایران اهداف و رویکردهای گوناگونی داشته باشند». در نتیجه «همین لایه‌بندی در خاستگاه طبقاتی و در ادامه آن همین تنوع رویکرد و هدف‌ها، مانع از یکدست شدن برنامه و تاکتیک و استراتژی و سازمان‌یابی در حرکت‌های اعتراضی جنبش زنان ایران شده است تا آنجا که حتی می‌توان (به جای استفاده از ترم جنبش زنان در تعریف حرکت‌های اعتراضی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه زنان ایران در طول ۴۲ سال گذشته

حرکت فراگیر اعتراضی در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در جامعه زنان ایران صورت نگرفته است؛ به عبارت دیگر، در این رابطه می‌توان داوری کرد که آنچنان «این شکاف و گسل خاستگاه‌های طبقاتی گروه‌های مختلف جامعه زنان ایران در طول بیش از چهار دهه گذشته وسیع بوده است که حتی برای یک بار هم جنبش زنان ایران نتوانسته است، توسط شعاری مطالبه‌محور زنان ایران را بسیج نماید». لهنذا بدون تردید، برای مشخص کردن «بزرگ‌ترین حرکت اجتماعی سیاسی اعتراضی جامعه زنان ایران (در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران) باید بر حرکت‌های اعتراضی سال ۵۷ جامعه زنان ایران (بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) تکیه بکنیم». شاید بهتر باشد که بگوئیم که در طول بیش از چهار دهه پسا انقلاب ۵۷ هرگز و هرگز کنش‌گران جامعه زنان ایران نتوانسته‌اند (با اینکه جمعیت کشور از سال ۵۷ الی الان بیش از دو برابر هم شده است) به لحاظ کمی حرکت‌های اعتراضی زنانه در سطح سال ۵۷ بر پا کنند. حال سوالی که در این رابطه قابل طرح است، اینکه: «چرا در فرایند پسا شکست انقلاب ۵۷ دیگر امکان بازتولید گسترده حرکت‌های اعتراضی (مانند سال ۵۷) برای جامعه زنان ایران فراهم نشده است؟» در پاسخ به این سؤال باید توجه داشته باشیم که «منهای سرکوب فراگیر و تهاجم گسترده پلیسی - فرهنگی دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول بیش از چهار دهه گذشته بر علیه جامعه زنان ایران، باید به همین تنوع خاستگاه طبقاتی و ساختار لایه‌بندی آن که بسترساز عدم سازماندهی و تشکل و عدم دستیابی به برنامه و تاکتیک و استراتژی واحد در جامعه زنان ایران شده است، اشاره کنیم»؛ بنابراین، این همه باعث گردیده (که برعکس سال ۵۷ که شعار ضد استبدادی بر علیه

رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی باعث بسیج فراگیر جامعه زنان ایران شد) در طول بیش از چهار دهه گذشته همین شعار ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتواند، بسیج‌گر جامعه زنان ایران بشود. بر این مطلب بیافزائیم که در طول بیش از چهار دهه گذشته جامعه زنان ایران «غیر از خیزش آبان‌ماه ۹۸ اکثریت قریب به اتفاق حرکت‌های اعتراضی آنها صورت مطالبه‌گرایانه مدنی یا اجتماعی داشته است»؛ که البته حرکت‌های اعتراضی مطالبه‌محور آنها هم در این مدت باز صورت یک دست نداشته است. به طوری که (آنچنانکه از کمپین یک میلیون امضاء زنان ایران در سال ۸۶ - ۸۷ تا جنبش سبز و غیره) شاهد بوده‌ایم «مطالبات محوری جنبش زنان ایران از تغییر قوانین زن‌ستیز رژیم مطلقه فقهاتی تا رأی من کو؟ در جنبش سبز و کشف حجاب در حرکت اعتراضی دختران خیابان انقلاب تغییر کرده است و تنها در خیزش آبان‌ماه ۹۸ بود که جنبش زنان ایران با جوهر سیاسی به صورت آنتاگونیستی، مطالبه معیشتی خود را فریاد زدند». علی‌هذا، در این رابطه می‌توان جمع‌بندی کرد که «در غیبت رهبری کاریزما امکان بسیج فراگیر جامعه زنان ایران (مانند سال ۵۷) امری بسیار سخت و مشکل‌می‌باشد». در این رابطه نباید فراموش کنیم که «تجربه جنبش سبز در کنار تجربه سال ۵۷ جنبش ضد استبدادی مردم ایران نشان داده است که رهبری کاریزماتیک در بسیج جامعه زنان ایران نقش تعیین‌کننده دارد»؛ که البته خود این «موضوع باید به عنوان یکی از آفت‌های مهم جامعه زنان ایران مطرح کرد، زیرا همین موضوع نشان‌دهنده فقر بزرگ فرهنگی جامعه زنان ایران می‌باشد». یادمان باشد که در این رابطه برتولد برشت در نمایشنامه زندگی گالیله می‌گوید: «بدبخت مردمی که به قهرمان نیاز دارند.»

باری در همین رابطه است که می‌توان گفت که

متاسفانه «در عرصه آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران منهای موضوع تنوع خاستگاه طبقاتی و لایه‌بندی بودن ساختار طبقاتی جامعه زنان ایران و عدم یکپارچگی جامعه زنان ایران در عرصه حرکت‌های اعتراضی و شعار و برنامه و تاکتیک و استراتژی و سازمان‌یابی باید به رویکرد آنها نسبت به رهبری کارizmاتیک هم اشاره نمائیم». البته در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «همین رویکرد کارizmائی جامعه زنان ایران نشان‌دهنده آن است که در آینده تکرار انقلاب سال ۵۷ (با ظهور رهبری کارizmاتیک و شعار «همه با هم») غیر قابل پیش‌بینی می‌باشد»، بنابراین سؤال مهم دیگری که در این رابطه قابل طرح است اینکه «چگونه می‌توان توسط سازمان‌یابی از پائین با جایگزین کردن رهبری جمعی تکوین یافته از پائین توسط شوراهای خودجوش، رویکرد رهبری فردی یا کارizm‌گرایی جامعه زنان ایران را به چالش کشید؟»

در پاسخ به این سؤال هم باید بگوئیم که انجام این امر باید به صورت یک پروسه درازمدت توسط تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین صورت بگیرد. نباید فراموش کنیم که یکی از فونکسیون‌های اسلام فقه‌ای و روایتی و ولایتی و زیارتی و مداحی‌گری هزار ساله گذشته حوزه‌های فقهی شیعه (در کنار فضای استبدادزده تاریخ گذشته ایران) همین ایجاد رویکرد قهرمان‌گرایی و اعتقاد به رهبری کارizmاتیک می‌باشد، آنچنانکه این رویکرد در سال ۵۷ باعث گردید تا جامعه ایران عکس خمینی را در ماه ببرند و موهای خمینی را لای کتاب قرآن‌هایشان پیدا کنند.

ثانیاً تجربه شکست سال ۵۷ جامعه زنان ایران نشان می‌دهد که «وحدت و اتحاد درونی در جنبش زنان ایران تا جایی مفید است که این وحدت و اتحاد در خدمت اعتلای حرکت عدالت‌طلبانه یا برابری‌خواهانه جامعه زنان ایران باشد» وگرنه اگر «اتحاد و یکپارچگی و سازمان‌یابی جامعه زنان در خدمت اهداف از پیش

تعیین شده رهبری کارizmاتیک (مانند سال ۵۷) باشد، در آن صورت (آنچنانکه در فرایند پسا شکست انقلاب بهمن ماه ۵۷ شاهد بودیم) این اتحاد و یکپارچگی خود یک آفت می‌باشد، نه یک دستاورد مثبت». برای تفکیک بین دو نوع اتحاد و همبستگی و سازمان‌یابی مثبت و منفی در جامعه زنان ایران باید عنایت داشته باشیم که بی‌شک «هر گونه اتحاد و همبستگی که از بیرون و از بالا به جامعه زنان ایران تزریق بشود (چه توسط رهبر فردی کارizmاتیکی مانند خمینی در سال ۵۷ و یا در سال ۸۸ مانند میر حسین موسوی باشد و چه توسط رهبری جریان‌های قدرت‌گرای جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ باشد) امر منفی است»، بنابراین تنها آنگونه «اتحاد و همبستگی و سازمان‌یابی در جامعه زنان ایران می‌تواند مثبت باشد که به صورت دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل (از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی) و از پائین تکوین پیدا کند.»

برای دستیابی به چنین وحدت و یکپارچگی و همبستگی، نظریه‌پردازان جنبش زنان ایران ابتدا باید اختلافات و گسل‌های مهم و اساسی که بین گروه‌های مختلف جامعه زنان ایران در عرصه رویکرد و هدف و برنامه، تاکتیک و استراتژی و سازمان‌یابی وجود دارد شناسائی و تئوریزه نمایند تا از «بازتولید این گسل‌ها و اختلافات در آینده در جنبش زنان ایران بتوانند به صورت نظری و عملی جلوگیری نمایند». بی‌شک تا زمانی که آبشخورهای این اختلافات و یا گسل‌های اجتماعی و طبقاتی و سیاسی موجود در جامعه زنان ایران مورد شناسائی همه جانبه قرار نگیرد، امکان بازتولید این شکاف‌ها و گسل‌ها و پراکندگی‌ها در آینده جنبش زنان ایران وجود دارد. ●

ادامه دارد

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

۱۵

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

انجام بگیرد؛ یعنی کنش‌گران جنبش پیشگامان نمی‌توانند «به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع اجتماعی و دموکراتیک و عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعاتی اعتقاد داشته باشند اما در عرصه راهبری و آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و یا تشکیلاتی و عمودی و افقی جنبش‌های خودجوش و دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی و تکوین نهادهای اجتماعی و روابط میان آنها به صورت دموکراتیک عمل نکنند؛ بنابراین، از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که برای کنش‌گران جنبش پیشگامان، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تنها برنامه و هدفی برای آینده نیست، بلکه هم برنامه است و هم رویکرد و هم راه و هم روش و هم نگرش که کنش‌گران جنبش پیشگامان باید در تمامی حرکت فردی و تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی خود آن را به نمایش بگذارند.»

ثالثاً برای بازسازی حرکت جنبش پیشگامان در گذشته و آگاهی‌گری و راهبری و سازمان‌یابی امروز کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران کنش‌گران جنبش پیشگامان باید توجه داشته باشند که «برای ما دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات یک برنامه درازمدت می‌باشد» که برای دستیابی به آن منهای اینکه «باید بر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و تحول ساختارهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی تکیه نمائیم» و منهای اینکه «در راستای تکوین عضله اجرایی جهت دستیابی به این برنامه باید بر پیوند جنبش‌های دینامیک و مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه تکیه نمائیم» و منهای اینکه «باید پیوسته در راستای راهبری و آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و ارتقاء مبارزه سلبی و ایجابی گروه‌های مختلف اجتماعی از بدنه تا اعماق جامعه بزرگ ایران حرکت کنیم» و منهای اینکه «باید در همه جا بر پیوند میان آزادی و برابری تاکید استراتژیک داشته باشیم» و منهای اینکه «باید پیوسته در راستای نفی تبعیض‌های گوناگون در جامعه بزرگ ایران اعم از تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض قومی، تبعیض مذهبی، تبعیض نژادی، تبعیض سیاسی و تبعیض اجتماعی مبارزه کنیم» و منهای اینکه برای ما «دموکراسی سوسیالیستی به عنوان برنامه گذار از سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و حکومتی و فقهی حاکم می‌باشد» از همه مهمتر اینکه «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعاتی، برای ما هم برنامه و هم راه و هم روش و هم شیوه دموکراتیزاسیون کردن جامعه بزرگ ایران می‌باشد» که مطابق این رویکرد است که «هم آگاهی‌گری و گفت‌وگو سازی دموکراتیک و هم سازمان‌یابی و تشکیلاتی دموکراتیک و هم راهبری جنبش‌های دینامیک پیوسته چه در شکل تاکتیکی و چه در شکل استراتژیکی و چه در شکل فردی و چه در شکل جمعی و گروهی و چه در شکل فراگیر اجتماعی برای ما باید در چارچوب همین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان برنامه و روش و نگرش

بی‌شک، در همه جا آنها باید مدافع توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی (نه طبقه‌ای و نه حزبی) قدرت باشند و به صورت سلبی و ایجابی با تمرکز قدرت مبارزه کنند و پیوسته سه قدرت زر و زور و تزویر حاکم را به چالش بکشند و مبارزه رهایی‌بخش در جامعه امروز ایران را به صورت مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحارای تعریف و تبیین نمایند و در برابر رویکرد تکوین دموکراسی از بالا به صورت صرف دموکراسی نمایندگی، بر دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تکوین یافته از پائین با مکانیسم دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم و با عضله شوراهای همگانی و فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین تکیه بکنند و بر سکولاریسم سیاسی یا جدائی دین از حکومت (نه جدائی دین از جامعه) و جدائی ایدئولوژی از حکومت (نه جدائی ایدئولوژی از جامعه و حرکت اجتماعی) اعتقاد داشته باشند و بهره‌برداری غارت‌گرانه و تخریب محیط زیست را به چالش بکشند و نظام سرمایه‌داری به عنوان نظامی مبتنی بر استثمار انسان از انسان و نظامی مبتنی بر گسترش نابرابری‌های اجتماعی و نظامی مبتنی بر بهره‌کشی و بهره‌برداری غارت‌گرانه از منابع طبیعی و تولید و نظام متکی بر قدرت نظامی و سرمایه مالی و گسترش مصرف‌گرایی و تراکم ثروت در دست لایه نازکی از جامعه همراه با به فلاکت کشاندن گروه‌های وسیعی از مردم و سپردن سرنوشت جامعه به دست نامرئی بازار به مثابه تنها تنظیم‌کننده اقتصاد و نظام بحران‌زایی که نمی‌تواند فراز و نشیب‌ها و گسست‌های اجتناب‌ناپذیر در روند انباشت سرمایه را از میان بردارد و نظام مبتنی بر شکاف میان کار و سرمایه یا میان اجتماعی بودن تولید و تصرف خصوصی ارزش مازاد و تمرکز ثروت و سرمایه در سطح کشور و جهان در دست اقلیتی کوچک و نظام مبتنی بر نگرش اقتصادمحور و طبقاتی دیدن انسان و امور زندگی و عدم درک اهمیت

جایگاه آزادی‌های فردی و اجتماعی و دموکراسی و عدم درک ضرورت پیوند بین آزادی و عدالت اجتماعی و دموکراسی و غیره را به چالش بکشند.

برای کنش‌گران جنبش پیشگامان «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک برنامه و یک رویکرد و روش و راه علاوه بر اینکه دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی با سوسیالیسم در پیوند تنگاتنگ قرار دارد و علاوه بر اینکه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای نمایش تلاش سترگ انسان‌ها برای رفع نابرابری‌ها و ساختن جامعه دموکراتیک مبتنی بر آزادی و عدالت اجتماعی و همبستگی انسان‌ها و حفظ محیط زیست می‌باشد، این دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای امری جبری و اجتناب‌ناپذیر و حتمی نیست بلکه برعکس امری است ارادی و آگاهانه که لازم است آن را توسط آگاهی‌گری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از حیثه ضرورتاً تاریخی (آنچنانکه مارکسیسم از نیمه دوم قرن نوزدهم الی الان بر طبل آن می‌کوبد و همین امر باعث شکست مارکسیسم شده است) به عرصه فعالیت آزادانه انسان برای دستیابی به جامعه مطلوب بکشانند». تا باور «به سرمایه‌داری به عنوان آخرین فرماسیون اقتصادی - اجتماعی (آنچنان که لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی در جهان تبلیغ می‌نماید) به چالش کشیده شود». لذا بدین ترتیب است که می‌توانیم بگوئیم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به معنای سازماندهی دموکراتیک جامعه هم می‌باشد، همان سازماندهی دموکراتیک جامعه که هم بر پایه دموکراسی هست و هم در راستای گسترش دموکراسی اجتماعی و مشارکت مستقیم و حداکثری مردم در اداره جامعه و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی با سازماندهی دموکراتیک توسط شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و فراگیر و همگانی تکوین یافته از پائین بر پایه توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی

و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات برای همگان، با جامعه‌ای هم‌بسته، آشتی‌جو و جامعه که در آن تکامل آزاد هر فرد شرط تکامل آزاد همگان است، می‌باشد.»

رابعاً برای بازسازی و سازمان‌یابی تطبیقی حرکت جنبش پیشگامان لازم است که کنش‌گران جنبش پیشگامان در نظر داشته باشند که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) «تشکل داوطلبانه افرادی است که استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی در راستای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) را به عنوان برنامه حداکثری که تنها نیروی فاعل اجرای آن جنبش‌های فراگیر و سراسری خودجوش و دینامیک و خودرهبر و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران (چه در جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی یا طبقه جدید و یا طبقه متوسط و چه در اردوگاه عظیم کار و زحمت پائینی‌ها تا اعماق جامعه شهر و روستاهای ایران) می‌باشد را بپذیرند و بدون تردید این نخستین شرط عضویت و ورود کنش‌گران به تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد؛ و بدون پذیرش این اصل محوری کنش‌گران جنبش پیشگامان نمی‌توانند به جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوندند.»

شرط دوم پیوند آنها به جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آن است که آنها پس از قبول شرط اول، «آمادگی خود را برای تحقق برنامه و اهداف و طرح‌های جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اعلام نمایند». پر واضح است که در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) «عضویت و استعفا و کناره‌گیری از جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فاز عمودی (سازمانی آرمان مستضعفین ایران) و چه در فاز افقی (جنبشی نشر مستضعفین ایران) امری

ارادی و آزاد و داوطلبانه بوده و هست و خواهد بود». از آنجائیکه در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام «ساختار تشکیلاتی (به جای ساختار هرمی مبتنی بر سانترالیسم دموکراتیک انطباقی) بر پایه ساختار تشکیلاتی تطبیقی مبتنی بر تلفیق دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی است، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که همه اعضا در تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از حقوق برابر برخوردار باشند» و باز همین امر باعث می‌گردد که امکان مشارکت مستمر به صورت علی‌السویه برای همه اعضا از قاعده تا بدنه و تا رأس فراهم باشد.

«کنش‌گران جنبش پیشگامان چه در داخل و چه در خارج از کشور، چه در مرکز و چه در شهرها و روستاها در راستای بازسازی و سازمان‌یابی تکوین یافته از پائین (نه تزریق شده از بالای) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، ضروری است که تقسیم کار و تعیین ارگان‌ها اداره کننده به صورت شورائی و دموکراتیک توسط انتخاب افراد از درون خودشان انجام بدهند»؛ زیرا تنها در این رابطه است که «سازمان‌یابی دموکراتیک و تکوین یافته از پائین به صورت دینامیک در تشکیلات جنبشی پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند به صورت سراسری مادیت پیدا کند»؛ بنابراین، بدون تکیه بر سه اصل:

۱ - مکانیزم شورائی.

۲ - انتخاباتی بودن امور.

۳ - تکوین از پائین نه تزریق از بالا، امکان سازمان‌یابی تطبیقی و دموکراتیک بر پایه مکانیسم تلفیق دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران امری محال و غیر ممکن می‌باشد. ●

ادامه دارد

تزهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی، سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران

در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی آن هم از داخل کشور (نه از طریق کنترل از راه دور خارج‌نشین‌ها) استراتژی تحول انقلابی و همه‌جانبه ساختاری در دو شکل سلبی و ایجابی، دنبال نمایند. پر واضح است که «بر پایه همین تکیه استراتژیک بر اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از حکومت است که پیشگامان می‌توانند اعتماد به نفس به صورت دینامیک کسب نمایند و راه و جاده و مسیر درازمدت برای نیل به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای فراهم نمایند». اضافه کنیم که جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای دارای خودویژگی‌هایی می‌باشد که عبارتند از:

۱ - در آن جامعه، کل جامعه (به جای طبقه مشخص و حزب و گروه خاص در عرصه اقتصادی - سیاسی - اجتماعی) حاکم می‌باشند.

همچنین سؤال دیگری که در این رابطه باز قابل طرح می‌باشد اینکه اگر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان برنامه حداکثری خود، باید پایگاه اجتماعی خود را به صورت استراتژیک تعیین کند، آیا در این رابطه باید با رویکرد اردوگاهی برخورد کند، یا با رویکرد طبقه‌ای و حزبی و سازمانی و جریانی آنچنانکه حداقل در طول هشت دهه گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) آن‌ها برخورد کرده‌اند ما هم برخورد کنیم؟

یادمان باشد که «پیشگامان بر پایگاه تعریف خود از پایگاه اجتماعی است که می‌توانند استراتژی چگونه به قدرت رسیدن اردوگاه کار و زحمت ایران و یا مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران را به عنوان فاعل اجتماعی تبیین نمایند». پر پیداست که دیگر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این صورت نمی‌توانند مانند جریان‌های جامعه سیاسی خارج و داخل از کشور (که در طول ۴۳ سال گذشته بدون استثناء استراتژی حرکت خود را در راستای کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت از بالای سر مردم ایران تعریف کرده‌اند) باشد. از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «پیشگامان در چارچوب تبیین برنامه حداکثری خود یعنی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای ابتدا باید مشخص کنند چه تحلیلی از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارند؟ و در ادامه آن، چه درکی از تحول و تغییر در جامعه ایران دارند؟ آیا تحول و تغییر برای کسب قدرت سیاسی می‌خواهند، یا برای اعتلای اقتصادی - سیاسی جامعه بزرگ ایران؟»

بدون تردید «در مقطع کنونی جامعه ایران، تنها نیروی اجتماعی و یا فاعل اجتماعی در کشور ایران هستند که به صورت جنبش‌های مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین امروز در سه جبهه بزرگ صنفی و مدنی و سیاسی در کنار هم در حال مبارزه می‌باشند». بی‌شک «تمام جریان‌هایی که به دنبال تغییر و تحول همه‌جانبه ساختاری به صورت سلبی و ایجابی آن هم در شکل تکوین یافته از پائین (نه تزریق شده از بالا) هستند، باید با تکیه بر همین اردوگاه

۲ - در جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، جامعه مدنی خودش را در جامعه مدنی جنبشی تعریف می‌کند نه برعکس.

۳ - در جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، آزادی فردی در کنار آزادی اجتماعی وجود دارد و هیچکدام از این دو قربانی دیگری نمی‌شوند.

۴ - در جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، تمامی افراد جامعه فارغ از جنسیت و مذهب و فرهنگ و قومیت و غیره دارای حقوق شهروندی برابر می‌باشند، به بیان دیگر تمام افراد جامعه آزاد و دارای حقوق برابر می‌باشند.

پنجم - پیشگامان (در بستر استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در راستای دستیابی به هژمونی گفتمانی در نبرد با دیگر گفتمان‌ها باید عنایت داشته باشند که در خصوص اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای (صنفی و مدنی و سیاسی) خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور و تکوین یافته از پائین، گروه‌های اجتماعی عامل این جنبش‌ها، نه در شکل عمودی و نه در شکل افقی صورت یکسان و یکدستی ندارند و دارای لایه‌های مختلف طبقاتی و اجتماعی می‌باشند؛ و شاید بهتر باشد که بگوئیم «دارای جوهر فراطبقاتی می‌باشند». لذا به همین دلیل است که «بعضی برای افزایش دستمزد مبارزه می‌کنند» و بعضی دیگر «مبارزه با فقر تحمیلی در دستور کار خود قرار داده‌اند» و بعضی دیگر «برای کسب حقوق مدنی و اجتماعی مبارزه می‌کنند» و بعضی دیگر «برای آزادی و دموکراسی مبارزه می‌کند و غیره»؛ بنابراین «دینامیسمی که در مقطع کنونی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور را به حرکت درآورده است، صورت یکسانی ندارد، اما آنچه در این رابطه مهم است اینکه این دینامیسم در تحلیل

نهائی صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین دارند»؛ بنابراین، بدین ترتیب است که مبارزه کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی که در مقطع کنونی صورتی فراگیر و گسترده پیدا کرده است.

اولاً می‌توانند مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقاهتی حاکم را به چالش بکشد.

ثانیاً می‌توانند جنبش‌های کارگاهی و آکسیونی یا خیابانی را به جنبش‌های اعتصابی فراگیر و سراسری در عرصه‌های مختلف پیوند بدهد.

ثالثاً می‌توانند شرایط برای آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی و سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات آنها را به صورت خودجوش فراهم نماید.

رابعاً می‌توانند همراه با فراگیر و همگانی شدن این جنبش‌ها و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران بسترها جهت تکوین و توسعه دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در جامعه بزرگ ایران فراهم بکند.

خامساً خود همین اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی می‌توانند در شرایط وضعیت انقلابی جامعه بزرگ ایران، به صورت شوراهای فراگیر و همگانی و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین مادیت پیدا کنند. سادساً به موازات گسترش سطح مطالبات و عمیق شدن حرکت جنبش‌های (اردوگاه جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی) امروز جامعه بزرگ ایران شرایط برای رادیکالیزه شدن خود همین جنبش‌ها نیز فراهم بشود.

ششم - از جمله «مشکلات و موانعی که در عرصه گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی در برابر پیشگامان (در بستر استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) قرار دارد، محدود و پائین ماندن مطالبات کنش‌گران اردوگاه جنبشی مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران می‌باشد» به طوری که برای فهم این مهم می‌توانیم اشاره کنیم که «سطح مطالبات امروز کنش‌گران اردوگاه جنبشی جامعه بزرگ ایران در سطح همان مطالبات بیش از سه دهه گذشته می‌باشد، مثل افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، پرداخت حقوق معوقه و غیره، بدون تردید همین امر یکی از موانع مهم در جهت رادیکالیزه شدن حرکت آنها و در برابر گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی پیشگامان در مقطع کنونی جامعه ایران می‌باشد». بر این مطلب بیافزاییم که «هنگامی که سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی پائین باقی بماند، تغییر و تحول فراگیر و سراسری و گسترده و رادیکال و عمیق غیر ممکن می‌باشد». طبیعی است که «با کاهش سطح مطالبات کنش‌گران، شرایط برای بسیج همگانی کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور دشوار می‌گردد». نباید فراموش کنیم که «پائین بودن و یا پائین ماندن مطالبات کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور، منهای اینکه باعث می‌گردد تا لشکر عظیم کنش‌گران خودشان را با فقر و شرایط سخت موجود به صورت انطباقی عادت بدهند و انگیزه‌ای جهت تحول تطبیقی نداشته باشند، از همه مهمتر اینکه این امر سبب آن می‌گردد که آنها دارای حرکت فردگرا بشوند و به دنبال سازمان‌یابی جمعی و فراگیر نروند؛ و دلیل این امر هم آن است که «مردم همیشه برای بقاء باید شرایط ادامه زندگی‌شان تأمین بشود». هفتم - هنر پیشگامان در این است که بتوانند در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی خود توسط آگاهی‌بخشی و گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی در نبرد با دیگر گفتمان‌ها و سازمان‌یابی کنش‌گران

اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور، «با تمهید شرایط ذهنی برای حرکت آنها ظرفیت مبارزاتی کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور را توسعه بدهند». یادمان باشد که تمام تلاش دستگاه‌های چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر این امر قرار دارد که «فضا را برای این کنش‌گران تنگ‌تر کند و بین آنها تفرقه و تشتت حاکم کند و حرکت آنها را محدود به حرکت کارگاهی بکند» بنابراین، بدین ترتیب است که «پیشگامان توسط آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی و سازمان‌یابی کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور، می‌توانند دارای پایگاه اجتماعی بشوند». پر واضح است که «اگر آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی پیشگامان نتواند به سازمان‌یابی منتهی بشود، خود آگاهی‌گری در کنش‌گران بدل به یک آفت می‌شود».

هشتم - پیشگامان (در بستر استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که در راستای گفتمان‌سازی و کسب هژمون گفتمانی در نبرد با گفتمان‌های دیگر برای تدوین گفتمان:

اولاً باید «به صورت کنکرت، شرایط مشخص را مطالعه نمایند، نه به صورت عام و کلی و انتزاعی».

ثانیاً لازم است که «نسبت به زمان و فضای که جنبش‌ها در آن حرکت می‌کنند، آگاه باشند».

ثالثاً باید بدانند که «در کدام نقطه تاریخی و اجتماعی قرار دارند».

رابعاً باید «نسبت به هر کدام از گروه‌های اجتماعی عامل جنبش‌های مطالبه‌محور آگاهی کنکرت و مشخص داشته باشند یعنی بدانند که در چه وضعیتی قرار دارند و چه مختصاتی دارند».

ادامه دارد

در بستر کدامین از دو قرائت متفاوت و متضاد دموکراسی؟

«قرائت لیبرالیستی از دموکراسی؟» یا

«قرائت سوسیالیستی از دموکراسی؟»

سیاسی تا لیبرالیسم اخلاقی و لیبرالیسم اقتصادی می‌توانند به انجام برسند. از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی، مبارزه برای جایگزینی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید به جای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و یا مبارزه با استبداد سیاسی سرمایه‌داری، تنها با تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک و تمرکز بر ضرورت شکوفایی آزادانه همگانی علیه استثمار و استبداد و استعمار و استضعاف توسط مستضعفین به انجام می‌رسد.»

۱۳ - محورهای حقوق فردی در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی عبارتند از:

الف - هر کس برای شکوفایی تمامی توانائی‌های بالقوه‌اش از

۱۲ - پیوند بین دموکراسی با قرائت لیبرالیستی با مناسبات سرمایه‌داری، از آنجا که از نظر شریعتی عامل تمامی فجایع مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد، زیرا این لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی است که شرایط برای نهادینه شدن مناسباتی سرمایه‌داری در جامعه فراهم می‌نماید، همان مناسبات سرمایه‌داری که پایه‌اش بر تولید بیشتر و کسب ارزش اضافی بیشتر می‌باشد. اضافه کنیم که خود سرمایه‌داران هم در مناسبات سرمایه‌داری مجبور به رقابت و حفظ و نگهداری از مالکیت خصوصی در خدمت خودشان توسط لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی می‌باشند، بنابراین، آن‌ها برای بالا بردن تولید و کسب ارزش اضافی بیشتر نسبت به رقبای دیگر خود پیوسته به دنبال تولید ارزان‌تر و نیروی کار ارزان‌تر و مواد اولیه ارزان‌تر می‌باشند. به بیان دیگر منطق سرمایه‌داری و سرمایه این است که آنچنانکه شریعتی می‌گوید «همه نیازهای انسانی را تابع سود و رشد سرمایه خود سازد، یعنی فعالیت هدفمند سرمایه تنها برای ثروتمند شدن بیشتر خود است.» طبیعی است که در این رابطه سرمایه می‌کوشد طول و شدت کار روزانه را افزایش بدهد و مزدهای واقعی کارگران را کاهش بدهد و بارآوری را نسبت به مزدهای واقعی کارگران هم افزایش بدهد.

بی‌شک سرمایه‌داری فقط مادامی می‌تواند موفق به انجام این کار بشود که بتواند کارگران را از یکدیگر جدا و مجزا بکند و از رهگذر افزایش درجه جدایی میان کارگران، شکل‌دهی و ائتلاف میان آنها علیه خود دشوار سازد و بدون تردید این مهم توسط قدرت و قانون و طبقه حاکم و هیئت حاکم و دو نوع مدل هابزی و جان لاک‌ی در چارچوب نظام لیبرالیستی در شاخه‌های مختلف آن از لیبرالیسم

حقی برابر برخوردار است.

ب - هر کس حق دارد بتواند توانائی‌ها و توانمندی‌های کاملش را از رهگذر دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی مستقیم جنبشی تکوین یافته از پائین مادیت ببخشد.

ج - هر کس از حق زندگی در جامعه‌ای برخوردار است که در آن انسان‌ها می‌توانند پرورش پیدا کنند، به بیان دیگر در دموکراسی جامع یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای شریعتی «همه افراد از حق مساوی جهت شکوفائی تمام عیار توانمندی‌شان برخوردار می‌باشند»؛ یعنی در چنین «جامعه‌ای شکوفایی توانمندی‌های انسانی هر فرد نمی‌تواند بر پایه محدودیت شکوفائی دیگران بنا بشود». فراموش نکنیم که شریعتی «توسط دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان بدیل سرمایه‌داری، به دنبال نظام ارگانیکی است که از نظر او دستیابی به این نظام ارگانیک تنها توسط شکوفائی جامعه و انسان با شعار «آگاهی و آزادی و برابری» (آنچنانکه او در کنفرانس‌های «قاسطین، مارقین و ناکثین» در واپسین روزهای آخر فعالیت‌اش در حسینیه ارشاد قبل از بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی مطرح کرده است) امکان‌پذیر می‌باشد، نه توسط شکوفائی طبقه حاکم در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری». از اینجا است که باید بگوئیم «هدف اساسی دموکراسی سوسیالیستی شریعتی پدید آوردن شرایطی در جامعه است که همه شهروندان جامعه به صورت علی‌السویه بتوانند ظرفیت‌های‌شان را شکوفا بکنند» به عبارت دیگر، «هدف شریعتی از

دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مشارکت جامعه در شکل دادن و به انجام رساندن مدیریت امور عمومی، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی توسط شوراهای جامعه مدنی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته و مستقل از پائین و مداخله دادن مردم و جامعه به منظور تضمین شکوفائی تمام عیار ظرفیت‌های آنها هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی می‌باشد».

البته همین «تاکید شریعتی بر جامعه دموکراتیک مشارکتی و مبتنی بر نقش‌آفرینی همه شهروندان، خودنمایش رویکرد دموکراتیک او به سوسیالیسم می‌باشد» یعنی در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی تاکید بر خودمدیریتی و مدیریت اشتراکی و تعاونی توسط جنبش‌ها یا شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین و نیز تاکید بر مشارکت فعالانه و مشترک همه افراد جامعه شده است. البته این همه از آنجا بر می‌خیزد که در رویکرد شریعتی «همه انسان‌ها واجد حق شکوفائی آزادانه شخصیت خود هستند و تمرکز بر شکوفائی ظرفیت خلاقانه آنها در جامعه دموکراتیک خود دلالت از مضمون جایگاه انسان در منظومه معرفتی شریعتی دارد». علی‌ایحال در همین رابطه است که «شریعتی معتقد است که انسان فقط از رهگذر پراتیک واقعی و تغییر دادن اوضاع و احوال و به خصوص تغییر دادن جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، می‌تواند تغییر بکند». مفهوم پراتیکی که شریعتی در جزوه «خودسازی» بر آن تکیه می‌کند، همان «مفهوم تطبیقی تغییر اوضاع و احوال و تغییر فعالیت انسان با تغییر خود است». از نظر شریعتی «تنها پراتیک واقعی یا

پراتیک تطبیقی است که می‌تواند اوضاع و احوال انسان‌ها را دگرگون می‌کند و توانمندی‌هاشان را گسترش بدهد و آنها را شایسته خلق جهان و جامعه نو بکند.»

۱۴ - مقدمات نظری و تئوریکی که باعث گردید تا شریعتی طرحی نو در عرصه دموکراسی و سوسیالیسم در اندازد عبارت بودند از اینکه:

الف - شریعتی بر این باور بود که اگر قرار است به فقر اکثریت جامعه بزرگ ایران پایان بدهیم، می‌بایست از سرمایه‌داری فراتر برویم چراکه از نظر او کمترین عملکرد مناسبات سرمایه‌داری در جامعه دو قطبی کردن جامعه و ایجاد شکاف طبقاتی و فقر روزافزون برای اکثریت عظیم جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

ب - شریعتی در عرصه مبارزه با مناسبات سرمایه‌داری حاکم به صورت آلترناتیو هرگز معتقد به رویکرد حزب - دولت، مارکسیسم - لنینیستی نبود و رویکرد مارکسیسم دولتی را نه تنها سوسیالیسم نمی‌دانست، بلکه برعکس بر این باور بود که شکلی جدید از سرمایه‌داری دولتی می‌باشد که هرگز نمی‌تواند به صورت آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری در خدمت جامعه جهت رهایی از مناسبات سرمایه‌داری باشد.

ج - شریعتی بر این باور بود که برای ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی در برابر مناسبات سرمایه‌داری می‌بایست به سوسیالیسم انسانی دست پیدا کنیم. البته «سوسیالیسم انسانی مورد ادعای شریعتی سوسیالیسمی است که به جای سوسیالیسم طبقه‌محور (آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت) و سوسیالیسم حزب‌محور (آنچنانکه لنین مطرح

می‌کرد) جامعه‌محور می‌باشد». لذا در همین رابطه بود که شریعتی «از سوسیالیسم انسانی بود که به دموکراسی با قرائت سوسیالیستی رسید» چرا که در رویکرد او تنها «در بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای است که انسان بما هو انسان می‌تواند مادیت پیدا کند»؛ و تنها در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای است که «انسان مقدم بر ماشین و دولت و جبر تاریخ می‌شود» بنابراین در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «مهم‌ترین مشخصه سوسیالیسم شریعتی این است که این سوسیالیسم یک سوسیالیسم انسانی می‌باشد»؛ زیرا شریعتی به این باور رسیده بود که در نیمه دوم قرن بیستم پس از شکست مارکسیسم در اشکال مختلف آن «باید سوسیالیسم را از نو ابداع بکنیم»؛ و مع الوصف، در همین رابطه بود که او اعلام کرد که «ابداع جدید سوسیالیسم تنها در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای ممکن می‌باشد». همچنین در این رابطه بود که شریعتی معتقد بود که «دیگر سوسیالیسم جدید نباید مانند گذشته از نوع سوسیالیسم طبقه‌ای و سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی باشد.»

۱۵ - مفهوم دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی با تمرکز بر دموکراسی به مثابه یک نظام ارگانیکی مثلثی عبارتند از:

الف - اجتماعی کردن قدرت سیاسی.

ب - اجتماعی کردن قدرت اقتصادی.

ج - اجتماعی کردن قدرت معرفت، می‌باشد. ●

ادامه دارد

«گفتمان رهائی‌بخش»

قرن بیستم شریعتی

خودویژگی‌های

دیگر دموکراسی از جنس قدرت نیست، بلکه دموکراسی از جنس آزادی است» لذا از اینجا است که در «گفتمان رهائی‌بخش و یا در دموکراسی سوسیالیست اجتماعی شریعتی، بین دموکراسی و آزادی نمی‌توان دیوار چین ایجاد کرد» به بیان دیگر در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی، «دموکراسی همان آزادی است و آزادی همان دموکراسی می‌باشد». آن چنانکه در این گفتمان «بین سوسیالیسم اجتماعی و دموکراسی سه مؤلفه‌ای هم نمی‌توان دیوار چین ایجاد کرد، چراکه دموکراسی همان آزادی است و آزادی هم همان دموکراسی می‌باشد» و از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «دموکراسی سوسیالیستی اجتماعی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی هزار بار عمیق‌تر از دموکراسی بورژوازی و یا لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری می‌باشد»؛ و باز از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «دموکراسی

خامسا دموکراسی سوسیالیست اجتماعی شریعتی «ملزومات مادی دارد که بدون این ملزومات مادی دموکراسی سوسیالیست اجتماعی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن قدرت زر و زور و تزویر حاکم در هر جامعه قابل تحقق نمی‌باشد، این ملزومات مادی از توسعه و شهرنشینی و سواد گرفته تا رفاه نسبی جامعه و آگاهی همگانی؛ و احزاب و شوراهای تکوین یافته از پایین و غیره شامل می‌شوند.»

سادساً دموکراسی سوسیالیستی اجتماعی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی «دموکراسی از پایین است یا دموکراسی مستقیم است» بنابراین در این رابطه است که آن چنانکه خود شریعتی بارها و بارها تأکید کرده است «با دموکراسی پارلمانی و دموکراسی حزبی و دموکراسی انطباقی تکوین یافته از بالا ما نمی‌توانیم در جامعه به دموکراسی سوسیالیست اجتماعی دست پیدا کنیم.»

پر واضح است که «تکوین شوراهای فراگیر خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر در فرایند وضعیت انقلابی بزرگ‌ترین اهرم اجرایی دموکراسی سوسیالیست اجتماعی گفتمان رهائی‌بخش شریعتی می‌باشد و قطعاً تا زمانی که این شوراهای خودجوش از اعماق جامعه ایران تکوین پیدا نکنند، هرگز و هرگز نمی‌توان در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از بالا به دموکراسی سوسیالیستی دست پیدا کرد» بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «دولت دموکراسی سوسیالیست اجتماعی، در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی نه مانند گفتمان کارل مارکس دولت طبقه است و نه مانند گفتمان لنین دولت حزبی است، بلکه دولت شورایی بر پایه شوراهای تکوین یافته از اعماق جامعه ایران به صورت خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر می‌باشد.»

باری، از اینجا است که باید بگوییم که در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی هر چند که «دموکراسی سیاسی، جدای از دموکراسی اجتماعی، از جنس قدرت می‌باشد، اما در دموکراسی سوسیالیست اجتماعی گفتمان رهائی‌بخش شریعتی با عنایت به جایگاه دموکراسی سیاسی بر پایه دموکراسی اجتماعی

سوسیالیست اجتماعی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی یک جنبش سازمان یافته ضد سرمایه‌داری است؛ و «دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن قدرت زر و زور و تزویر در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی یک دموکراسی تطبیقی و جنبشی است، نه دموکراسی انطباقی و دولتی و حزبی و تزریق شده از بالا»؛ و در تحلیل نهایی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی، «دموکراسی در عرصه ساختار سیاسی از جنبش به حزب و از پایین به بالا می‌باشد، نه از حزب به جنبش و از بالا به پایین» (آن چنانکه در زمان مصدق شاهد آن بودیم).

سابقاً در چارچوب گفتمان رهائی‌بخش شریعتی، علاوه بر اینکه «حرکت اردوگاهی جایگزین حرکت طبقه‌ای می‌شود و علاوه بر اینکه در این گفتمان طبقه کارگر در عرصه حرکت اردوگاهی تعریف می‌گردد نه برعکس، مهم‌تر از همه آنکه در این گفتمان تنها با رویکرد اردوگاهی است که می‌توان در جامعه ایران تغییر رادیکال تکوین یافته از پایین ایجاد کرد» و از اینجا است که «در تعریف گفتمان رهائی‌بخش شریعتی به‌جای اینکه بگوییم این گفتمان راه زحمت‌کشان، یا راه طبقه کارگر و غیره است، باید بگوییم گفتمان رهائی‌بخش شریعتی راه مستضعفین جامعه ایران می‌باشد.»

علی‌هذا در چارچوب همین گفتمان رهائی‌بخش شریعتی بود که حرکت آرمان مستضعفین ایران ۴۴ سال پیش از دل شرایط تاریخی - سیاسی - اجتماعی - اقتصادی دهه ۵۰ در سال ۱۳۵۵ تکوین پیدا کرد. بر این مطلب اضافه کنیم که در سال ۱۳۵۵ حرکت آرمان مستضعفین به‌عنوان یک سنتز جدید، بر سه پایه تکوین پیدا کرد که این سه پایه عبارت بودند از:

۱ - جنبش روشن‌گری ارشاد شریعتی در فرایند پسا بسته شدن حسینیه ارشاد و دستگیری شریعتی.

۲ - شکست جنبش چریکی در اشکال مختلف مذهبی و مارکسیستی و ملی آن.

۳ - شرایط تاریخی - اقتصادی - اجتماعی کشور در دهه ۵۰.

پر واضح است که بدون فهم سه مبانی فوق هرگز نمی‌توانیم، به‌ضرورت اجتماعی تاریخی تکوین حرکت آرمان مستضعفین در جامعه ایران دست پیدا کنیم. یادمان باشد که در سال ۵۵ جنبش چریکی به‌صورت مطلق شکست خورده بود و دیگر برای جامعه سیاسی ایران مشخص شده بود که «موتور کوچک نتوانسته‌است، موتور بزرگ را به حرکت درآورد» و البته در همان ۵ سال اول دهه ۵۰ هم جنبش چریکی به‌جای اینکه بتواند جنبش توده‌ای بشود، بدل به جنگ بین پیشاهنگ و رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی شده بود. برای ما از همان سال ۵۵ به وضوح روشن بود که «اگر روزی یک جنبشی بتواند موتور بزرگ جامعه ایران را به حرکت درآورد، بدون تردید آن جنبش فقط و فقط جنبش روشن‌گری ارشاد شریعتی می‌باشد و لا غیر.»

فراموش نکنیم که قبل از سال ۵۵ که حرکت آرمان مستضعفین تکوین پیدا کرد، خود کنش‌گران اولیه آرمان مستضعفین در کشور ایران جنبشی و حزبی نداشتند که در کادر آن رشد بکنند در نتیجه همه کنش‌گران اولیه حرکت آرمان مستضعفین از سال ۵۵ حتی تا سال ۵۸ به‌صورت خودجوش در عرصه حرکت روشن‌گری ارشاد شریعتی رشد کرده‌بودند. عنایت داشته باشیم که «اگرچه شریعتی شعار جنبش و حزب هم‌سر می‌داد ولی هرگز نتوانست نه به جنبش و نه به حزب سازمان یافته‌ای دست پیدا کند.»

ماحصل اینکه، «علت برون‌ی کردن حرکت آرمان مستضعفین در سال ۵۸ این بود که ما به‌دنبال حرکت

علنی بودیم، نه حرکت مخفی و خانه‌های تیمی» بنابراین، به همین دلیل بود که «آرمان مستضعفین از سال ۵۸ با اعلام شکست انقلاب حرکت علنی خودش را شروع کرد»؛ و باز در همین رابطه بود که «از سال ۵۸ در شرایطی که همه جریان‌ها می‌گفتند قدرت دست لیبرال‌ها است، ما می‌گفتیم قدرت دست ارتجاع است و خطر عمده نهادینه شدن قدرت ارتجاع بر انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ می‌باشد» و علی‌هذا، به همین دلیل بود که «ما از سال ۵۸ هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی را هدف قرار دادیم» و همچنین در همین رابطه بود که «از سال ۵۸ جنگ ارتجاع با لیبرالیسم از نظر ما جنگ دو جناح حاکمیت بود و ربطی به توده‌ها و مردم ایران نداشت»؛ و باز در همین رابطه بود که «ما از سال ۵۸ در تحلیل اشغال سفارت آمریکا با سناریوی موسوی‌خوئینی‌ها و بخشی از دانشجویان حکومتی، این پروژه را خیمه شب بازی جناح ارتجاع برای تصفیه حساب با جناح لیبرالیسم و سرکوب جریان‌های سیاسی و کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی در بهار ۵۹ و خیمه شب بازی رژیم مطلقه فقهاتی برای سترون کردن جنبش دانشجویی ایران تحلیل کردیم»؛ و باز در همین رابطه بود که «ما جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث صدام حسین بستری جهت تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی تحلیل کردیم».

البته شوربختانه «با بحران فراگیر درونی حرکت آرمان مستضعفین از نیمه دوم سال ۵۹ به علت جدیدالتأسیس بودن این حرکت، به خصوص در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ توان آمادگی جهت حرکت غیر علنی پیدا نکردیم و سرکوب شدیم» و «پلنوم اول این حرکت هم در آن شرایط نتوانست به صورت دو مؤلفه‌ای حرکت آرمان مستضعفین را از درون و برون مدیریت بکند» و شاید بهتر باشد که بگوییم «ما با جلسات پلنوم سرگرم بازسازی از درون بودیم که

طعمه گرگان برون شدیم». فراموش نکنیم که از ۳۰ خرداد ۶۰ «موج سرکوب برون‌ی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آن‌قدر شدید بود که برای سازمان جدید التاسیسی مثل ما امکان دگر زیستی به آن فوریت وجود نداشت و متأسفانه همین ضربه درون و برون دهه ۶۰ باعث گردید که الی الان حتی در شرایط فعلی بیشترین کنش‌گران سابق حرکت آرمان مستضعفین، امروز کنش‌گر حرکت منفردی باشند.»

بر این مطلب اضافه کنیم که «از سال ۵۵ الی الان یعنی در طول ۴۴ سال گذشته ما به تاسی از گفتمان رهائی‌بخش شریعتی دارای رویکرد تطبیقی بوده‌ایم و در چارچوب همین رویکرد تطبیقی بود که مانند شریعتی استراتژی ما در طول ۴۴ سال گذشته استراتژی خودآگاهی‌بخش بوده است و از هر گونه تاکتیک و استراتژی در راستای کسب قدرت سیاسی خودداری کرده‌ایم و با هر گونه رویکرد کسب قدرت سیاسی مبارزه تئوریک داشته‌ایم.»

ثامناً تفاوت دموکراسی سوسیالیستی جنبشی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی با دموکراسی بورژوازی یا لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری در این است که در «دموکراسی سوسیالیستی جنبشی بر پایه شوراهاى فراگیر تکوین یافته از پایین، توده‌ها پیوسته در میدان حضور دارند، اما در لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری توده‌ها پس از رأی دادن به خانه می‌روند و تا انتخابات دیگر حضوری در عرصه کنش‌گری ندارند.» ●

ادامه دارد

«آگاهی، آزادی و برابری»

بوده است؟

۱۹ آبان ماه ۱۳۵۱ (که حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بسته می‌شود) اشاره کنیم؛ یعنی شریعتی تا اواخر دوران فرایند چهارم حیات سیاسی‌اش به صورت آماتور با حسینیه ارشاد ارتباط داشت و به صورت موردی کنفرانس‌هایی در حسینیه ارشاد می‌داد، ولی از سال ۴۸ این پیوند شریعتی با حسینیه ارشاد صورت تنگاتنگ پیدا کرد. لذا در همین رابطه بود که او «از سال ۴۸ علاوه بر اینکه در عرصه برنامه‌های حسینیه ارشاد حضوری روتین و فراگیر داشت (بنا به دعوت مرحوم همایون بنیانگذار حسینیه ارشاد) شریعتی در کنار مرحوم مینا چی و شیخ مرتضی مطهری و مرحوم همایون وارد مدیریت حسینیه ارشاد شد» و البته همین حضور شریعتی در مدیریت حسینیه ارشاد باعث گردید تا «جایگاه رهبری شیخ مرتضی مطهری در هیئت مدیره حسینیه ارشاد به چالش کشیده شود»؛ و دلیل این امر هم آن بود که حضور آماتوری

۵ - متد و روش پنجم شریعتی در تدوین اسلام، «رویکرد جنبشی او به اسلام است» که این رویکرد و متد او را می‌توانیم در کنفرانس «مسئولیت شیعه بودن» و «تشیع صفوی و علوی» و «شهادت» و «پس از شهادت» و «یاد یادآوران» و غیره ببینیم. البته در همین زمان و فرایندها «شریعتی با متد انطباقی مانند گذشته خود هم اقدام به انجام آثاری کرده است» (مانند «امت و امامت» و «شیعه حزب تمام» و غیره) که نباید از نظر دور بداریم.

باری بدین ترتیب بود که شریعتی در طول پنج سال فرایند چهارم حیات سیاسی خودش (از ۴۳ تا ۴۸) توانست، بیش از همه «به صورت درونی به تدوین نظری مبانی حرکت آینده خودش در چارچوب شعارهای نجات اسلام قبل از مسلمین و استراتژی آگاهی‌بخش و پروژه بازسازی عملی و نظری اقبال بپردازد». علی‌هذا، از اینجا است که می‌توانیم «فرایند چهارم را فاز درونی یا فاز پیش درآمد دو فرایند پنجم و ششم (۴۸ تا ۵۶) تعریف بکنیم». هر چند که شریعتی در فرایند چهارم در کنار این حرکت درونی نظری و تئوریک خودش در راستای بازسازی زندگی خانوادگی‌اش در داخل کشور و ایجاد شغل و تأمین معیشت خودش هم تلاش می‌کرد. «مهم‌ترین آثار شریعتی در فرایند چهارم، «اسلام‌شناسی مشهد» و «تاریخ پیامبر» می‌باشد» اضافه کنیم که «شریعتی در فرایند چهارم، اگرچه در عرصه ذهنی به رویکرد تطبیقی دست پیدا کرده بود، ولی هنوز این رویکرد تطبیقی‌اش به عنوان یک رویکرد غالب، بر او جهت خلق آثارش در نیامده بود». لذا بهتر است که در این رابطه داوری کنیم که «در فرایند چهارم او در خلق آثارش، بیشتر تحت تأثیر رویکرد انطباقی بوده است تا رویکرد تطبیقی.»

۵ - پنجمین فرایند از پروسه حیات سیاسی شریعتی از زمانی شروع می‌شود که «شریعتی در پیوند تنگاتنگ با حسینیه ارشاد، رابطه‌اش از صورت آماتوری قبلی شکل حرفه‌ای پیدا می‌کند» که در این چارچوب به صورت مشخص در تعیین زمان فرایند پنجم می‌توان به سال‌های ۴۸ تا

و موردی شریعتی در سال ۴۷ در حسینیه ارشاد «بستر گرایش جوانان و دانشجویان به طرف حسینیه ارشاد شده بود» در نتیجه همین حضور جوانان در حسینیه ارشاد «باعث تغییر توازن قوا از پائین به سود شریعتی شده بود که رویکرد روشن‌گرایانه مرحوم همایون و مرحوم میناچی به موازات تغییر توازن قوا از پائین به سود شریعتی، شرایط برای مطرح شدن جایگاه شریعتی به عنوان آلترناتیو شیخ مرتضی مطهری در هیئت مدیره حسینیه ارشاد از سال ۴۸ و به خصوص در سال ۴۹ فراهم کرد.»

لازم به ذکر است که «به موازات تقویت جایگاه شریعتی با حمایت از پائین (توسط مشارکت گسترده جوانان و دانشجویان در کنفرانس‌های مختلف شریعتی) و حمایت از بالا توسط مرحوم همایون و مرحوم میناچی، شیخ مرتضی مطهری در راستای تثبیت جایگاه خودش در حسینیه ارشاد به صورت همه‌جانبه جنگ نظری و عملی با شریعتی را شروع کرد». به این ترتیب که از یک طرف توسط تحریک روحانیت حوزه‌های فقهانی از وعاظ تا مراجع بر علیه شریعتی و به حرکت انداختن فتاوی‌های تکفیر شریعتی و فحاشی‌های وعاظ روحانیت حوزه‌های دگماتیست فقهی، شیخ مرتضی مطهری شرایط برای فشار از بیرون بر هیئت مدیره حسینیه ارشاد در راستای منفرد کردن شریعتی فراهم می‌کرد و در ادامه همین فشار از بیرون بر هیئت مدیره حسینیه ارشاد بود که او سید حسین نصر (رئیس دفتر فرح پهلوی) بر علیه شریعتی، در راستای ایجاد فشار رژیم بر هیئت مدیره حسینیه ارشاد تحریک می‌کرد؛ و باز در همین رابطه شیخ مرتضی مطهری تلاش می‌کرد تا توسط تدوین آئین‌نامه برای هیئت مدیره حسینیه ارشاد شرایط برای حذف شریعتی در مدیریت حسینیه ارشاد را فراهم نماید.

همچنین غیر از این مکانیزم‌ها شیخ مرتضی مطهری

توسط جناح روحانیت فعال در حسینیه ارشاد تلاش می‌کردند تا شرایط برای بایکوت کردن فعالیت در حسینیه ارشاد (توسط روحانیت فعال در حسینیه ارشاد) و منفرد کردن شریعتی فراهم نمایند تا شیخ مرتضی مطهری بتواند توازن قوا از بالا و پائین و بیرون از حسینیه ارشاد و از طرف دستگاه‌های امنیتی و غیره و غیره بر علیه شریعتی و به سود خودش تغییر بدهد؛ که البته این ترفندهای شیخ مرتضی مطهری بر علیه شریعتی سودمند واقع نشد، در نتیجه گرچه در سال ۴۹ نبرد شریعتی با شیخ مرتضی مطهری در مدیریت حسینیه ارشاد با حمایت همه‌جانبه مرحوم همایون و میناچی از صورت فردی خارج شده بود و شکل جریان‌ی پیدا کرده بود، در تحلیل نهائی «از نیمه دوم سال ۴۹ جناح شیخ مرتضی مطهری مجبور به ترک حسینیه ارشاد شدند»؛ و البته آنها تحت رهبری شیخ مرتضی مطهری تلاش کردند که از سنگر مسجد الجواد (در میدان ۲۵ شهریور یا ۷ تیر فعلی) حرکت ضد شریعتی به صورت همه‌جانبه ادامه بدهند؛ که بی‌شک این جنگ آنها با شریعتی به صورت ستادی از مرکز مسجد الجواد میدان ۲۵ شهریور تهران، رفته رفته شکل ضد حسینیه ارشاد پیدا کرد.

بدین ترتیب بود که اگر چه فرایند پنجم حیات سیاسی شریعتی از سال ۴۸ توسط حضور تمام وقت او در حسینیه ارشاد شروع گردید و اگر چه شریعتی از سال ۴۸ به صورت هدفدار کنفرانس‌های خودش در فاز تطبیقی و در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود ادامه می‌داد، ولی آنچه که از آغاز ورود شریعتی به فرایند پنجم حیات سیاسی‌اش قابل توجه بود، اینکه «شریعتی از همان بدو ورود به فرایند پنجم بر پایه جمع‌بندی که در اواخر فرایند چهارم حرکت خود (در راستای حرکت تطبیقی خودش بر پایه مؤلفه‌های استراتژی آگاهی‌بخش و بازسازی عملی و نظری اسلام و مسلمین در کادر رویکرد محمد

اقبال و شعار نجات اسلام قبل از مسلمین) داشت، به درستی دریافته بود که امکان استمرار و تحقق برنامه و هدفش در فرایند پنجم در گرو تثبیت جایگاهش در مدیریت حسینییه ارشاد و حرکت حرفه‌ای‌اش در آنجا می‌باشد». علی ایحال، در همین رابطه بود که تقریباً مدت دو سال (۴۸ و ۴۹) نوک پیکان حرکت شریعتی در حسینییه ارشاد در راستای تثبیت جایگاهش در مدیریت حسینییه ارشاد بوده است.

داوری ما بر این امر قرار دارد که اگر «شریعتی در راستای تثبیت مدیریت خودش در هیئت مدیره حسینییه ارشاد موفق نمی‌شد، او در فرایند پنجم حیات سیاسی‌اش شکست می‌خورد» و البته «با شکست او در فرایند پنجم کل استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی و پروژه بازسازی تطبیقی عملی و نظری اسلام و مسلمین او هم در ایران شکست می‌خورد». یادمان باشد که اگر چه شریعتی در فرایند پنجم (۴۸ تا ۵۱) توانست به موازات حرکت در حسینییه ارشاد در اکثر دانشگاه‌های سطح کشور تریبون برای تبلیغ و ترویج حرکت خود به دست بیاورد، ولی در این رابطه هرگز نباید فراموش کنیم که حتی همین تریبون‌های دانشگاه‌های کشور هم شریعتی با سرپل حسینییه ارشاد به دست آورده بود، بنابراین در همین رابطه بود که او در نیمه دوم سال ۵۱ پس از بستن حسینییه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در نامه که در مخفیگاه خود برای مرحوم همایون بنیانگذار حسینییه ارشاد نوشت «از حسینییه ارشاد به عنوان یک حزب یاد کرد، البته حزبی که در چارچوب رویکرد خودش در آن نامه تعریف کرد»؛ و خطاب به مرحوم همایون نوشت که «دیگر آن ساختمانی که شما ساختید، بدل به یک حزبی شده است که با بسته شدن درب آن، حتی در دورترین روستاهای ایران هم درب یک حسینییه ارشاد باز شده است.» البته باز هم تاکید می‌کنیم که به موازات موفقیت‌های

شریعتی جناح تحت هژمونی شیخ مرتضی نبرد خودشان در اشکال مختلف برای سترون و عقیم کردن این حرکت شریعتی به صورت همه جانبه ادامه دادند که البته با «پیوند شیخ مرتضی مطهری با سید حسین نصر و حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) این حرکت ضد شریعتی، تحت هژمونی شیخ مرتضی مطهری به خارج از کشور هم کشیده شد» و در فرایند پساانقلاب سال ۵۷ و پساترور مرتضی مطهری، با انتقال رهبری این جریان ضد شریعتی به حسین حاجی فرج حرکت ضد شریعتی (به خصوص در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ که حسین حاجی فرج جزء هسته اصلی آن کودتا فرهنگی بود) صورت رسمی و سیستماتیک و همه جانبه و برنامه‌ریزی شده پیدا کرد تا آنجا که در طول دو دهه شصت و هفتاد تمامی برنامه و هدف جریان تحت هژمونی حسین حاجی فرج، شریعتی‌زدائی کردن اذهان دانشجویان و جوانان و جامعه ایران بود، به طوری که می‌توان داوری کرد که الی زمانها، «جریان حسین حاجی فرج در چارچوب اسلام صوفیانه اشعری‌گری فردگرا و دنیاستیز و جامعه‌گریز و اختیارستیز خود تلاش می‌کنند تا اسلام جامعه‌گرا و سیاسی‌گرا و دنیاگرا و تحول‌ساز اجتماعی و فرهنگی شریعتی را به چالش بکشند که البته در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که پروژه شریعتی‌ستیز جریان حسین حاجی فرج دباغ (که توسط داریوش شایگان و سید حسین نصر هم در فرایند پساانقلاب ۵۷ به عنوان هسته مرکزی این جریان، حمایت می‌شد) صد در صد چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور شکست همه جانبه خورده است.» ●

ادامه دارد



اقبال «پیام - آوری» است برای عصر ما، که از نو باید او را شناخت!

مبانی منظومه اندیشه پردازانه

علامه محمد اقبال لاهوری

«در ظرف مدت پانصد سال اخیر، فکر دینی در اسلام حالت رکود داشته است. زمانی بود که فکر اروپائی از جهان اسلام الهام می‌گرفت. ولی برجسته‌ترین نمود تاریخ جدید سرعت عظیمی است که جهان اسلام با آن سرعت از لحاظ روحی در حال حرکت به طرف مغرب زمین است؛ و در این حرکت هیچ چیز نادرست و باطل نیست، چه فرهنگ اروپائی، از جنبه عقلانی آن، گسترشی از بعضی از مهم‌ترین مراحل فرهنگ اسلامی است. ترس ما تنها از این است که ظاهر خیره کننده فرهنگ اروپائی از حرکت ما جلوگیری کند؛ و از رسیدن به ماهیت واقعی آن فرهنگ عاجز بمانیم. در مدت قرن‌های رکود و خواب عقلی ما، اروپا با کمال جدیت در باره مسائلی می‌اندیشیده است که فیلسوفان و دانشمندان اسلامی سخت به آنها دل بسته بودند. از قرون وسطی که مکتب‌های کلامی به حد کمال رسید، پیشرفت‌های نامحدودی در زمینه فکر و تجربه بشری حاصل شده است. گسترش قدرت آدمی بر طبیعت به وی ایمان تازه و احساس لذت بخش چیرگی بر نیروهایی که محیط او را می‌سازد بخشیده است. دیدگاه‌های تازه طرح‌ریزی شده و مسائل کهن در پرتو آزمایش‌های تازه صورت بیانی دیگری پیدا کرده و مسائل تازه‌ای جلوه‌گر شده است. چنان به نظر می‌رسد که گویی عقل آدمی بزرگتر شده و از حدود مقوله‌های اساسی خود، یعنی زمان و مکان و علیت تجاوز کرده است. با پیشرفت فکر علمی، حتی تصور ما نسبت به قابلیت تعقل دستخوش تغییر شده است. نظریه اینشتین بینش جدیدی از طبیعت با خود آورده و راه‌های تازه‌ای برای نگرستن به دین و فلسفه پیشنهاد می‌کند. پس مایه تعجب نیست که نسل جوان‌تر اسلام در آسیا و آفریقا خواستار توجیه جدیدی در ایمان خود باشند. بنابراین، با بیداری جدید اسلام، لازم است که این امر با روح بی‌طرفی مورد مطالعه قرار گیرد که اروپا چه آموخته است و نتایجی که به آن رسیده، در تجدید نظر و اگر لازم باشد در نوسازی فکر دینی و خداشناسی در اسلام، چه مددی می‌تواند به ما برساند. از این گذشته، نباید فراموش کرد که در آسیای مرکزی تبلیغات ضد

دینی و مخصوصاً ضد اسلامی رواج یافته و تاکنون از مرزهای هندوستان گذشته است... شک نیست که اکنون وقت مناسب آن است که اصول اساسی اسلام مورد تجدید نظر واقع شود. در این سخنرانی‌ها هدف من بحث فلسفی در باره بعضی از مفاهیم اسلام است به این امید که شاید این کار لاف‌در فہم شایسته معنی اسلام به عنوان پیامی که به بشریت فرستاده شده سودمند افتد و نیز به منظور تهیه زمینه برای مباحث بعدی. در این سخنرانی مقدماتی خصوصیت معرفت و تجربه دینی را مورد بحث قرار می‌دهم. هدف اساسی قرآن بیدار کردن عالی‌ترین آگاهی‌های آدمی است تا روابط چند جانبه خود را با خدا و با جهان فهم کند. نظر به همین سیمای اساسی تعلیمات قرآن است که گوته، در آن هنگام که نظری کلی به اسلام همچون یک نیروی تربیتی می‌انداخت، به اکرام چنین گفت: «این تعلیم هرگز دچار شکست نمی‌شود و

ما با همه دستگاه‌های خویش، دورتر از آن نمی‌توانیم برویم و اگر کلی‌تر گفته شود، هیچ کس نمی‌تواند دورتر از آن برود». مسئله اسلام واقعاً در نتیجه مبارزه دو جنبه و در عین حال جاذبه دو جنبه‌ای طرح شد که دو نیروی دین و تمدن عوامل آن بودند. همین مسئله در دوران نخستین مسیحیت نیز پیدا شده بود. نقطه اساسی در مسیحیت یافتن یک پایه مستقلی برای زندگی نفسانی است که به گفته مؤسس این دین، بتواند تعالی پیدا کند و این تعالی در نتیجه تأثیر نیروهای جهانی خارج از نفس نباشد، بلکه در نتیجه اکتشاف جهان تازه‌ای در داخل نفس باشد. اسلام کاملاً با این بینش درونی موافق است و آن را با بصیرت دیگری تکمیل می‌کند و آن این که روشنی جهان تازه‌ای که به این صورت کشف شده چیزی بیرون از عالم ماده نیست بلکه در سراسر آن نفوذ و جریان دارد. بنابراین، آرامش روحی‌ای که مسیحیت در صدد یافتن آن است، از طریق پشت پا زدن به آن نیروهای خارجی حاصل نمی‌شود که خود پیش از آن از طریق روشن کردن روح در آن نفوذ کرده است، بلکه از طریق سازگار شدن روابط آدمی با این نیروها به میانجی‌گری نوری که از درون خود دریافت می‌کند، میسر می‌شود. اثر اسرارآمیز عامل معنوی و فکری است که عامل واقعی خارجی را جان می‌دهد و نگاه می‌دارد و تنها از طریق این یکی است که می‌توانیم عامل معنوی را کشف و اثبات کنیم. در اسلام، فکری و واقعی، یا معنوی و مادی، دو نیروی مخالف نیستند که با هم سازگار نباشند. حیات جزء معنوی در این نیست که آدمی از جزء مادی و واقعی قطع علاقه کامل کند که این خود سبب خرد کردن کلیت اساسی زندگی و تبدیل آن به تعارضات دردناک می‌شود، بلکه در این است که جزء معنوی پیوسته در آن بکوشد که جزء مادی را بدان منظور در خدمت خود بگیرد که سرانجام آن را جذب کند و به صورت

خود درآورد و تمام وجود آن را نورانی سازد. تعارض حاد میان شخص و شیء و میان عامل ریاضی در خارج و عامل زیست‌شناختی در داخل، چیزی است که در مسیحیت اثر گذاشته بود. ولی اسلام با نظری به این تعارض می‌نگرد که می‌خواهد آن را از میان بردارد. این اختلاف اساسی در نگرستن به یک ارتباط اساسی، تعیین‌کننده اوضاع نسبی این دو دین بزرگ در برابر مسئله حیات بشری در میان چیزهائی است که آن را احاطه کرده‌اند. هر دو مستلزم اعتراف به وجود یک خود روحانی در درون آدمی هستند، با این تفاوت که اسلام که به بر خورد دو عامل مادی و معنوی با یکدیگر واقف است و آن را قبول دارد، به جهان ماده بلی می‌گوید و راه تسلط بر آن را نشان می‌دهد تا از این طریق مبنایی برای تنظیم زندگی بر پایه واقعیت فراهم شود. اکنون ببینیم که بنابر آموزه قرآن، خصوصیت جهانی که در آن زندگی می‌کنیم چگونه است.

نخست - این است که جهان به بازی آفریده نشده است. (سوره زخرف - آیه‌های ۳۸ - ۳۹).

دوم - جهان حقیقت و واقعیتی است که باید آن را به حساب بیاوریم. (سوره آل عمران - آیه ۱۹۰ - ۱۹۱).

سوم - این جهان چنان آفریده شده که قابل گسترش است. (سوره فاطر - آیه ۲۵)

چهارم - جهان بسته و محصولی تمام شده و غیر متحرک و غیر قابل تغییر نیست. شاید در عمق وجود آن رویای ولادت جدیدی نهفته است. (سوره عنکبوت - آیه ۲۰)

پنجم - حقیقت آن است که این جریان نوسانی و پیشرفت اسرارآمیز جهان و این شناوری بی‌صدای زمان که برای ما آدمیان همچون حرکت روز و شب جلوه گر می‌شود، در نظر قرآن از بزرگ‌ترین علامات وجود خداست. (سوره نور - آیه ۴۴)

ششم - به همین جهت است که پیغمبر گفته است:

«لا تسبوا الدهر، فان الدهر هو الله - روزگار را دشنام مدهید که روزگار همان خداست»؛ و همین اتساع زمان و مکان در خود حامل این وعده است که همه چیز کاملاً مقهور آدمی خواهد شد که وظیفه او منعکس کردن قدرت الاهی و پیروز شدن بر طبیعت است. (سوره لقمان - آیه ۲۰) و (سوره نحل - آیه ۱۲).

هفتم - حالا که طبیعت و گوهر و وعده جهان چنین است، ببینیم که ماهیت و طبیعت آدمی که جهان از هر طرف با آن رو به روست چگونه است؟ آدمی که با نیرو و استعداد سازگار کردن قوای مختلف مجهز است، خود را در سلسله درجات زندگی بسیار پائین می‌یابد و از هر طرف قوای مخالف و مانع وی را احاطه کرده است. (سوره تین - آیه ۵).

هشتم - این آدمی را در محیط خود چگونه می‌بایم؟ موجود ناآرامی است که به اندیشه‌های خود چنان مجذوب و مشغول شده که هر چیز دیگر را فراموش کرده و می‌تواند در جستجوی پیوسته خویش برای دست یافتن به منظره‌های تازه‌ایی که در آنها بتواند عرض وجود کند، هر گونه رنج و راحتی برای خود فراهم آورد، با همه نقض‌ها و ضعف‌هایش بر طبیعت برتری دارد، چه در درون خود حامل امانت بزرگی است که به گفته قرآن، آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از کشیدن آن سر باز زده بودند. (سوره احزاب - آیه ۷۲) «بازسازی فکر دینی - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ سطر ۱۴ به بعد).

آنچه که از عبارات فوق اقبال برای ما قابل فهم است اینک:

الف - در عبارات فوق اقبال به دنبال آن است که «مبانی پروسه بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام خود را به صورت تئوریک و فرموله شده تبیین نماید». لذا در این رابطه است که:

اولاً اقبال در عبارات فوق بر این باور است که از ۵۰۰ سال قبل روند انحطاط نظری و عملی اسلام تاریخی و مسلمانان تکوین پیدا کرده است که معنای دیگر این حرف آن است که از نظر اقبال «به موازات تکوین رنسانس در اروپا، دوران رکود و انحطاط اسلام تاریخی و جوامع مسلمین آغاز شده است». یادمان باشد که «بزرگ‌ترین خودویژگی حرکت نظری و عملی علامه محمد اقبال لاهوری، انحطاط ستیزی او می‌باشد» به طوری که در این رابطه می‌توان «اقبال را مصلح انحطاط ستیز تعریف کرد». در عبارات فوق او می‌گوید:

«در مدت رکود و خواب عقلی ما، اروپا با کمال جدیت در باره مسائلی می‌اندیشیده است که فیلسوفان و دانشمندان اسلامی سخت به آنها دل بسته بودند» (بازسازی - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۱۱ - سطر اول به بعد).

ثانیاً در عبارات فوق نظر اقبال بر این است که «آبشخور رنسانس و دوران جدید اروپا، فرهنگ اسلامی و جهان اسلام بوده است». او می‌گوید:

«زمانی بود که فکر اروپائی از جهان اسلام الهام می‌گرفت» (بازسازی - ص ۱۰ - سطر ۱۵).

اگر در این رابطه داوری‌های فوق اقبال را در مقایسه با هم قرار دهیم، این حقیقت برای ما روشن می‌شود که او «پروسه تکوین دو فرهنگ و دو تمدن مغرب زمین و جهان اسلام را به صورت متقابل تحلیل می‌کند». او می‌گوید: «برجسته‌ترین نمود تاریخ جدید، سرعت عظیمی است که جهان اسلام با آن سرعت از لحاظ روحی در حال حرکت به طرف مغرب زمین می‌باشد.» ●

ادامه دارد

به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

باقی مانده از دوران خلافت امام علی و جنبش عدالت‌خواهانه امام علی بودند) بوده است.

در این رابطه بوده است که «شهر مکه از آغاز شروع فاز برون‌ی حرکت امام حسین، کانون حرکت آگاهی‌گری و ارتباط با حرکت‌های اعتراضی و کسب اطلاعات و پیوند و ارتباط با اصحاب اندیشه و تفکر و مردم بوده است». حال سؤالی که باز در اینجا قابل طرح است اینکه «آیا شهر مکه به عنوان کانون آگاهی‌گری و ارتباط و کسب اخبار و اطلاعات و پیوند با نظریه‌پردازان، می‌توانست همزمان به عنوان کانون حرکت جنبشی هم برای امام حسین مطرح بشود؟» پاسخ اجمالی ما به این سؤال «منفی خواهد بود». چرا که:

۱ - تا هشتم ذی‌الحجه سال ۶۰ که امام حسین مکه را به سمت کوفه رها کرد و مراسم و مناسک حج تمتع را رها کرد، هیچ‌گونه جنبشی و

خامسا سؤال دیگری که باز در اینجا قابل طرح است اینکه «چرا امام حسین کوفه را به عنوان مرکزیت حرکت جنبشی خود انتخاب کرد؟» در پاسخ به این سؤال،

نخست - باید به این سؤال جواب بدهیم که «امام حسین اصلاً چه گزینه‌هایی در آن شرایط برای تعیین آنها به عنوان مرکزیت حرکت جنبشی خود داشته است؟» اولین پاسخ به سؤال دوم، «گزینه شهر مکه بوده است» که باید بینیم که «آیا امام حسین می‌توانست مکه را به عنوان مرکزیت حرکت جنبشی خود انتخاب کند؟» در پاسخ به این سؤال هم قبل از هر چیز باید توجه داشته باشیم که «چون مکه هم حرم خدا بود و هم از خطر دور بود و هم مرکز جهان اسلام بود، این امکان را به امام حسین می‌داده که با سایر اقطار اسلامی روابط لازم را به صورت دوطرفه برقرار کند». لذا، به همین دلیل بوده است که از ۲۸ رجب سال ۶۰ که امام حسین با هجرت از مدینه آن هم به صورت شبانه فاز علنی و برون‌ی جنبش حق‌طلبانه خود را آغاز کرد. این فرایند را با انتخاب مکه به عنوان مرکز اطلاع‌رسانی و ارتباط با جوامع مسلمان جهان اسلام انتخاب کرد و در طول چهار ماه و پنج روزی که امام حسین در مکه اقامت داشته است (از سوم شعبان تا هشتم ذی‌الحجه سال ۶۰) تمام تلاش امام حسین در مکه در چهار مؤلفه قابل تقسیم بود:

اول - ارتباط‌گیری دوطرفه با جوامع مسلمان اقطار جهان اسلام.
دوم - مذاکره دوطرفه با نظریه‌پردازان و صاحب نظرانی که در مکه به عنوان شاهراه ارتباط جوامع جهان اسلام و شهر امن (به خاطر وجود مسجد الحرام) اقامت داشتند.

سوم - آگاهی‌گری همراه با افشاگری سیاسی و اجتماعی (در فرایند پسا مرگ معاویه) برای مردم جوامع جهان اسلام که از اقطار جهان اسلام جهت برگزاری مراسم و مناسک حج به مکه می‌آمدند.

چهارم - خبرگیری و جمع‌آوری اطلاعات از وضعیت حرکت‌های اعتراضی موجود در جوامع جهان اسلام (به خصوص در سرزمین‌هایی که شیعیان علی

خیزشی دال بر اعتلای حرکت‌های اعتراضی بر علیه حکومت بنی‌امیه نه‌تنها در مکه حتی در حجاز هم شکل نگرفته بود و دلیل این امر هم آن بود که نظام یزیدی پس از مرگ معاویه (در ۱۵ رجب سال ۶۰) به حساسیت مذهبی و سیاسی و اجتماعی شهر مکه به‌عنوان ام‌القراء جهان اسلام واقف بود. لذا به همین دلیل بود که یزید پس از به قدرت رسیدن، جهت مهار کردن حرکت امام حسین و عبدالله بن زبیر (طبق گفته طبری در تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۳۰۱) عمرو بن سعید را حاکم حجاز کرد و در همان سال همین عمرو بن سعید به‌عنوان امیرالحاج هم از طرف یزید تعیین شد، لذا به همین دلیل بود که عمرو بن سعید مأموران مسلح خود را به ریاست برادرش یحیی بن سعید مأمور تعقیب کاروان حسین حتی در فرایند خروج امام حسین از مکه به‌طرف کوفه کرده بود. لازم به ذکر است، پس از فاجعه کربلا همین حاکم حجاز یعنی عمرو بن سعید که در آن هنگام در مدینه بود به‌عنوان نماینده یزید در میان اجتماع مردم مدینه به منبر رفت و برای اولین بار خبر قتل حسین را به‌طور رسمی به اطلاع مردم مدینه رساند. همچنین قبل از حرکت امام حسین به‌طرف کوفه این عمرو بن سعید حاکم حجاز و امیرالحاج انتصابی یزید مأمور بود که علاوه بر سلب مصونیت و کنترل همه جانبه کاروان حسین هر گونه حرکت اعتراضی در حجاز اعم از مکه و مدینه را با شدت سرکوب نماید.

۲ - قبل از ورود امام حسین به مکه (در سوم شعبان سال ۶۰) از آنجایی که عبدالله بن زبیر قبل از امام حسین از مدینه وارد مکه شده بود و از بیعت با یزید هم در مدینه پس از دستور ولید بن عتبه امتناع کرده بود، در نتیجه همین امر باعث گردید تا «عبدالله بن زبیر در مکه کانون شورشی بر علیه حکومت بنی‌امیه و یزید بر پا کند». اضافه کنیم که «پس از ورود امام حسین به مکه، عبدالله زبیر

هر روز در مجالسی که امام حسین برای روشنگری مردم ترتیب می‌داد شرکت می‌کرد و در نمازها هم به امام حسین اقتدا می‌کرد، ولی هرگز حاضر نشد که حرکت اعتراضی و شورشی خودش بر علیه حکومت بنی‌امیه در حرکت حق‌طلبانه امام حسین ادغام کند». البته به‌علت اینکه، «عبدالله بن زبیر توانست در حجاز تا اندازه‌ای توازن قوا به سود خود تغییر بدهد، برای مدتی توانست حاکمیت در منطقه را در دست بگیرد، ولی هرگز به حمایت از امام حسین در کربلا و مسیر کوفه و عاشورا نپرداخت.»

باری، از آنجایی که «در دوران اقامت امام حسین در مکه، در میان تمامی مناطق جهان اسلام شهر کوفه تنها منطقه‌ای بود که به‌صورت فراگیر و داوطلبانه (بین ۱۸ هزار تا ۴۰ هزار) نامه برای امام حسین فرستادند و از او درخواست کردند که برای راهبری و رهبری حرکت اعتراضی آنها بر علیه حکومت بنی‌امیه به کوفه بیاید». لذا همین «حرکت داوطلبانه و همگانی مردم کوفه باعث گردید که امام حسین کوفه را به‌عنوان مرکز حرکت جنبشی خود انتخاب نماید» و در این رابطه بود که امام حسین «در ۱۵ رمضان سال ۶۰ مسلم بن عقیل را به‌عنوان نماینده خود به کوفه فرستاد تا با تمهیدات آگاهی‌گری و سازمان‌یابی، در شهر کوفه در بستر حرکت اعتراضی خودجوش و تکوین یافته از پایین و همگانی و فراگیر مردم کوفه مرکز حرکت جنبشی خود را نهادینه نماید» و باز در همین رابطه بود که «مسلم بن عقیل در مدت قریب به چهل روز اقامت خود در کوفه پس از اینکه شرایط تکوین مرکزیت حرکت جنبشی حق‌طلبانه امام حسین در شهر کوفه آماده دید» ضمن نامه محرمانه‌ای بدین‌گونه به امام حسین نوشت:

«نیروی داوطلب برای تشکیل حکومت به‌حد کافی وجود دارد و شهر کوفه از هر جهت آماده پذیرش شماست، بنابراین زودتر عازم کوفه بشوید و دیگر در

مکه توقف نفرماید.»

عنایت داشته باشیم که «پیشروی‌های مسلم بن عقیل در شهر کوفه تا وقتی بود که نعمان بن بشیر حاکم کوفه بود و به‌خاطر اینکه نعمان بن بشیر مردی ضعیف بود و نمی‌توانست در باره حرکت نیمه‌علنی و نیمه مخفی نماینده امام‌حسین (مسلم بن عقیل) سخت‌گیری کند همین امر باعث گردید که در طول ۴۰ روز اولیه ورود مسلم بن عقیل که مصادف بود با دوران فرمانداری نعمان بن بشیر، کنش‌گران خیزشی حرکت اعتراضی شهر کوفه بتوانند در آن شرایط حرکت خودشان را تحت رهبری مسلم بن عقیل بسیج نمایند، بدون تردید اگر امام‌حسین می‌توانست، تا قبل از حاکمیت عبیدالله زیاد بر عراق و کوفه، خود را به کوفه برساند، به‌خاطر جایگاه کاریزماتیکی که داشت و به‌خاطر تجربه سازمان‌یابی جنبشی که در دوران اعتلای جنبش عدالت‌خواهانه زمان امام علی داشت هم می‌توانست بهتر از مسلم بن عقیل به بسیج همگانی کنش‌گران حرکت اعتراضی مردم کوفه دست پیدا کند و هم می‌توانست بهتر از مسلم بن عقیل به سازمان‌یابی آن‌ها بپردازد و هم می‌توانست بهتر از مسلم بن عقیل در جنگ و مبارزه با سپاه عبیدالله زیاد حرکت نیروهای سپاه خود را راهبری و رهبری نماید.»

اما از آنجایی که، در آن زمان ارتباط بین کوفه تا مکه، حداقل ۱۲ روز توسط پیک‌های نامه‌بر طول می‌کشیده (زیرا تقریباً کوفه در دو هزار کیلومتری شمال شرقی مکه قرار دارد) مع‌الوصف، به‌علت دوری راه و نبودن و سایل، ارتباط سریع بین مسلم بن عقیل در کوفه و امام‌حسین در مکه ممکن نبوده، به‌بیان‌دیگر «اخبار کوفه نمی‌توانسته به‌سرعت در مکه به امام‌حسین برسد» و همچنین «مسلم در کوفه نمی‌توانسته به‌سرعت اخبار مکه از امام‌حسین دریافت نماید» زیرا «اگر مرتب پیکی بین کوفه و مکه رفت

آمد می‌کرد، شاید پس از حدود دوازده روز اخبار کوفه به مکه می‌رسید و پس از دوازده روز دیگر اخبار مکه یا امام‌حسین به کوفه یا مسلم بن عقیل می‌رسید.»

پر واضح است که در این صورت، «اگر مسلم بن عقیل نامه‌ای برای امام‌حسین می‌نوشت اگر در جواب نامه تأخیری صورت نمی‌گرفت پس از ۲۴ روز، مسلم می‌توانست جواب امام‌حسین را دریافت نماید». بر این مطلب بیافزایم که «مسلم بن عقیل که در ۱۵ رمضان سال ۶۰ به دستور امام‌حسین مکه را به‌سمت کوفه ترک کرده بود، از آنجایی که دو نفر راهنمای وی راه را گم کردند و از تشنگی مردند و همان زمان مسلم نامه‌ای در این رابطه به امام‌حسین نوشت و هشت روز در آنجا منتظر ماند تا پاسخ نامه‌اش از طرف امام‌حسین به او برسد، لذا همین امر باعث گردید تا مسلم بن عقیل مسافت بین مکه تا کوفه به‌جای ۱۲ روز، ۲۰ روز طی کند» یعنی از ۱۵ رمضان تا پنجم شوال سال شصت مسلم در مسیر حرکت از مکه به کوفه بود، و در پنجم شوال سال ۶۰ بود که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد، و تا ۱۲ ذی‌القعدة که مسلم بن عقیل نخستین نامه خودش را از کوفه به امام‌حسین جهت آماده بودن شرایط و دعوت از او برای ورود به کوفه نوشت، مسلم بن عقیل ۳۷ روز در کوفه اقامت داشته است که آن چنانکه فوقاً مطرح کردیم، «همه این ایام مصادف بود با دوران فرمانداری نعمان بن بشیر.» ●

ادامه دارد

«سوره شوری» تبیین مبانی

«عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

در بستر جنبش‌های بخش پیامبر اسلام

بر پایه «وحی نبوی»

«وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

باز بر این مطلب بیافزاییم که «خود قرآن بیش از همه در عرصه تبیین سه نیاز فلسفی و کلامی و نظری مشترک همه انسان‌ها (آنچنانکه محمد اقبال لاهوری مطرح می‌کند) یعنی تعبیری روحانی از جهان و تبیین روحانی آزادی فردی انسان و دستیابی به یک ابرتئوری جهت راهبری انسان و جامعه و تاریخی در عرصه تبیینی (به قول اقبال دستیابی به اصول اساسی و دارای تأثیر جهانی که بتواند تکامل انسانی - اجتماعی - تاریخی بشری در شرایط امروز جهانی بر مبنای روحانی تعریف مشخص و کنکرت نماید) بر موضوع جایگاه وحی تکیه همه جانبه می‌نماید»، بنابراین از اینجا است که «بازشناسی تطبیقی مستمر کلامی مقوله وحی برای کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران یک لازمه تمام عیار جهت بازسازی تطبیقی ایدئولوژیک به عنوان یک ابرتئوری راهنمای عمل

البته معنای دیگر این حرف آن است که اگر بخواهیم در این شرایط در ادامه راه معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی «به بازسازی تطبیقی اسلام دگماتیسم فقهاتی و اسلام دگماتیست صوفیانه و اسلام دگماتیست فلسفی یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی و اسلام دگماتیست کلامی اشعری‌گری پردازیم بدون تردید انجام این مهم باید از مسیر بازشناسی تطبیقی وحی نبوی پیامبر اسلام و در ادامه آن باز تفسیر تطبیقی قرآن و نهج‌البلاغه امام علی انجام بگیرد». مع الوصف در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خود (از اردیبهشت ۵۸ الی امروز) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام «یکی از مقولاتی که در دستور مستمر بازشناسی خود قرار داده و می‌دهد مقوله فربه وحی نبوی پیامبر اسلام بوده و هست و خواهد بود». همچنین پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که «حداقل در ۱۵۰ سال گذشته نخستین نظریه‌پردازی که توانسته است به صورت تطبیقی و به صورت فرموله شده مقوله وحی نبوی پیامبر اسلام را با رویکرد قرآنی تبیین نماید معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری بوده و هست».

مع هذا به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایند درونی و چه در فرایند برونی حرکت خود و چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام «موضوع بازشناسی تطبیقی وحی نبوی پیامبر اسلام را (در چارچوب رویکرد تطبیقی معلمان کبیرمان علامه محمد اقبال لاهوری و شریعتی) در عرصه بازسازی کلامی دنبال کرده است». لذا پیوسته و علی‌الدوام تلاش می‌کنیم تا توسط «بازشناسی تطبیقی نوینی از مقوله وحی نبوی پیامبر اسلام و قرآن بسترهای بازسازی تطبیقی نوین اسلام به عنوان یک ایدئولوژی یا اسلام به عنوان یک ابرتئوری راهنمای عمل فردی و اجتماعی در شرایط نوین تاریخی خویش فراهم نماییم» و هرگز در این رابطه «کار خود را تمام شده نمی‌دانیم».

توجه داشته باشیم که خود پیامبر اسلام (که بیش از همه به جوهر قرآن آگاه و آشنا بوده است و حقیقت قرآن از وجود تعالی یافته او سرچشمه گرفته است) در خصوص جوهر معنوی قرآن می‌گوید:

«أُعْطِي عَمَاجِ الْكَلِمِ - خدا به من کلمات جوامع داده است» (امالی شیخ طوسی - ج ۲ - ص ۹۹) آنچه ما از این حدیث پیامبر اسلام می‌فهمیم اینکه «خدا به من قدرتی داده است که با یک سخن کوتاه در قرآن می‌توانم یک دنیا مطلب بگویم» که البته در خصوص «مقوله کلامی وحی در قرآن این موضوع بیشتر حائز اهمیت می‌باشد» چراکه به خاطر «جایگاه بزرگ و بسیار پیچیده‌ای که مقوله کلامی وحی نبوی پیامبر اسلام دارد و به خاطر اینکه از نظر قرآن مقوله وحی نبوی پیامبر اسلام یا همان قرآن سنتز جدیدی مولود تکامل اگزیستانسی و وجودی و یا معراجی پیامبر اسلام در بستر پراکسیس دینی یا به قول اقبال تجربه دینی (نه تجربه صوفیانه آنچنانکه مولوی مدعی می‌گوید) بوده است و تکرار آن تجربه دینی پیامبر اسلام یا معراج وجودی او دیگر در سقف و حد اندازه‌ای که پیامبر اسلام توانست در فاز حرائی معراج خود به آن دست پیدا کند (آن سقفی از تکامل وجودی و معراجی که انسان بتواند به سنتز کسب و جذب وحی نبوی در حد و اندازه وحی نبوی و قرآن دست پیدا کند) دیگر امکان‌پذیر نمی‌باشد. همین امر باعث گردیده است که فهم تمام عیار مقوله کلامی وحی نبوی پیامبر اسلام برای متکلمین مسلمان در حد فهم مقوله وجودی خود خداوند پیچیده بشود.»

باز هم تکرار می‌کنیم و از این تکرار خود هرگز خسته نمی‌شویم که دلیل اصلی این امر «همان ناتوانی بشر در تکرار تجربه دینی یا معراج وجودی در حد پیامبر اسلام می‌باشد». البته «این ناتوانی بشر در تکرار تجربه دینی (نه تجربه صوفیانه دنیاگریز و فردگرا و جامعه‌ستیز و اختیارستیز) در حد معراج و تجربه دینی پیامبر اسلام هرگز به معنای ناتوانی بشر در انجام تجربه دینی پیامبرانه در حد محدود نیست». فراموش نکنیم که خود امام علی در نهج‌البلاغه هنگامی که «به توصیف عظمت تجربه

وجودی و اگزیستانسی پیامبر اسلام در عرصه جذب وحی نبوی می‌پردازد بر عظمت موضوع بر خودش می‌لرزد». آنچنانکه در خطبه دو نهج‌البلاغه صبحی الصالح می‌گوید: «وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَ الْعِلْمِ الْمَأْتُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَ النُّورِ السَّاطِعِ وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَ اخْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ - گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و پیامبر خداست - او را به آیین پر آوازه و نامدار و دانش برگرفته از آثار و منشور فراهم آمده در نوشتار و نور درخشنده و فرمان قاطع گسیل داشت تا با آن ابرهای شبهه بشریت زدوده شود و نشانه‌های روشن بر کرسی نشیند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - جزء اول - خطبه دوم - ص ۴۶ - سطر ۴ به بعد).

باز در این رابطه در خطبه ۱۰۷ نهج‌البلاغه صبحی الصالح می‌گوید:

«اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِسْكَاتِ الضِّيَاءِ وَ ذَوَابَةِ الْعُلْيَاءِ وَ سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ وَ يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ - فتنه بنی‌امیه و منها: طَيْبٌ دَوَّارٌ يَطْبُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَصْعُقُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمَى وَ آذَانِ صُمَّ وَ أَلْسِنَةٍ بِكُمْ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَقْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَ لَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ النَّاقِبَةِ فَهَمُّ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ قَدْ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ وَ وَصَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَابِطِهَا وَ أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا وَ ظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمُتَوَسِّمِهَا مَا - (خداوند پیامبر اسلام را) برگزید از درخت پیامبران و چراغدان نور و پیشانی عظمت و چراغ‌های روشنگر تاریکی‌ها و سرچشمه‌های حکمت او طیبی است که با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت می‌گردد. مرهم‌های شفابخش خود را محکم نموده و وسایل گرم کردن این طبیب مداوای حادثانه خود را در هر مورد که نیاز باشد از دل‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های لال با دوی تعبیه شده‌ای دارد. در جستجوی موارد غفلت و جایگاه حیرت است که فروغی از انوار حکمت نگرفته و از آتش زنده‌های علوم تابناک شعله‌ای نیفرورخته‌اند. در میان این ظلمات مانند چهار پایانی چرنده و صخره‌های بسیار سختند. رازهای مخفی برای بینایان آشکار و جاده حق برای کسی که از آن جاده منحرف شده است واضح»

(نهج البلاغه صبحی الصالح - جزء دوم - خطبه ۱۰۷ - ص ۱۵۶ - سطر ۲ به بعد).

باز در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه صبحی الصالح می‌گوید:

«فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (ص) بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَ أَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَ لِيَقْرُوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ وَ لِيُشَبِّهُهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَ حَوْفِهِمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَ كَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ وَ اخْتَصَدَ مَنْ اخْتَصَدَ بِالْتَّقِمَاتِ. وَ إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحَقُّ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا أَظْهَرُ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رُسُولِهِ وَ لَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سَلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا ثَلِيَ حَقُّ تِلَاوَتِهِ وَ لَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ لَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَ لَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُتَكْرَفِ فَقَدْ تَبَدَّدَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ وَ تَنَاسَاهُ حَفَظْتُهُ فَالْكِتَابُ يَوْمِيذٍ وَ أَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنُفِيَانِ وَ صَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْوٍ فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الصَّلَاةَ لَا تُؤَفِّقُ الْهُدَى وَ إِنْ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَ افْتَرَقُوا عَلَى الْجَمَاعَةِ كَأَنَّهُمْ أُثْمَةٌ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا حَطَّهُ وَ رَبَّرَهُ وَ مِنْ قَبْلِ مَا مَثَّلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ وَ سَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فَرِيَّةً وَ جَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ - پس خداوند محمد را مبعوث فرمود تا بندگان خودش را از پرستش بت‌ها نجات داده و به عبادت خود وادار نماید - و از اطاعت شیطان رها نموده و به اطاعت خود نائل بسازد به وسیله قرآنی که آن را تبیین و استوار فرموده است. تا بندگان با پروردگارش آشنا شوند. پس از آن که او را نمی‌شناختند و از او بیگانه بودند و به وجود او اقرار نمایند. بعد از آن که او را منکر شده بودند و اثبات کنند او را پس از آن که انکارش نموده بودند. پس خداوند خودش را در قرآن برای آنان تجلی کرد بدون این که او را ببینند به وسیله ارائه قدرتش و بیمناک ساختن از قدرت و سطوتش و با نشان دادن این که چگونه به وسیله کیفرهای اعمال زشت اقوام گذشته آنان را نابود ساخت و با عذاب‌های سخت مزارع هستی آنان را درو کرد و از بین برد و قطعی است که پس از من روزگاری برای شما روی خواهد آورد (که نمونه بسیار

واضح و عینی و مشخص آن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته می‌باشد) که چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ بستن به خدا و رسولش نخواهد بود و در نزد اهل آن زمان کالائی کسادتر از قرآن وجود نخواهد داشت. اگر حق خواندن آن ادا شود و متاعی با رونق‌تر از کتاب الهی نخواهد بود. اگر از معانی و حقایق خود منحرف شود و در آن روزگار هیچ چیزی ناشناخته‌تر از معروف و شناخته‌تر از منکر وجود نخواهد داشت. در آن زمان آنان که به قرآن معتقدند و آن را با خود دارند آن را دور خواهند انداخت و نگهبانان قرآن آن را فراموش خواهند کرد. در آن زمان قرآن و مدافعان و معتقدان و عمل‌کنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه گشته و دو همدم در یک مسیر خواهند بود که هیچ کسی پناه به آن دو نخواهد داد. در آن روزگار قرآن و معتقدان و عمل‌کنندگان به قرآن با اینکه در میان مردم می‌باشند ولی از آنان نخواهند بود و گرچه با آنان دیده می‌شوند ولی با آنان نیستند؛ زیرا گمراهی با هدایت توافقی و هماهنگی ندارند اگرچه کنار یکدیگر دیده می‌شوند. در آن هنگام مردم به پراکندگی و جدایی از یکدیگر متفق می‌شوند و برای به دست آوردن اتفاق و اجتماع از یکدیگر جدا و پراکنده‌اند. گویی آنان هستند که پیشوایان قرآنند نه این که قرآن پیشوای آنان باشد. نمانده است از قرآن در میان آنان مگر نامی از قرآن و نمی‌شناسند از آن کتاب الهی مگر خط و حروف نوشته شده آن و آنان پیش از آن زمان عذاب‌هایی بر مردمان صالح وارد کردند و سخنان راست آنان را افتراء به خدا تلقی کردند و کیفر گناه را برای کار نیک و دارای ثواب قرار دادند» (نهج البلاغه صبحی الصالح - جزء اول - خطبه ۱۴۷ - ص ۲۰۴ و ۲۰۵ - از سطر ۳ به بعد).

باری در خصوص «جایگاه خود وحی در قرآن» باید عنایت داشته باشیم که:

ادامه دارد

«فهم و شناخت تطبيقى نهج البلاغه»

برای

«فهم و شناخت تطبيقى قرآن»

الصَّوِّءَ وَ الدَّرَاعَ مِنَ العَصْدِ وَ اللّٰهِ
لَوْ تَظَاهَرَتِ العَرَبُ عَلٰى قِتَالِ لَمَّا
وَلَّيْتُ عَنْهَا وَ لَوْ اَمَكَّتِ الفُرْصُ مِنْ
رِقَابِهَا لَسَاَعَتْ اِلَيْهَا وَ سَاجِدٌ فِي
اَنْ اُطَهَّرَ الارْضَ مِنْ هَذَا الشَّخِصِ
المُعْكُوسِ وَ الجِسْمِ المَرْكُوسِ
حَتّٰى تَخْرَجَ المَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ
الحَصِيْدِ. وَ مِنْ هَذَا الكِتَابِ، وَ هُوَ
اٰخِرُهُ: اِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلِكَ عَلٰى
غَارِبِكَ قَدْ اَنْسَلْتُ مِنْ مَخَالِبِكَ
وَ اَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ وَ اجْتَنَبْتُ
الدَّهَابَ فِي مَدَاحِصِكَ اَيْنَ الفُرُوْنُ
الَّذِيْنَ عَزَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِيْبِكَ اَيْنَ الأُمَمُ
الَّذِيْنَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكَ فَهَا هُمْ
رَهَائِنُ القُبُورِ وَ مَضَامِينُ اللُّهُودِ وَ
اللّٰهُ لَوْ كُنْتُ شَخْصًا مَرْتَبًا وَ قَالَ بَا
حَسِّ يَا لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللّٰهِ فِي
عِبَادِ عَزَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَ أَمِيرَ اَلْقَيْنِيهِمْ
فِي المَهَاوِي وَ مَلُوكِ اَسْلَمْتِيهِمْ اِلٰى
التَّلْفِ وَ اَوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ البَلَاءِ اِذْ
لَا وِرْدَ وَ لَا صَدَرَ هَيْهَاتَ مِنْ وَطْنٍ
دَخَصِكَ رَلِقَ وَ مَنْ رَكِبَ لُجَجَكَ
عَرِقَ وَ مَنْ اَزْوَرَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَّقَ
وَ السَّالِمُ مِنْكَ لَا يَبَالِي اِنْ صَاقَ
بِهِ مُنَاخَةَ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ
اَنْسِلَاخُهُ اَعْرَبِي عَنِّي فُو اللّٰهُ لَا اَذِلُّ

د - در نامه ۴۵ نهج البلاغه امام علی خطاب به عثمان بن حنیف انصاری حاکم بصره (از آنجایی که به امام علی خبر رسیده بود که مردی از بصره عثمان بن حنیف را به مهمانی عروسی دعوت کرده است و از او در این مهمانی با غذاهای رنگارنگ پذیرایی کرده است لذا امام علی در ضمن نامه ای که در تنبیه او) می نویسد، می گوید: «...أَلَا وَ اِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ اِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ اَلَا وَ اِنَّ اِمَامَكُمْ قَدْ اَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِفُرْصِيهِ اَلَا وَ اِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلٰى ذٰلِكَ وَ لَكِنْ اَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ فُو اللّٰهُ مَا كَزَنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَ لَا اَدَخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًا وَ لَا اَعْدَدْتُ لِبِ اِلٰى تُوِي طِمْرًا وَ لَا حُرْتُ مِنْ اَرْضِهَا شِبْرًا وَ لَا اَخَذْتُ مِنْهُ اِلَّا كَقُوتِ اَنَانٍ دَبْرَةٍ وَ لَهِي فِي عَيْنِي اَوْهَى وَ اَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةِ مَقْرَةٍ بَلٰى كَانَتْ فِي اَيْدِيْنَا فَدَكَّ مِنْ كُلِّ مَا اَظْلَنَتْهُ السَّمَاءُ فَسَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَحَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ اٰخَرِيْنَ وَ نِعَمَ الحَكَمِ اللّٰهُ وَ مَا اَصْنَعُ بِدَكَ وَ غَيْرِ فَدَكَ وَ النُّفُسُ مَظَالِمًا فِي عَدِّ جَدَّتْ تَتَّقِعُ فِي ظَلَمَتِهِ اَنَارُهَا وَ تَعْيِبُ اَخْبَارُهَا وَ حُفْرَةُ لَوْ زَيْدٍ فِي فُسْحَتِهَا وَ اَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لِأَضْعَطَهَا الحَجْرَ وَ المَدْرَ وَ سَدَّ فَرْجَهَا التُّرَابُ المَتْرَاكِمُ وَ اِنَّمَا هِيَ نَفْسِي اَرُوضَهَا بِالتَّقْوٰى لِتَأْتِيَ اَمَنَةً يَوْمَ الخَوْفِ الاَكْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلٰى جَوَانِبِ المَرْلِقِ وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيْقَ اِلٰى مُصَفٰى هَذَا العَسَلِ وَ لِبَابِ هَذَا القَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الفَرْزِ وَ لَكِنْ هَيْهَاتَ اَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوْدَنِي جَشَعِي اِلٰى تَخْيِيرِ الاَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَارِ اَوْ اَلْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الفُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّبْعِ اَوْ اَبِيَّتْ مَبْطَانًا وَ حَوْلِي بِطُوْنٍ عَزَنِي وَ اَكْبَادُ حَرِي اَوْ اَكُوْنَ كَمَا قَالَ القَائِلُ: وَ حَسْبِكَ دَاءٌ اَنْ تَبِيَّتْ يَبِطَنَةِ وَ حَوْلِكَ اَكْبَادُ تَحْنُ اِلٰى القِدِّ اَقْتَعُ مِنْ نَفْسِي بِاَنْ يُقَالَ هَذَا امير المومنين وَ لَا اَسَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ اَوْ اَكُوْنَ اُسُوَةً لَهُمْ فِي جُسُوِيَةِ العَيْشِ فَمَا حُلِفْتُ لِيشْعَلَنِي اَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيْمَةِ المَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا اَوْ المُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا تَكَثُرُشُ مِنْ اَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا اَوْ اُنْزَكَ سُدٰى اَوْ اُهْمَلَ عَابِنًا اَوْ اَجْرَ حَبْلِ الصَّلَاةِ اَوْ اَعْتَسَفَ طَرِيْقَ المَتَاهَةِ وَ كَانِي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ اِذَا كَانَ هَذَا قُوْتُ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الصَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الاَقْرَانِ وَ مَنَارَلَةِ الشُّجْعَانِ اَلَا وَ اِنَّ الشَّجْرَةَ البَرِّيَّةَ اَصْلَبُ عُوْدًا وَ الرِّوَاتِعَ الحَضْرَةَ اَرْقُ جُلُودًا وَ النَّبَاتِ العِدِيَّةَ اَقْوٰى وَفُودًا وَ اَبْطَأُ حُمُودًا. وَ اَنَا مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ كَالصَّوِّءِ مَنْ

لَكِ فَتَسْتَدِلِّيْنِي وَ لَا اَسْأَلُ لَكِ فَتَقُوْدِيْنِي... - آگاه باشید برای هر پیروی پیشروئی است که از او پیروی کند و از پرتو آگاهی او روشنایی گیرد. آگاه باشید که رهبر شما (امام علی) از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکی‌ها به دو قرص نان بسنده کرده است. بدانید که شما قطعاً توانایی این قناعت را ندارید ولی شما می‌توانید با تقوا و مجاهدت و پاکی و درستی مرا کمک کنید. سوگند به خدا از دنیای شما طلایی نیندوختم و از غنائم آن ثروتی جمع نکرده‌ام و برای لباس پوشیده‌ام جامه دیگری مهیا نکرده‌ام و حتی وجبی از زمین این دنیا حیازت نکرده‌ام و من از قوت این دنیا نگرفتم مگر به مقدار توشه جانداری که پشتش مجروح شود و غذایش کم شود؛ و قطعاً این دنیا در برابر چشمم پست‌تر و موهون‌تر از دانه تلخ ناچیزی است که به کار دباغی بر آید؛ و این در حالی است که من اگر بخواهم می‌توانم به عسل خالص و مغز گندم و پارچه‌های ابریشمی دست پیدا کنم اما هیهات که هوای نفس بر من غلبه کند و طمع زیاد مرا به انتخاب خوردنی‌ها وادارد در حالی که ممکن است در حجاز و یمامه کسی باشد که طمعی در یک قرص نان داشته و سیری را به یاد نداشته‌باشد و یا من با شکم سیر بخوابم در صورتی که اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تفدیده باشد و یا چنان باشم که گوینده‌ای گفته‌است: این درد برایت بس که تو با شکم سیر بخوابی و در پیرامونت جگرهایی باشد که آرزوی خوردن پوست دباغی نشده داشته‌باشند. آیا باید من به این قانع باشم که به من بگویند این امیرالمؤمنین است بدون اینکه من در سختی‌های روزگار با مردم همدرد و شرکت نورزم و یا در سختی‌های زندگی الگوی آنان نباشم؟ آگاه باش من برای این آفریده نشده‌ام که خوردن غذاهای گوارا مرا مشغول بدارد و یا همچون چهار پایی بسته

که اندیشه‌اش علف است مرا سرگرم سازد و یا مانند حیوانی باشم که به حال خود رها شده باشد که زباله‌دان‌ها را بر هم بزند تا شکم خود را پر کند و از سرانجام کارش غافل باشد و یا برای زندگی بیهوده به حال خودم واگذارند یا طناب گمراهی را بکشم و یا بدون اندیشه راه انحراف را در پیش بگیرم. گویی می‌بینم گوینده‌ای از شما می‌گوید: اگر غذای فرزند ابیطالب همین است پس چرا ناتوانی و سستی او را از نبرد با همگنان و ایستادگی در برابر دلاوران باز نمی‌دارد؟ اینان باید بدانند که درختی که در بیابان می‌روید چوب سخت‌تری دارند در حالی که پوست درختان سر سبز و خرم نازک‌تر و کم مقاومت‌ترند و رویدنی‌هایی که تنها در بیابان از آب باران سیراب می‌شوند دارای شعله‌های قوی‌ترند و دیرتر آتش آنها خاموش می‌شوند. به‌راستی من و پیامبر اسلام مانند دو شاخه از یک درخت هستیم و مانند آرنج به بازو. سوگند به خدا اگر همه عرب به جنگ با من برخیزند هرگز از آنان رویگردان نمی‌شوم و اگر فرصت‌هایی به دستم آید برایشان یورش خواهم برد و خواهم کوشید تا روی زمین را از این اشخاص ضد انسان و بدن‌هایی که عقل درونش سرگشته است پاک کنم مانند بیرون شدن دانه‌های کلوخ از دانه‌های گندم. ای دنیا از من دور شو که من مهار تو را بر کوهانت انداخته‌ام و از چنگت رها شده‌ام و از دام‌های تو رسته‌ام و از ورود به لغزشگاه‌هایت پرهیز نموده‌ام. کجا هستند آن گروهی که با بازی‌های خود آنان را فریب دادی؟ کجا رفتند آن اقوام و امت‌هایی که با زر و زیورهای آنان را به فتنه و آشوب انداختی؟ هم اکنون آنان در گرو گورها و در جوف قبرهایند. ای دنیا سوگند به خدا اگر تو به‌صورت یک موجود محسوس و یک جسم محسوس می‌بودی حدود خداوندی را برای تو جاری می‌کردم در مقابل آن بندگانی که به‌وسیله آرمان‌ها

را برای آنها تعریف بکند.»

رابعاً امام‌علی در این نامه در تعریف و تبیین شخصیت خودش «بیش از همه بر قناعت و کنترل هواهای نفسانی و خودسازی وجودی و اگزیستانسی خودش توسط پراکسیس دینی و باطنی و اجتماعی تکیه می‌کند» و هرگز مانند صوفیان در این رابطه بر کشتن نفس تکیه نمی‌کند بلکه تنها بر پرورش و آموزش نفس خود در راستای کنترل هواهای نفسانی تکیه می‌کند.

خامساً امام‌علی در این نامه بسیار تأکید می‌کند که «سخت‌گیری‌های او در راستای کنترل هواهای نفسانی فقط در سطح رهبران جامعه می‌باشد نه هر فرد عادی» چراکه از نظر امام‌علی «تنها این رهبران جامعه هستند که برای اینکه بتوانند درد اقشار محروم جامعه را احساس کنند باید در بستر سختی‌ها زندگی خودشان را در سطح پایین‌ترین اقشار جامعه درآوردند» و در سختی‌ها و مشکلات آنها با آنها شریک بشوند و درد و مشکلات آنها را تجربه کنند. یادمان باشد که از نظر امام‌علی «تنها توسط احساس درد پائینی‌های اقشار جامعه است که رهبران جامعه می‌توانند هدایت‌گر همه جامعه به‌صورت یک کل بشوند و تنها در خدمت قشری یا طبقه‌ای از جامعه درنیایند.» ●

ادامه دارد

فریفتی و ملت‌هایی که در پرتگاه سقوط انداختی و سلاطین که به نابودی کشانیدی و در غرقاب مصائب غرق کردی آنجایی که دیگر رفت و برگشت نبود. هیپات که هر کس به پرتگاه تو قدم گذاشت لغزید و هر کس در انبوه امواج دریا‌های تو فرو رفت غرق گشت و هر کس که از طناب‌های دامت فاصله گرفت نجات یافت و هر کس که از دست تو جان سالم به در برد باکی از تنگی خوابگاهش ندارد و دنیا در نزد او مانند یک روز است که پایانش نزدیک است. ای دنیا از من فاصله بگیر و دور شو سوگند به خدا من تسلیم تو نمی‌شوم تا مرا دچار ذلت و خواری کنی و تن به فرمان تو نمی‌سپارم تا زمام اختیار مرا به دست گیری» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۴۵ - از سطر سوم ص ۴۱۶ تا سطر چهاردهم ص ۴۱۸).

آنچه از قسمت‌های نامه ۴۵ امام‌علی به عثمان بن حنیف انصاری حاکم بصره برای ما قابل فهم است اینک:

اولاً امام‌علی در این نامه تلاش می‌کند که «به‌صورت ایجابی» عثمان بن حنیف انصاری را نسبت به اشتباهی که کرده است آگاه نماید «نه به‌صورت سلبی.»

ثانیاً امام‌علی در این رابطه برای «برخورد ایجابی» (نه سلبی صرف) تلاش می‌کند که از شخصیت و کاراکترهای خودش یک الگو و یک ایده و مدل بسازد تا پیروان او و از جمله عثمان بن حنیف بتوانند تا اندازه‌ای از الگوی شخصیت او تاسی بجویند. برای اینکه آنها به‌سمت تقوا و مجاهدت و پاکی و راستی حرکت کنند.

ثالثاً امام‌علی در این نامه تلاش می‌کند «تا مخاطب خودش را محدود به عثمان بن حنیف انصاری نکند بلکه همه پیروانش در حال و آینده را مخاطب خود قرار بدهد و الگو و مدل و پارادایم کیس بودن خودش